
فهرست مطالب

عنوان صفحه

*پیشگفتار ۸

* خداوند متعال، پاك كننده است ۱۰

* اخلاق علمى و عملى ۱۱

* خودشناسى و خداشناسى، مقدمه اخلاق ۱۳

* خواندن براى به كار بستن است ۱۴

* جلسه اول: سد شكسته شده تجديد نشود ۱۶

* پزشك نااهل و عالم بى عمل ۱۷

* گام نخست در تهذيب، تفكر است ۱۸

* خضوع، تنها براى خدا ۲۲

* آزادى در پرهيزگارى است ۲۳

* جلسه دوم: لزوم تفكر در خلقت انسان ۲۵

* برهان ساده براى معاد ۲۹

* پاداش گرامى داشتن زابىر حسين (ع) ۳۴

* جلسه سوم: موضوع نبوت و شريعت، انسان است ۳۷

* احاطه علمى دليل بر تجرد نفس ۳۹

* مؤمنين، جوان به بهشت مى روند ۴۲

* عقاب آخرتى غير از عقوبت دنيوى است ۴۴

- * رفتار حضرت سجاد علیه السلام با زبردستان ۴۶
- * انقلاب اسلامی، مقدمه ظهور حضرت مهدی (عج) ۴۷
- * جلسه چهارم: کیفیت تکوین و خلقت انسان ۵۲
- * چرا احساس درد رحمت است؟ ۵۳
- * خضوع در برابر احسانهای خداوند ۵۶
- * جلسه پنجم: حکمت الهی در سرتاسر بدن ۵۸
- * راه آشنائی با مبدأ و معاد ۵۸
- * اشکالی عمده به فرضیه داروین ۵۹
- * منکرین هیچگونه برهانی ندارند ۶۲
- * جلسه ششم: معنای انقلاب فرهنگی ۶۷
- * تهذیب، دانستن و عمل کردن ۶۸
- * علی علیه السلام هم ریاضت می‌کشد ۶۹
- * مالک اشتر و جوان بی ادب ۷۱
- * پاسخ جالب محقق طوسی به شخص جاهل ۷۴
- * جلوگیری از خونریزی در خودداری از خشمورزی ۷۷
- * جلسه هفتم: خشم رحمانی و شیطانی ۷۹
- * وجود خشم در انسان ضروری است ۸۰
- * رفتار حضرت سجاد علیه السلام در برابر غلامی که فرزند آن بزرگوار را کشت ۸۱
- * خشم در برابر ستمگر و گناه آشکار ۸۴
- * علاقه به آخرت، هنگام خشم و شهوت معلوم می‌شود ۸۷
- * جلسه هشتم: شهوت، منشأ تداوم نسل بشر ۸۸
- * پیشرفت معنوی نیز در خشم و شهوت است ۸۹
- * در شهوت جنسی نیز حد وسط رعایت شود ۹۲
- * حد وسط در زناشویی، نسبی است ۹۲
- * نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید ۹۳
- * حضرت رضا علیه السلام و مرد ناشناس در حمام ۹۷
- * جلسه نهم: لزوم اطاعت شهوت و غضب از قوه عقل ۹۹
- * بهره‌های مادی و معنوی از خوراکها ۹۹

- *شکمپرستی و خوردن با غفلت ۱۰۰
- *پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز خشم شخصی نداشت ۱۰۲
- *معامله علی علیه السلام با دشنام‌دهنده و عمرو بن عبد ود ۱۰۳
- *پیغامی از يك شهيد ۱۰۳
- *عرب به واسطه حمیت هلاک می‌شود ۱۰۵
- *گروه‌گرایی خلاف شرع مقدس است ۱۰۶
- *اهمیت دادن به خدمات دولت اسلامی ۱۰۸
- *جلسه دهم: رعایت اعتدال در هنگام خشم ۱۱۰
- *خشم به زبان و دست و قلب باید محدود باشد ۱۱۰
- *با دفع به احسن، طرف خجل می‌شود ۱۱۲
- *صلحنامه حدیبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکین ۱۱۵
- *آرامش را از کف ندهید ۱۱۷
- *جلسه یازدهم: حسد، سلامتی جسم را از بین می‌برد ۱۲۱
- *اثر آزادی روان در هضم غذا ۱۲۲
- *با حسدورزی انقلاب را تباه نکنید ۱۲۳
- *علما را حسد هلاک می‌کند ۱۲۴
- *روز نماز جمعه، روز عزای دشمن ۱۲۸
- *جلسه دوازدهم: علم مانند مال و مقام، کبرآور است ۱۳۰
- *فراموشی بندگی به واسطه جهل مرکب ۱۳۱
- *دانشمند باید متواضع باشد ۱۳۴
- *جلسه سیزدهم: توجه به سخنان علی علیه السلام چاره کبر ۱۳۶
- *کبر به مال در نتیجه جهل به واقعیات ۱۳۷
- *من از هر کوچکی کوچکترم ۱۳۹
- *خطرناکترین چیزها برای دل، حب ریاست است ۱۴۱
- *حضرت داوود علیه السلام از زره‌فروشی نان می‌خورد ۱۴۲

پیشگفتار

*پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بعثت لاتمم مکارم الأخلاق¹ .»

«برگزیده شدم تا خوبیهای پسندیده را کامل گردانم .»

گفتار و کردار آدمی حتماً به دنبال علم، اعتقاد و ملکات است. وقتی فعل اختیاری از روی اراده صادر می‌گردد با تصور موضوع و فایده و شوق به آن انجام می‌گیرد؛ مثلاً شخص، احساس تشنگی می‌کند و می‌داند آب در نزدیکی اوست و خاصیت آشامیدن آب نیز رفع تشنگی است، این مطالب را می‌داند لذا دست به سوی جام آب دراز می‌کند و می‌آشامد، می‌بیند این یک کار معمولی وقتی بر طبق اراده واقع شود حتماً ناشی از علم و به تعبیری ناشی از تصور موضوع، فایده و تصدیق به آن است .

مثالی نیز نسبت به ملکات می‌آوریم، کسی که بخیل است در مواردی که به نیازمند دیگری علم پیدا می‌کند اصلاً اراده کمال و همراهی به آن شخص در او پیدا نمی‌شود، برعکس فرد کریم به مجرد برخورد به نیازمند بدون درنگ در صدد احسان به وی برمی‌آید چون کرشم موجب برانگیخته شدن و احسان کردنش می‌گردد .

اینها امور محسوس است. در شرع مقدس اسلام برای تحصیل عقاید و

- (1) سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۰ .

ملکات پسندیده، دستورات ویژه‌ای رسیده تا به برکت پیدا شدن ملکات فاضله در مرحله عمل نیز نتیجه کامل گرفته شود و به واسطه عقاید حقه و علوم صحیح و مطابق واقع، کار انسان نیز تصحیح گردد .

روایات متعددی از طریق ائمه اطهار علیهم السلام رسیده که مکارم اخلاق را در درجه عالی، مربوط به انبیا علیهم السلام دانسته و آن را عطیه الهی می‌شمردند و مردم را تشویق می‌فرمایند که به تحصیل اخلاق فاضله اهتمام ورزند¹.

محمد در برترین درجات اخلاق

مکتب انبیا مکتب انسان سازی است. انبیا خودشان دست‌پرورده خدایند و مأمورند که مردم را تزکیه نمایند. در رأس ایشان وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است که خود، تربیت شده خداست و در قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند به تو یاد داده آنچه نمی‌دانستی².» و او را از هر جهت از اخلاق فاضله بی‌نیاز کرد تا بتواند عایله‌اش را که امت او تا قیامت هستند به‌رمند سازد³. و از مقام اخلاقی او چنین تعبیر می‌فرماید: «هر آینه تو بر اخلاق بزرگ هستی⁴.» «آنگاه برنامه‌اش را تزکیه و تعلیم، پاکسازی و یاددهی، معین می‌فرماید⁵.

امیر المؤمنین علیه السلام درباره تربیت الهی نسبت به حبیبش محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین می‌فرماید: «هر آینه خداوند بزرگترین ملک از ملانکه‌اش را از زمان باز گرفته

- (1) اصول کافی، ج ۳، ص ۹۵ (در این باره سه حدیث آمده است .)

... - (2) وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ. . . ، (نساء/ ۱۱۳) .

- (3) وَ وَجَدَكَ غَائِبًا فَأَعْنَى، (ضحی/ ۸) .

- (4) وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ، (قلم/ ۴) .

... - (5) يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. . . ، (جمعه/ ۲) .

شدن او (محمد) صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از شیر، همراهش ساخت و شبانه‌روز او را به راه خوبیها و خوبیهای نیک، وامی‌داشت¹.»

در عین حال مکرر از خداوند متعال حسن خلق، درخواست می‌نمود و دوری از اخلاق زشت را طلب می‌کرد².

خداوند متعال، پاك کننده است

شکی نیست که «مزگی؛ یعنی پاك کننده» خداوند است. در قرآن مجید می‌فرماید: «بلکه خداوند، پاك می‌فرماید هرکس را که بخواهد³» و هیچ کس نمی‌تواند خودش را تزکیه کند بلکه با تبعیت از دستورات شرع مقدس، وسیله تزکیه الهی را فراهم می‌سازد. چگونه می‌تواند خودش را پاك کند و حال آنکه نخست باید آن را خوب بشناسد و بدیهای آن را بداند و از راهها و چگونگی اصلاح آن نیز آگاه باشد.

بدیهی است از شناسایی نفس خود، خیلی کم آگاهییم. و به تعبیر قرآن مجید در این زمینه از علم به عالم امر، جز اندکی به شما داده نشده است⁴.

زحمت تهذیب و تحصیل اخلاق نیک

مطلب دیگر آن است که طبع انسانی از همان کودکی به اشیا انس پیدا می‌کند؛ با شیر مادر، اسباب‌بازی و سپس به پول علاقه‌مند می‌شود و حب ذات

« - (1) و لقد قرن الله به من لدن كان فطيما اعظم ملك من ملائكة يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره» ، (سفينة البحار، لغت خلق، ص ۴۱۵ .)

- (2) و كان يقول في دعائه: اللهم حسن خلقى و خلقى و يقول: اللهم جنبني منكرات الأخلاق، (سفينة البحار، ج ۱، لغت خلق .)

... - (3) بَلِ اللهُ يَرْكِي مَنْ يَشَاءُ. . . ، (نساء/ ۴۹ .)

... - (4) وَ مَا أَوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيْلًا، (اسراء/ ۸۵ .)

یعنی خوددوستی را نیز تقویت و دنبال می‌کند. بچه کوچک برای جلب منفعت شخصی، خوراک لذیذ یا بازیچه جالب، چگونه کوشش می‌کند و اگر به او ندادند چگونه بی‌تابی می‌کند.

در قرآن مجید نیز می‌فرماید: «هر کس بخل نفسش را نگهداشت پس ایشانند رستگاران^۱» معلوم می‌شود که نفس همه، دارای صفت «بخل» است که اگر نگهداشته شود موجب رستگاری است، پس همه باید برنامه تہذیب اخلاق را دنبال نمایند هر چند برخلاف میل نفس است اما چاره‌ای از آن نیست.

تزکیه پیش از تعلیم

در دو آیه قرآن که برنامه انبیا یادآوری شده است.^۲ وجه آن شاید چنین باشد که نخست باید زمینه مساعد را آماده نمود و سپس نهال علم را غرس کرد تا بارور شود و گرنه:

زمین شوره سنبل برنیارد در او تخم عمل ضایع مگردان
عالم بی‌عمل، پایانی همچون «بلعم باعور» دارد. آن عالم فاسدی بوده است که در قرآن او را به سگ مثل می‌زند^۳ یا همچون الاغی که کتابها را حمل نماید^۴.

اخلاق علمی و عملی

برای تہذیب نفس و تحصیل اخلاق فاضله، از مسیر علم و عمل دو راه

... - (1) وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (حشر/۹).

... - (2) يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. . . ، (آل عمران/۱۶۴ و جمعه/۲).

... - (3) فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ. . . ، (اعراف/۱۷۶).

... - (4) كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا. . . ، (جمعه/۵).

اساسی است: «تخلیه و تحلیه» و یا به تعبیری: تزکیه و پاک شدن همراه با آراسته شدن به کمالات، از این دو راه میسر می‌گردد . کسی که تصمیم دارد از ملکات رذیله پاک شود و به اخلاق نیک آراسته گردد، نخست باید از روی علم، صفات ناپسند و پسندیده را بشناسد آن‌گاه از راههایی که معلم بزرگ اخلاق، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام معین فرموده‌اند، صفات ناشایست را از خود بزدايد و ملکات فاضله را به دست آورد . نکته‌ای که باید یادآوری شود این است که چون «مزگی» خداست تأکید می‌شود که باید تحصیل این کمالات را از خدا خواست و از او یاری جست .

همان‌طوری که در روایات وارده در اصول کافی، در باب مکارم اخلاق، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرکس این صفات و فضایل را داراست، خدای را بر آن سپاس گوید و هر کس ندارد، آن را از خدا بخواهد .»

اهتمام شهید دستغیب به مجالس اخلاق

شهید مظلوم ما به تهذیب طلاب علوم دینی، علاقه خاصی داشت. درس اخلاق را هر پنجشنبه برایشان می‌گفت و نسبت به آنان اهتمام بیشتری می‌ورزید و می‌فرمود: شما باید الگو و نمونه اخلاق اسلامی در اجتماع باشید، هر چه بیشتر مهذب شوید، در تهذیب اجتماع کوشیده‌اید چون شما باید بیش از گفته‌هایتان مردم را با کارها و اخلاقتان هدایت کنید و به اخلاق اسلامی آشنا سازید .

پس از تأکید امام امت رحمه الله به وحدت دانشجو و روحانی، آن بزرگوار که سخت به منویات امام اهتمام داشت، از جوانان دانشجو درخواست نمود تا در جلسه اخلاق مزبور که هر پنجشنبه در «مدرسه علمیه حسینیة قوام» تشکیل می‌شد، شرکت نمایند .

انبوه جوانان پسر و دختر نیز این دعوت را پذیرفتند و آن بزرگوار هر هفته درباره اخلاق اسلامی، داد سخن می‌داد . در مجموع، سیزده مجلس از این سخنرانیها ضبط گردید و تعطیلات متعدد، مانع ادامه این بحثها بود. آن مظلوم بنا داشت در سال جاری نیز آن را دنبال نماید لیکن لقای خداوند برایش بهتر بود و دست منافقین از خدا بی‌خبر او را از ما گرفت .

خودشناسی و خداشناسی، مقدمه اخلاق

این بحثهای جالب که از نوار پیاده شد، آن را مطالعه می‌کنید، از خودشناسی شروع می‌شود. هر کس باید بفهمد که برای جهان دیگر و عالم فوق، به دنیا آمده است؛ هدف را فراموش ننماید. باید آفریدگارش را بشناسد و وظیفه‌ای که نسبت به او دارد بداند . بخش دیگر، اهتمام آن شهید به معرفی اخلاق انسانی و حیوانی است . نخست باید کسی که در راه «تهذیب» گام برمی‌دارد، خوبیهای زشت را بشناسد تا از آنها بپرهیزد و خوبیهای پسندیده را بداند تا به دنبال تحصیل آنها برود .

نمونه‌هایی از خوبیهای ناپسند

آن‌گاه بعضی از اخلاق ناشایست را عنوان می‌کند، درباره کبر، حرص، بخل و حب دنیا بحثها می‌نماید. در موضوع خشم سخنها دارد و خشم رحمانی و شیطانی را شرح می‌دهد. حد وسط افراط و تفریط را با بیانی بسیار رسا و جالب پیاده می‌نماید. افسوس که عمرش کفاف نداد تا این بحثها را ادامه دهد و اجتماع را از سخنان جانفزایش بهره‌مند سازد . اما خدای را شکر که کتاب «قلب سلیم» او سالهای قبل مکرر به چاپ

رسیده و هم اکنون نیز تجدید چاپ می‌شود. در این کتاب، يك دوره اخلاق با قلمی شیوا و رسا با کمال سادگی و روانی، گردآوری شده، امید است از این کتاب جالب بهرمنند گردیم .

خواندن برای به کار بستن است

نکته‌ای که در اینجا باید متذکر شوم این است که مطالعه کتاب اخلاقی نه تنها برای دانستن بلکه برای به کار بستن است و دانستن مقدمه عمل کردن می‌باشد. کسانی که این کتاب را می‌خوانند، حجت الهی بر آنان تمام می‌شود .

هر چند اگر این کتاب و امثال آن را نمی‌دانستند نیز حجت نداشتند؛ زیرا به آنان گفته می‌شود، چرا دنبال آن نرفتید .

اینک که مفاصد حب دنیا، کبر، حرص و غیره را شناختیم، باید به دنبال درمان این بیماریهای خانمان‌سوز برآییم، به همان چاره‌های علمی و عملی که آن شهید مظلوم، در این کتاب و کتاب شریف «قلب سلیم» متذکر شده است .

ادای حق را فراموش نکنید

ضمنا یادآور می‌شوم که حق معلم خیلی زیاد است، مبدا در ادای حقوق، کوتاهی نماییم. در هنگام زندگی، ادای حق در دنیا مطابق وضع دنیوی و پس از مرگ نیز مطابق وضع اخروی است. اینک که این معلم اخلاق و مهذب نفوس از میان ما رفته است، باید تا آنجایی که امکان دارد، حقش را ادا کرد هر چند حق بزرگ او ادا شدنی نیست .

او عنایتی خاص به دعای خیر مؤمنین داشت، لذا در مقدمه کتاب «داستانهای شگفت» می‌نویسد: این داستانها را نوشتم تا پس از من، عزیزی از آنها استفاده برده و حال خوشی نصیبش گردد، باشد که مرا به دعای خیر یاد

کند، یا در وصیتنامه‌اش راجع به محل دفن خود می‌نویسد: جایی دفن شوم که از دعای عابرین بهره‌مند گردم، لذا ادای حق آن معلم اخلاق به انجام درخواستش می‌باشد، او را از دعای خیر فراموش ننماییم و با ذکر صلوات و قرائت فاتحه، روانش را شادتر سازیم .

همچنین همراهان باوفایش و فرزند دل‌بند من «سید محمد تقی دستغیب» جوان عزیزی که در عنفوان شباب از کمالات جد بزرگوارش بهره‌ها برده بود و او را در شهادت نیز تنها نگذاشت و یاران صمیمی دیگر که جانشان را در طبق اخلاص نهادند و با امام جمعه محبوب خود رهسپار لقای خداوندی شدند :

عبداللهی، جباری، منشی، سادات، جوانمردی، رفیعی، جعفری و حبیب زاده .

خداوندا! روان همه آنان را شاد فرما و به درجاتشان بیفزای و رحمت بی‌پایانت را شامل حال آنان و ما بگردان. آمین یا رب العالمین !

تشکر و قدردانی

در خاتمه، وظیفه خود می‌دانم تا از همه کسانی که در نشر این کتاب همکاری کرده‌اند؛ کسانی که نوار گرفته و در اختیار ما گذاشتند، مدیر، حروفچین، کارگران محترم چاپخانه و همه کسانی که به نوعی در «انتشارات کتابخانه مسجد جامع عتیق» کمک می‌نمایند، تشکر و قدردانی نمایم و از درگاه خدای تعالی برای آنان اجر جزیل آرزو می‌نمایم، بمانه و کرمه .

شیراز-فروردین ماه ۱۳۶۱ سید محمد هاشم دستغیب

جلسه اول :

سد شکسته شده تجدید نشود

غرض از این مجلس همان طوری که امام امت فرمود این است که بعضی مطالب مهم باید تکرار شود نه اینکه بگوییم و رد شویم بلکه برای تأثیر و تأثر باید تکرار کرد، همان طور که مطالب بسیاری در قرآن مجید تکرار شده است .

امام خمینی-اطال الله عمره- هر دستوری که می‌دهد، هر امری که می‌فرماید، بر همه لازم است آن را اطاعت کنند و کوچک نگیرند هر چه ایشان امر می‌فرماید مصالح کلی را در نظر می‌گیرد. ایشان در روز «وحدت دانشجو و روحانی» دستور داد و فرمود: شما در این انقلاب توانستید سدی را که رضا خان و پسرش بین دانشگاه و حوزه‌های علمیه، میان دانشجویان و طلاب ایجاد کردند به قسمی که هر دو از یکدیگر جدا باشند، این دو نیرو با هم یکی نشوند که مزاحم امپریالیزم شوند بشکنید، انقلاب این سد را شکست، شما نگذارید این سد دوباره ایجاد شود .

چرا از هم جدا باشیم؟

از اول انقلاب دیدید که چگونه به روحانیون در این ورق‌پاره‌ها و بعضی

از سخنرانیها اهانت می‌کردند و می‌خواستند قشر جوان را از روحانیت جدا کنند تا دوباره امپریالیزم بتواند بیاد و بجاید. شما دام را از دانه بشناسید. دانشجویان باید با طلاب یکی باشند. هدف هر دو دسته خدمت به خلق باشد، دانشکده پزشکی به خلق خدمت کند. حوزه‌های علمی نیز همچنین. آن‌کس که متخصص در طب می‌شود برای معالجهٔ امراض بدن مردم است، آن‌کس هم که از حوزه‌های علمی، متخصص بیرون می‌آید و به اصطلاح «مجتهد» می‌شود برای معالجهٔ امراض قلبی و بیماریهای نفس و اجتماع است؛ هر دو یک هدف دارند و آن خدمت به خلق و کشور است، پس چرا از هم جدا باشند .

پزشک نااهل و عالم بی‌عمل

لذا هفته‌ای یک روز در این محل با هم باشیم برای هدف دوم و آن اینکه امام امت فرمود: هم دانشجویان باید مهذب شوند و هم طلاب؛ اگر تهذیب در کار نباشد، زیانشان برای اجتماع بیشتر است. اگر فردی متخصص در طب ولی غیر مهذب از دانشگاه بیرون بیاید زیانش بیشتر است و اگر یک نفر مجتهد ولی غیر مهذب باشد او هم به مراتب زیانش بیشتر است. امام نمونه‌هایی هم دربارهٔ «دکتر احمدی» که در زمان پهلوی مخالفین او را با یک آمپول می‌کشت ذکر فرمود. فتوای اعدام مرحوم نوری را نیز یک روحانی‌نما صادر نمود .

خودسازی همراه با تعلیم

همراه درس خواندن باید تهذیب نفس و آدم شدن هم باشد. در قرآن مجید نیز برنامهٔ پیغمبران علیهم السلام را تزکیه و تعلیم دانسته است^۱ وگرنه انسان مانند الاغ است که کتابها بار آن کنند^۲. گاه می‌شود که انسان مانند «بلعم باعور»

... - (1) وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. . . ، (جمعه/۲) .)

... - (2) كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا. . . ، (جمعه/۵) .)

چون آدم نشده بود با آن همه علم به جنگ لشکریان موسی نیز می‌آید و ادعا می‌کند که من بالاترم و قرآن مجید او را به سگ مثل می‌زند¹.

خلاصه به خودسازی باید بیشتر از تحصیل علم اهمیت داد و راه تهذیب بدون ریاضت نمی‌شود، زحمت کشیدن لازم دارد. در نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وإنما هی نفسی اروضها بالتقوی لتأتی امنة یوم الاکبر² .»

«من خود را ریاضت می‌دهم به تقوا، برای اینکه فردای قیامت، در عالم دیگر با کمال امن و اطمینان وارد گردم .»

گام نخست در تهذیب، تفکر است

بدون زحمت نمی‌شود، نفس را باید مهار کرد و لجام زد، عمده راه تهذیب، طریق تفکر و عمل است که به نحو اختصار عرض می‌کنم: راه عمده‌ای که از قرآن مجید استفاده می‌گردد «اندیشه» است، برای «ریاضت فکری»، راه را که به ما نشان داده است. چندین جای قرآن دستور اندیشه و نظر و تأمل داده است. انسان باید برگردد اول خودش را ببیند و فکر کند تا آخر خودش را نیز دریابد، فکر کند که چه بودم و حالا چیستم و بعد چه می‌شوم، از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و برای چه آمده‌ام .

اندیشه در مبدأ تکوین (نطفه)

اول همه ما قطره آبی بودیم، خداوند دستور می‌فرماید: «باید انسان بنگرد از چه آفریده شده است، از قطره آب جهنده آفریده شده است، آبی که از میان

... - (1) فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ. . . ، (اعراف/۱۷۶) .

- (2) نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵، ص ۹۶۷ .

پشت و سینه‌ها خارج می‌شود¹. «اگر زیاد در این اندیشه فرو رود، بهره‌های گوناگونی نصیبش می‌شود، فکر در ساختمان عظیم بدن، صورت‌بندی عجیبی که خداوند در این بدن فرموده است، از این يك قطره، بدنی ساخته که کارخانه‌های مختلفی را در بردارد از چشم، گوش و کبد و غیره، دستگاه قلب با تصفیه‌خانه عجیبش، چندین کار می‌کند، خون دائماً در این رگها جریان دارد .

به قول یکی از بزرگان: شرط نقاشی این است که در محل ثابت و در سطح و جای روشنی باشد، در حالی که در ظلمات ثلاث: تاریکی شکم، مشیمه و رحم همچنین در جوب آب که محل غیر ثابت است، نقاشی فرموده است آن هم چه نقاشی؟ چشم بادامی و ابرویی که حکم ناودان دارد، یا نقاشی داخلی، قلب به شکل صنوبری که هر کدام اگر غیر از این شکل باشد، نتیجه مطلوب را نمی‌دهد. این يك رشته فکر برای شناسایی خدا و شناسایی بنده بودن خود، قدرت لایزالی خدا، نامحدود و غیر متناهی است، بر هر چیزی تواناست، از این فکر هم اصول عقاید و معارفش تأمین می‌شود و هم تهذیب نفس، آنچه عرض کردم، درباره «معرفت» بود که انسان در پرتو آن به علم و قدرت بی‌پایان خداوند پی می‌برد .

اندیشه، جلو تخیلات فاسد را می‌گیرد

از همین فکر که هر فردی، نخست نطفه گندیده بوده و هیچگونه دانش و توانایی نداشته است بلکه اصلاً «من» نبود² صد سال دیگر هم مشت خاکی بیشتر نیستیم، اول هیچ، آخر هم هیچ، این «من» در وسط چیست؟ این تخیل

- (1) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ، وَ التَّرَائِبِ (طارق/۵-۷)

- (2) هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً، (دهر/۱) .

که برای خودش قدرتی تصور می‌کند و این هستی که قطعاً هست، زبان و چشم و گوش و غیره را از خود می‌بیند، این تخیل باید اصلاح شود و بفهمد قدرت مال دیگری است که این بدن را ساخته و به حرکت واداشته است. اگر این حقیقت را دریافت، دیگر «من من» نمی‌کند. و جلو افتادنها، تقدم و تأخرها، افتخارها و طلب شهرت کردنها و خود را برتر از دیگران دانستن آنها از میان می‌رود. من و دیگران که همه اولمان یکی و آخرمان هم یکی است در این وسط چه مزیتی در ذات یکی بر دیگری پیش آمده است؟ هیچیک از ما توانایی بر جلب نفع یا دفع ضرر از خود را نداریم کیست که بتواند جلو پیری یا شکست خویش را بگیرد؟ اول و آخر خودش را فراموش می‌کند لذا قدرت را از خودش می‌بیند و در نتیجه من من می‌کند.

لباس خارکنی ایاز و کاخ سلطنتی

اهل معرفت، داستانی را از «ایاز و سلطان محمود» نقل کرده‌اند که شنیدنی است، وقتی سلطان محمود، ایاز را به غلام خصوصی خود پذیرفت، داستانهای دارد. علاقه مخصوصی از این غلام نسبت به خود دریافته بود که او را مقرب و دربان ویژه و همه کاره خودش گردانید.

حسودها و دشمنها نیز ناراحت بودند که چرا غلامی این قدر مقرب سلطان باشد لذا مرتب در مقام سعایت بودند. روزی به سلطان گزارش دادند که ایاز، نخایر و گنجینه‌های تو را دزدیده و در محلی ذخیره کرده و خیالهایی دارد، حجره‌ای را معین کرده و در آن همیشه قفل است و هیچ کس را هم به آن راه نمی‌دهد، فقط خودش هر از چندی تنها می‌آید، وارد می‌شود و آنچه را

« - (1) لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضرراً ولا موتاً ولا حياة ولا نشوراً » ، (مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز عصر .)

دزدیده ذخیره می‌کند و سپس خارج شده و دوباره در را قفل می‌کند، می‌خواهد خزینه را خالی کند !!

سلطان باور نمی‌کرد ولی برای اینکه به آنان هم بفهماند، دستور داد تا مأمورین بروند در را بشکنند و هر چه یافتند بیاورند. وقتی که وارد شدند دیدند هیچ چیز جز چاروقی، لباس و کفش خارکنی (که سابق می‌پوشیده) و پوستین کهنه‌ای در آنجا نیست.

حفار آوردند و کردند، هر چه حفر کردند چیزی نیافتند، به سلطان گفتند :

سلطان، ایاز را احضار کرد و پرسید علت این کار چیست؟ چرا يك حجره را اختصاص به چاروق و پوستین داده‌ای و در آن را قفل کرده‌ای، متهم می‌گردد، اینها چیزی نیست که خودت را مورد سوءظن قرار می‌دهی.

ایاز پاسخ داد: من حقیقتش را به سلطان گزارش می‌دهم: من اول يك خارکن بیشتر نبودم، حالا کارم رسیده به جایی که وزیر سلطان شده‌ام، برای اینکه حال اولم یادم نرود، لباس زمان خارکنی را در این حجره قرار داده‌ام و هر روز نگاهی به آن می‌کنم و یاد خودم می‌آورم و به خودم می‌گویم: ای ایاز! تو همان خارکن هستی و این لباس هست، حالا که لباس حضور می‌پوشی وضع اولت را فراموش نکنی و غرور تو را نگیرد، مبادا خیانت و تجاوز کنی و ...

سلطان شاد شد و ایاز مقربتر گردید.

این داستان برای فرد فرد ما آموزنده است: **فَلْيُنْظِرِ الْإِنْسَانَ مِمَّ خُلِقَ** 1.

هر کس هستی، اولت را نگاه کن، تو همان آب گندیده هستی، آخرت را نیز یاد کن، قبرت را در نظر داشته باش که جیفه می‌شوی.

امام امت چقدر تعبیر جالبی فرمود: «رئیس جمهور باید فراموش نکند که

ملت او را از پاریس آوردند. و نخست وزیر باید فراموش نکند که ملت او را از زندان بیرون آوردند، مبدا مقام، آنان را فریب دهد. »

فراموشی بدترین بلاها

اهل معرفت فرموده‌اند: بدترین بلاها «نسیان ذات» است، این که آدمی خود را گم کند و فراموش نماید که کیست او چیست، کجا بود و کجا هست و کجا خواهد رفت؟ همه‌اش سرگرم اموری باشد که خارج از ذاتش هست و ربطی به حقیقتش ندارد، سرگرم به مال دنیا و جاه و انواع سرگرمیها شود، تمام دنیا سرگرمی است، مال و جاه و ریاست و شهوتش، زرق و برقش آدمی را سرگرم می‌کند، مشغولش می‌کند تا از کار دیگر بازش دارد و به فکر خودش نمی‌افتد، به اوضاع دنیا، شهرت، تقدم و جلو افتادن سرگرم می‌شود. به يك باریك الله و آفرین هر کاری می‌کند. دیده‌اید بسیاری از دخترهای شانزده-هفده ساله چگونه با يك تبلیغ تو خالی گروهکها حاضراند روزنامه بفروشند و شبها اعلامیه‌هایشان را در خانه‌ها بیندازند یا بعضی از پسرها را چگونه با يك جملات فریبنده‌ای فریب می‌دهند.

خضوع، تنها برای خدا

آدم در برابر هیچ موجودی غیر از خداوند نباید خضوع کند سجده و خضوع باید تنها برای خدا باشد. همه از جهت بنده خدا و نیازمند به خدا بودن یکسانند: «ای مردم! شما همه نیازمند به خدا هستید و خدا بی‌نیاز است². »

- (1) تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ، (حشر/ ۱۹) .)

- (2) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، (فاطر/ ۱۵))

هیچ طبقه‌ای بر دیگر طبقات برتری ندارد، میزان برتری نزد خدا، تقواست؛ معنا ندارد فردی تابع و اسیر فرد دیگری گردد آن هم صرف هواپرستی، ذلتی از این بالاتر می‌شود؟

آزادی در پرهیزگاری است

امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «فان تقوی الله. . . عتق من کلّ ملکة¹.»

هر کس راه تقوا را پیش گرفت، آزاد است و محکوم نفسش نیست. غیر اهل تقوا برای خواسته نفسش ذلیل و خاضع می‌گردد.

به فرموده شیخ بهائی-اعلی الله مقامه- اگر پرده عقب رود، می‌بینید که انسان پیش روی سگی سجده می‌کند، برای سگی خضوع می‌کند؛ همان سگ نفس.

می‌خواهد رئیس شود چقدر باید زیر بار ذلت برود. محمد رضای معدوم را فراموش نکرده‌اید به فرموده امام امت، عکسش را با رئیس جمهور آمریکا دیدم که چگونه به حالت ذلت در برابر او ایستاده است چون ذلیل سلطنت است و می‌بیند بدون وابستگی به آمریکا، نمی‌تواند سوار باشد لذا زیر بار هرگونه ذلت و اطاعت از اجنبی می‌رود.

اگر کسی از زیر بار ذلت نفسش آزاد شود، راستی که زندگی مال اوست.

همان تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «المحیی محیاکم و الممات مماتکم²»؛ زندگی، زندگی شماست و مردن هم مردن شما، ای کسانی که چیزی شما را ذلیل نمی‌کند، نه مال، نه جاه و نه شهوات، آزادید. اسیر چیزی نشدید، تنها در

- (1) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة ۲۳۰.

- (2) بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۷.

یك جا سر فرود آوردید و آن هم «الله» است. چقدر خوب سروده حافظ شیرازی :

خیال خواجگیم بود، بندگی تو کردم
هواس سلطنتم بود، خدمت تو گزیدم
خواجۀ مطلق، عبد الله است، هرکس بنده خدا شد، سلطان حقیقی و بزرگ واقعی است. زندگی، زندگی اوست و دیگران به صورت زنده و مرده حقیقی اند .
ظاهرش چون گور کافر پر حلل باطنش قهر خدا عزّ و جل

چهارده سوگند برای اهمیت تهذیب نفس

تهذیب نفس یعنی آزاد ساختن آن، یعنی نفس را از قید هواها و هوسها رهانیدن .

در هیچ مطلبی در قرآن مجید این‌گونه تأکید نشده، چهارده سوگند در سوره شمس یاد می‌فرماید: **وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا . . . قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا** ^۱ از بس مهم است خداوند به موجودات عظیم و مخلوقهای بزرگ خود سوگند یاد می‌کند آن وقت، مطالبش را بیان می‌فرماید که هر آینه کسی تزکیه نفس کرد، رستگار شد و در دنیا و آخرت، سعادت‌مند و دارای حیات طیبه است. وای بر کسی که نفسش را مهار نکند بلکه او را رها ساخته به هر شهوتی روی آورد تا به جایی برسد که دیگر نتواند آن را لجام نماید .

پس باید سعی کنیم خودساز شویم، اهمیت دهید حقایق را، سعی کنیم انسان شویم، از بی‌بندوباری بیرون آییم، آنچه می‌گوییم به کار بندیم. و خلاصه بحث امروز این شد که باید رشته تفکر را در مبدأ آفرینش خود فراموش نکنیم تا علاوه بر آشنایی به علم و قدرت خداوند، از غرور و خودبینی خویش نیز بکاهیم .

جلسه دوم :

لزوم تفکر در خلقت انسان

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ * إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ¹ .

قوه عقل برای تعقل و اندیشه

رشته بحث در لزوم تفکر بود. هر قوه‌ای که خدای تعالی در بشر قرار داده است، برای غایت و نتیجه است و لازم است هر شخصی، آن قوه را به کار بیندازد. وگرنه مسئول است و خودش را از خیرات و برکاتی که توسط آن قوه به او می‌رسد، محروم کرده است. قوه عاقله، تعقل و تفکر، بزرگترین نعمتی است که خداوند به بشر داده است و بزرگترین امتیاز انسان از حیوان است.

در قرآن مجید که می‌فرماید: «هر آینه انسان را گرامی داشتیم²»، به اعتبار همین قوه عاقله است که اگر انسان آن را به کار انداخت، به آن سعادت که

- (1 طارق/۵-۸ .

- (2) وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ . . . ، (اسراء/۷۰) .

برایش آفریده شده می‌رسد و گرنه آن قوه، خشکیده و از بین می‌رود و در نتیجه، گاهی انسان تا اسفل السافلین نیز می‌رسد .
در سوره «تبارک» راجع به اینکه چرا این بشر جهنمی می‌شود، از قول اهل جهنم این گونه می‌فرماید: «گفتند اگر ما گوش به اندرز می‌دادیم یا تعقل و تفکر می‌کردیم، از اهل دوزخ نمی‌شدیم»^۱ .

«فلینظر» یعنی حتما باید بشر تفکر کند که از چه آفریده شده تا به برکت این تفکر، خدای خود را بشناسد و بفهمد چگونه از قطره آبی گندیده، چنین دستگاه‌های عظیمی آفریده است. از نطفه به علقه و سپس مضغه و پس از آن، استخوان و صورت‌بندی، آن گاه گوشت بر آن می‌روید و خداوند پس از تکمیل، نفس ناطقه و روح را به آن افاضه می‌فرماید. و انسان وقتی به این عالم آمد و به حد عقل رسید، لازم است فکر کند که من چه بودم و چه شدم .

پدیده بدون پدید آورنده محال است

نخستین تفکر: آیا می‌شود چیزی خود به خود پیدا شود؟ قطعاً هر آفریده شده‌ای، آفریننده‌ای دارد .

مرحوم سید بن طاووس در کتاب «کشف المحجبه» می‌فرماید: این معنا، یعنی هر پدیده‌ای پدید آورنده می‌خواهد، فطری بشر است. انسان از همان ایامی که به حد تمیز و شعور می‌رسد، می‌فهمد هر اثری که فعلیت پیدا کرد و تحقق خارجی یافت، یعنی پیدا شد، حتماً پیدا کننده‌ای دارد .

مثال می‌زنند که اگر بچه دو-سه ساله، نشسته است و از پشت سرش به طوری که متوجه شما نشود، چیزی جلوی شما بگذارد، پیش از آنکه بچه به

- (1) وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ، (ملك/ ۱۰) .

سوی آن شیء دست دراز کند، به آورنده آن نگاه می‌کند و به دنبال شخص آورنده می‌گردد چون می‌فهمد این چیزی که اینجا نبود و پیدا شد، حتما پدید آورنده‌ای می‌خواهد .

این که هر پدیده‌ای قطعا پدید آورنده‌ای دارد، فطری و از بدیهیات اولیه است و خصوصیات پدید آورنده از خود پدیده معلوم می‌شود، اگر پدیده پر از اعمال علم و حکمت باشد، معلوم می‌شود پدید آورنده‌اش بسیار دانا، حکیم مطلق و توانای محض است .

اگر کسی بگوید «ساعت» خودش درست شده یا حیوانی آن را درست کرده است، آیا کسی از او می‌پذیرد؟ بدیهی است ساعتی که این طور منظم کار می‌کند، چرخهای کوچک و بزرگ به هم متصل و هر کدام کاری را انجام می‌دهد، حتما دارای سازنده‌ای است که از علم و قدرت برخوردار می‌باشد، البته در حد خودش .

دانش و توانایی پدید آورنده از خود پدیده معلوم است اگر انسان در بدن خود دقت کند می‌بیند از مغز سر تا پنجه پایش يك رگ یا عصب بدون حکمت و فایده وجود ندارد بلکه همه آنها دارای حکمت و مصلحت هستند .

ناخن، برای دفع فضولات و تکیه انگشت

برای نمونه به یکی دو مورد از اعضا که کمتر به آن توجه داریم، اشاره می‌نمایم: از جمله اجزای بدن، «ناخن» است که فضولات و زیادهای غذایی است که مصرف می‌شود چیزهایی که به درد کار بدن نمی‌خورد و جزء بدن نمی‌شود، به صورت مدفوع و موهای بدن و بخش دیگر به صورت ناخن، دفع می‌گردد. حکمتش چیست؟ این صورت ناخن و این استحکامش برای

چیست؟ چندین حکمت برایش ذکر شده، این ناخن با این استحکامش تکیه‌ای است برای سرانگشت .

همان‌طور که می‌دانید، انسان توسط انگشتان دستش خیلی از کارها را انجام می‌دهد، چیزهایی را که برمی‌دارد و می‌گذارد و کم‌وبیش سنگین است، نیاز به تکیه دارد، فشار به انگشتها می‌آید، اگر ناخن نباشد و تکیه نداشته باشد، انسان نمی‌تواند چیز سنگین را بردارد لذا وقتی ناخن خودتان را از بیخ می‌گیرید، در برداشتن چیزهای سنگین احساس ناراحتی می‌کنید، حالا ملاحظه کنید این ناخن که يك عضو پیش پا افتاده‌ای است و مرتباً آن را دور می‌اندازیم، چقدر خاصیت در آن نهفته است؟!

گودی وسط پا برای راحتی کارهای پا

حدیثی در جلد چهاردهم بحار الانوار است که يك نفر حکیم هندی که موحد و مسلمان نبود به مدینه آمد و خدمت حضرت امام صادق علیه السلام رسید. در اثنای صحبت، حضرت عنوان فرمود که چرا وسط پاها فرورفتگی دارد؟ قبلاً حکیم مدعی بود همه چیز را می‌داند اما از این سؤال حضرت، فرو ماند و عرض کرد نمی‌دانم خودتان بفرمایید .

خلاصه فرمایش امام آن است که فرمود: اگر همه سطح پا یکسان بود، راه رفتن مشکل می‌نمود ولی چون وسط آن مقداری گود است لذا راه رفتن آسان است. مثالی هم می‌زند و می‌فرماید: سنگی که روی زمین افتاده است اگر بخواهند آن را بلند کنند زحمت دارد ولی اگر گوشه‌ای از این سنگ برآمدگی داشته باشد، بلند کردن آن با اهرم آسان است به قسمی که از عهده يك نفر هم برمی‌آید. خداوند کف پا را برآمده قرار داد تا مردم به سهولت بتوانند راه بروند و حرکت کنند .

آیا آنکه آفریده نمی‌داند؟

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ ۚ . . آیا آفریننده این بدن علم ندارد؟ آیا ماده است؟ آیا وجدانت می‌پذیرد؟!

می‌گویند ما همه جا که رفتیم و حتی به کرات دیگر نیز که رفته‌اند خدا را ندیده‌اند، هر جا گشته‌اند او را ندیده‌اند. خودت باید بفهمی و عقلت را قاضی قرار دهی. بینایی تو و دیگران تا چه حد است؟ چشم حیوانی که در تمام حیوانات مشترک است، ماده بین و جسم بین است آن هم جسم مرکب و کثیف را می‌تواند ببیند و جسم لطیف مثل هوا را نمی‌تواند ببیند، پس چطور هر چه را ندیدی، منکر می‌شوی؟ هوایی که بر کره خاک، محیط است و جسم مرکب است ولی از بس لطیف است، چشم آن را نمی‌بیند ولی حس می‌شود، تنفس می‌شود و توقع نداشته باش آن را ببینی. یا لیوان تمیز و پر از آب صاف، از لیوان خالی تشخیص داده نمی‌شود. خلاصه در دیدن، مقتضی‌ها و عدم موانع متعدد شرط است آیا می‌توانی منکر قوه برق شوی؟ در حالی که آن را نمی‌بینی؟ آیا نفس خودت را نمی‌بینی؟ هیچ وقت عقل نمی‌گوید هر که و هر چه را ندیدم، پس وجود ندارد .

برهان ساده برای معاد

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ۚ نسبت به معاد هم پس از تفکر در این دستگاه عظیم حاصل می‌گردد، آیا کسی که این دستگاه عظیم را آفرید، غرضی نداشت؟ این همه نکات حکمت و علم که در این مخلوقات بکار رفته برای چیست؟

- (1ملک/۱۴ .

- (2طارق/۸ .

مثلاً آفرینش انسان برای همین دو روزه زندگی دنیاست که بخورد، بخوابد، تولید مثل کند و دفع نماید، شهوترانی و خشم بورزد و بمیرد و تمام شود؟ این کاری بیهوده است :

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما بازگشت نمی‌کنید؟¹ .»!

راستی اگر معاد نباشد، دستگاه آفرینش، لغو و بیهوده خواهد بود، بخورد و خالی کند که هر کدام غایت برای دیگری شود: بخورد که خالی کند و خالی کند که بخورد، این دور است و غیر عقلایی .

اگر وحی هم نبود، آدمی طبق عقلش حکم می‌کرد که باید سرای و عوالم دیگری باشد تا انسان برای آنجا آفریده شده باشد وگرنه خود این عالم، منزل و مقصد اصلی برای بشر نخواهد بود، آن هم با این همه ناملایمات و ناراحتیهایی که در آن است؛ انواع بیماریها و گرفتاریها، ابتلا به حسد حاسدین و شرّ اشرار، پس باید عالم دیگری باشد که آنجا سعادت و خوشی مطلق باشد اینجا وطن حیوان است و وطن انسان، آخرت می‌باشد .

می‌پرسند چگونه می‌شود انسان پس از خاک شدن و تحولات گوناگون، دوباره زنده شود؟ پاسخش را در آیه تلاوت شده، ذکر می‌فرماید: «إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ»؛ «به درستی که خداوند بر بازگرداندنش تواناست و دوباره آن را پدید می‌آورد .»

آنچه در عالم خاک وجود دارد، نمونه‌ای است از اصل قدرت و علم خداوندی: «نیست چیزی مگر اینکه نزد ما خزینه‌های آن است و ما فرو نرستادیم آن را مگر به مقدار معلوم و معین»² . «خزینه» در عالم غیب

- (1) أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ، (مؤمنون/ ۱۱۵) .

- (2) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ، (حجر/ ۲۱) .

است. قطراتی از آن در این عالم ماده نشر پیدا می‌کند؛ مثلاً یکی از خزاین غیبی الهی «بوی خوش» است که ذره‌ای از آن در این عالم ماده پخش شده است، انواع ریاحین و گلها و عطریات از آن جمله است. اصل خزینه، بوی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که اصل بهشت است، بوهای خوش دنیوی در محدوده معین و مشخصی است که از آن حد تجاوز نمی‌کند، از حیث مدت هم محدود و تا زمان معینی معطر است، اما بوی بهشت بنابر روایتی که از حضرت صادق علیه السلام رسیده است، می‌فرماید: «تا دو هزار سال راه، بوی بهشت به مشام می‌رسد»، چه خزینه‌ای است؟!

ضمناً بقیه روایت هم نافع است، می‌فرماید: «مع الوصف، کسی که قاطع رحم و عاق والدین شد، بوی بهشت را هم نمی‌شنود (یعنی تا چه رسد به اینکه به بهشت در آید و از نعمتهای آن برخوردار گردد) .»

پرهیزگاران از نعمتهای جاودانی بهره‌مندند

خدای تعالی نعمتهای باقی را برای اهل تقوا آماده فرموده است ¹²، به شرطی که به زمین نجسبیده و پیروی هوا را رها کرده باشند ³ فردای قیامت، پنهانها آشکار می‌شود ⁴، آنچه سرش بود به صورت در می‌آید، غلبه معنا بر صورت است. صورت در عالم ماده مستور است اما در قیامت شکل باطنی آشکار می‌شود. راستی بشر معجون عجیبی است، از هر موجودی نمونه‌ای در او هست که می‌تواند آن را تکمیل نماید: از درندگی مانند گرگ و پلنگ و

... - (1) أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، (آل عمران/۱۳۳) .

- (2) وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ، (شعراء/۹۰) .

... - (3) أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ. . . ، (اعراف/۱۷۶) .

- (4) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، (طارق/۹) .

از شکم‌خوارگی، مثل گوسفند و غیره و از شهوترانی همچون خوک و از حقه‌بازی، مانند روباه، از طرف دیگر خیرخواهی و کم‌کمرسانی که در ملائکه است در انسان نیز وجود دارد و انسان در مدتی که در این دنیاست می‌تواند هر کدام از این جهات را تکمیل کند .

تا کدام جنبه را تقویت کند

اگر انسان در زندگی، همتش شکم بود، گوسفند کامل می‌شود و از اینجا می‌رود، نه معرفتی دارد و نه کمالی، باطنش بهیبه و انعام است همان‌طوری‌که می‌تواند خشم و سببیت و درندگی را تکمیل نماید یا در شهوترانی از خوک نیز بگذرد و یا اگر ریاست طلبی و علو بخواند، پلنگی می‌شود که در تکبر نمونه است. می‌گویند اگر پلنگ در کوه یا دامنه آن باشد و انسانی یا حیوانی بالای سرش حرکت کند، حمله می‌کند و او را می‌درد چون حاضر نیست. بالای سرش دیگری را ببیند. اما اگر پایین پایش باشد، و گرسنه نباشد، خطرناک نیست. آدمی در ریاست‌طلبی و علو، کارش به جایی می‌رسد که برای جلوگیری از پیشرفت رقیبش، حاضر است به طرف مقابل، هرگونه صدمه آبرویی یا بدنی بزند تا او عقب مانده و خودش پیش برود. حتی مدرس هم اگر علو بخواند و بر شاگردانش برتری جویی داشته باشد، او نیز همین‌طور است .

خلاصه از هر موجودی نمونه‌ای در بشر قرار داده شده، اگر انسان توانست خودش را کنترل کند و نخواست خود را جلو بیندازد و طالب شهرت نبود، امید رستگاری برایش هست. به قدری نفس آدمی پست است که گاهی برای يك آفرین و بارك الله، خودش را در چه مهلکه‌هایی می‌اندازد برای اینکه بگویند او این کار را کرده است .

حرص، انسان را به هر جنایتی وا می‌دارد

گاهی انسان حریص می‌گردد، اندوخته کردن در بعضی از حیوانات آشکار است، خصوصاً «مورچه» در تأمین آتیه، نمونه است. اگر بشر هم حریص شد از موش و مورچه هم می‌گذرد محمد رضا پهلوی، میلیونها پول را به خارج می‌فرستد، وقتی او را بیرون کردند به دردش بخورد، این صفت پستی است که موجب خیانت‌ورزی، چپاولگری، بی‌انصافی، گرانفروشی، غش و . . . می‌شود «انسان خیال می‌کند مالش او را نگه می‌دارد¹ .»

کسی هم پیدا می‌شود که راه ملانکه را پیش می‌گیرد و انسان می‌شود. و راستی مشکل است، «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!» انسان باید سعی کند خدمت کند، علو نخواهد، خدمت خلق را بخواهد، اول و آخر خود را فراموش نکند که اولش نطفه و آخرش لاشه مردار است .

شنیده‌اید که علی علیه السلام به اتفاق «قنبر» به بازار رفت و دو پیراهن خرید، آنکه بهتر بود به غلامش قنبر داد. قنبر عرض کرد: «شما مولای من و خلیفه مسلمانان هستی» ، حضرت فرمود: «من از خدا شرم می‌کنم که خودم را بر تو ترجیح دهم و مقدم بدارم» ، هم علی علیه السلام مخلوق است و هم قنبر. اگر علی علیه السلام مقامی داشته باشد، خدا به او داده است. از جهت آفرینش، هر دو مثل هم هستند، اینها نمونه‌هایی است که شیعیان علی علیه السلام باید سرمشق خود قرار دهند بر دیگران برتری نجویند، باید هر فردی نسبت به فرد دیگر، حالش چنین باشد .

علو و برتری بر دیگران را نخواهد؛ راحتی خود و زحمت دیگری را طلب نکند، جورکش و زحمتکش و خدمتگزار دیگران باشد. راحت دیگران را

- (1) يَجْسَبُ أَنْ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، (همزه/۳) .)

بخواهد، هر چند خودش در زحمت باشد نه بر عکس که راحت خود و زحمت دیگران را بخواهد .

پاداش گرامی داشتن زایر حسین (ع)

در نجف اشرف، بعضی موثقین از یکی از شاگردان مرحوم آخوند ملا حسین‌قلی که از مجتهدین نجف بود، نقل می‌کرد ایشان وقتی بر استاد خود مرحوم آخوند وارد می‌شود، استاد می‌فرماید: دیشب چه عملی از شما سر زده؟ عرض می‌کند هیچ چیز، می‌فرماید: نصف شب چکار کردی؟ عرض می‌کند کاری نکردم، خواب بودم. آخوند می‌فرماید: نمی‌شود، حالات دیشب خودت را برای من بگو .

می‌گوید: دیشب چند نفر میهمان داشتیم که از کربلا برای زیارت غدیریۀ امیر المؤمنین علیه السلام آمده بودند. اطاق هم کوچک بود، پس از شام همه در یک اطاق خوابیده بودیم، نزدیک نصف شب، بر سینه‌ام احساس سنگینی کردم، نفسم تنگ شده بود، از ناراحتی بیدار شدم، دیدم یکی از میهمانها در خواب غلتیده و پاهایش را روی سینه من انداخته است .

خواستم پاهایش را عقب بزنم فکر کردم او میهمان و زایر حسین و اهل علم می‌باشد و پیغمبرمان فرموده: «اكرموا الصَّيْفَ¹؛ میهمان را گرامی بدارید» ، من تحمل زحمت کردم تا خودش به طبع خود، پاهایش را بردارد .

مرحوم آخوند فرموده بود به خاطر همین است که من در تو از عمل دیشب نوری ملاحظه می‌کنم که سابقه نداشته است، خیال کردی کار کمی انجام داده‌ای؟

- [1]بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۷۰ .

آرزو دارم گلی گر نیستم خاری نباشم

آدم باید سعی کند تا دیگری راحت باشد نه اینکه راحتی خود بطلبد هر چند دیگری در زحمت واقع شود. سعی کند باری از دوش دیگری بردارد نه اینکه باری بر دوش دیگران بگذارد. افتاده را بلند کند نه يك نفر را بیندازد، سعی کند به دیگری آبرو دهد نه اینکه آبروی کسی را بریزد، بکوشد گرسنه‌ای را سیر کند نه اینکه نان کسی را ببرد. از میان صفت ملائکه و حیوان، انسان هر کدام را می‌تواند دنبال کند .

حیوان نمی‌خواهد به دیگری خدمت کند، اما ملائکه کارش خیررسانی و رحمت است .

خلاصه در اینجا هر طور خودت را ساخته باشی در آنجا هم همان طور خواهی شد. اگر در اینجا خود را گرگ، روباه و بهیمه ساخته باشی، قهرا در آنجا نیز به همین صورت خواهی شد، اگر اینجا ملك شدی، آنجا هم ملك هستی و تا ملك صفت نشوی، جایت در ملکوت علیا و بهشت نیست .

انسان تا با ملائکه سنجیت پیدا نکند، فوج فوج ملائکه به زیارتش نمی‌آیند. شب اول قبر و بعدش در عوالم دیگر، حشر انسان به همان صورتی خواهد بود که سنجیت پیدا کرده است .

بشیر و مبشر، همان نکیر و منکرند

شنیده‌اید شب اول قبر دو ملك برای بازپرسی مرده می‌آیند، آنان به نام «نکیر و منکر» مشهورند. «منکر» ، از ماده «نکر» به ضم نون به معنای

- (1) وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، (رعد/۲۳) .

ناخوشایند و به معنای ضرر زننده و ناراحت کننده است. «نکیر و منکر» برای کیست؟ برای کسی که آدم نشد و مرد. اما برای کسی که آدم شد، دیگر «نکیر و منکر» نیستند بلکه بشیر و مبشرند که مژده می‌دهند.

در دعای «ماه رجب» است که: «و ادراً عَنِّي منکرا و نکیرا و أر عینی مبشراً و بشیرا؛ خدایا! شب اول قبر، نکیر و منکر را به من منما بلکه بشیر و مبشر را به من بنما.»

پس دو ملک بیشتر نیست، برای شخص مؤمن که اینجا خود را اصلاح کرده «بشیر و مبشرند» و برای غیر آنان «نکیر و منکرند». دست خودت هست، کسی در آنجا سر و سامان آماده ندارد^۱.

در این زمینه اشعار جالبی منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است، پس از مرگ، هرکس سر و سامانش همان است که در اینجا ساخته، تا چه خانه‌ای برای خودش ساخته باشد، دو وجب یا تا چشم کار می‌کند، اگر سعه وجودی پیدا کرده باشد، هیچگونه ضیق و تنگی برایش نیست، سعه آدمی پس از مرگ، تابع سعه صدرش در این عالم است.

- (۱) لا دار للمرء بعد الموت یسکنها الا الّتی کان قبل الموت بانئها فان بناها بخیر طاب مسکنها و ان بناها بشرّ خاب حاویها

جلسه سوم :

موضوع نبوت و شریعت، انسان است

در این هفته، امام خمینی-اطال الله عمره-برای بار چندم تکرار فرمود که دانشگاهیان و جوانان عزیز باید مهذب شوند، طلبه‌ها نیز باید مهذب شوند که اگر تهذیب نباشد، مضر و مفسدند. برای اجتماع نفعی نخواهند داشت، غیر از دانشگاهی و طلبه، هرکس فاسد شد، فسادش کم است لیکن طیب و مهندس یا مجتهد اگر مهذب نشده از دانشگاه یا مدرسه، بیرون آمدند علاوه بر اینکه فاسد مفسد هم می‌باشند همان طوری که هر صدمه‌ای که ملت ما دیده از دست همین دانشگاه رفته‌ها یا مدرسه دیده‌ها به او رسیده است. و اما توده ملت که این مراحل را طی نکرده‌اند، اگر مهذب نشوند فاسدند، ولی به اندازه آن دو دسته مفسد نیستند .

اساس و موضوع دین و شریعت همه پیغمبران، «انسان» است، موضوع قرآن، تزکیه و تهذیب انسان است؛ اینکه انسان خودش را بشناسد و آفات نفسش را دریابد و در پی اصلاح آن برآید .

پاکی از خوی حیوانی و خودشناسی

تهذیب به معنای «پاک کردن» است پاک کردن از چه؟ از خویهای

حیوانی، از عادات حیوانی که اگر انسان از خوبیهای حیوانی پاك شد، خودش را می‌شناسد و می‌فهمد که حقیقتش روح است و مال عالم دیگری است و به آنجا باید برود. نسبت به خود احساس مسؤلیت می‌کند، تقوا را رعایت می‌کند، مقید و مسؤول و متعهد می‌شود .

تا وقتی خوبیهای حیوانی باقی است، آدمی خودش را نیز حیوانی می‌داند، حقیقتاً هم حیوان است. حرص و بخل، کینه و نفاق، علو و خشم. . . اینها همه خوبیهای حیوانی است. هر بشری که این عادات در او باشد، محال است حقیقت خودش را بشناسد و بفهمد که مال این عالم نیست، بلکه برای عالم دیگری آفریده شده، مانند مادیگراها و کمونیستها که در اثر خوبیهای حیوانی، خودشان را با حیوانات یکی دانسته و مرز حیات را مرگ می‌دانند .

دیگران برای تو و تو برای خدا هستی

انسان مادیگرا صریحاً می‌گوید همان‌طور که حیوانات آزادند، بشر نیز باید آزاد باشد! چقدر در شناسایی خویش تنزل کرده است! که خود را با حیوان یکی می‌پندارند درحالی‌که چهار پایان برای بشر آفریده شده‌اند¹. بلکه خداوند آنچه در زمین است، برای بشر آفریده و مسخر او گردانیده است². مرتبه انسان فوق ماده و مادیات و طبیعت است. تمام مواد برای بشر، و بشر هم برای خداست³ برای رسیدن به ملکوت علیا و مقامات عالیهای که برایش تدارك شده است، نعمتهایی که از حقیقتش کسی آگاه نیست⁴.

- (1) وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ . . . ، (نحل/۵) .

. . . - (2) سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ . . . ، (لقمان/۲۰) .

« - (3) خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي » ، (مضمون حدیث قدسی) .

- (4) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ . . . ، (سجده/۱۷) .

برای تهذیب نفس، نخست باید به یقین دانست که انسان غیر این بدن است تا وقتی انسان نفهمیده که نفس ناطقه‌ای دارد و آن نیز از عالم مجزّات است؛ چگونه در صدد شناختن عیبه‌ها سپس مداوای آنها برمی‌آید؟! لذا برای تجرد نفس، بیاناتی به زبان ساده عرض می‌شود .

چرا بدن مرده احساس ندارد؟

آنکه ادراک دارد، روح و نفس ناطقه است، این گوشت و پوست و رگ و استخوان، مرکب و آلت برای «روح» هستند، چشم و گوش و زبان، وسیله دیدن و شنیدن و گفتن روح هستند، نه اینکه از خود این اعضا کاری برآید وگرنه چرا موقعی که شخص می‌میرد، بدنش احساس ندارد. اگر این زبان گوشتی، نطق داشت، زبان الاغ و شتر که چند برابر زبان بشر است، پس باید نطق آنها بیشتر باشد، پس خود این زبان گوشتی، چیزی نیست که قدرت بیان داشته باشد بلکه تنها يك وسیله است .

«چشم» ، جز مختصر پیه، چیزی نیست که اشیا را تشخیص بدهد، یا گوش جز ماده، چیزی نیست که شنوایی داشته باشد، بلکه «نفس» است که می‌گوید، می‌بیند، می‌شنود، می‌چشد و می‌بوید و این زبان و چشم و گوش فقط وسیله‌اند .

احاطه علمی دلیل بر تجرد نفس

آدمی باید این معنا را دریابد که «من» محیط بر این بدن، خود بدن نیست؛ زیرا ماده علم ندارد، هیچ جزئی از اجزای عالم ماده احاطه و اطلاع ندارد؛ برگهای درخت از یکدیگر اطلاعی ندارند، انگشت دست از سایر انگشتها بی‌خبر است و خلاصه هیچ جزء مادی به سایر اجزای ماده، احاطه ندارد؛ چون همه در عرض هم هستند و از این جهت مساویند، لیکن «من» از سر تا پایم

آگاهی دارم، اگر سوزنی به کف پایم فرو رود فوراً می‌فهمم. «من» کیستم که اگر کوچکترین چیزی به بدنم تماس پیدا کند آگاه می‌شوم. آنکه می‌خوابد و بیدار می‌شود، اگر جایی از بدنش زخم شود، در مقام علاجش برمی‌آید و همچنین بدن را اداره می‌کند؛ پس «من»، غیر از این بدن هستم.

استعداد احاطه به تمام مواد

انسان موجودی است که خداوند در او استعداد احاطه به تمام مواد را قرار داده است، حتی علویات، حرکت کره ماه را درمی‌یابد و می‌داند که فلان روز در فلان ساعت و دقیقه و ثانیه در کجای فضا قرار گرفته و موشک را رها می‌سازد تا سه روز دیگر به ماه برسد، از کره زهره و غیره با خبر است، خصوصیات کرات آسمانی و خواص موجودات زمینی، خشکی و دریایی را می‌تواند بفهمد، اینها همه شاهدان «تجرّد روح» هستند.

خاک از هیچ چیز اطلاعی ندارد؛ یعنی ماده به طور کلی محال است محیط شود، احاطه علمی پیدا نماید. پس آدمی چیزی است فوق ماده که می‌تواند به همه مواد از عرش تا فرش احاطه پیدا کند. پس «من» یعنی ذات آدمی غیر از این بدن است، بدن با مرگ متلاشی می‌شود نه با ذات؛ یعنی خود آدمی یا به تعبیر دیگر برای «روح» مرگ نیست، چنانچه پیامبر گرامی اسلام فرمود: شما برای جاودانه بودن آفریده شده‌اید نه برای از بین رفتن^۱.

مرگ، مرز انفصال روح از بدن است نه مرز حیات روح، مرگ برای بشر به منزله پیاده شدن از مرکب است، راکب وقتی به مقصد رسید از مرکب پیاده می‌شود. به تعبیر امام علیه السلام لباسش عوض می‌شود، لباس ماده که کثیف و مزاحم

- (1) قال رسول الله (ص): «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء»، (بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۹).

بود، با مرگ عوض می‌شود و لباس لطیف و غیر مادی، «بدنی مثالی» و «بدن برزخی» جایگزین می‌گردد. مثل پرنده‌ای که در قفس بود و در قفس باز شد و بیرون پرید. آری، این تشبیه امام علیه السلام است که در آن پرنده روح از قفس تن آزاد شده و به عالم وسیع ارواح، وارد می‌گردد.

خودفراموشی

کمونست‌ها، هم خودشان خفه شده‌اند و هم هرکس که مغالطه‌هایشان را باور کند خفه می‌شود. کسی که خودش را حیوانی تصور کرد، مسؤولیتی برای خودش نشناخت و به هر شهوتی آلوده گردید، واقعا هم حیوان است. این در اثر فراموش کردن خداست که در نتیجه خودشان هم فراموش می‌شوند¹. باید برگردند و خودشان را بیابند، خودیابی هم پس از آن است که خویهای حیوانی از بین برود، تا آدمی راه حیوانات را رها نکند، انسان نمی‌شود و خودش را پیدا نمی‌کند و در آخر هم حیوانی از کار درمی‌آید تا وقتی انسان در فکر این است که زندگی پرزرق و برقی داشته باشد، دنبال جاه و ریاست، خودخواهی و قلندری و استبداد بود، در خودش فرومی‌رود و خواسته‌های خودش را دنبال می‌نماید، خودش را پیدا نکرده و حیوان است، نه اینکه در قالب حیوان می‌رود و تناسخ باشد، تناسخ، کفر است که می‌گویند کسی که شریر است پس از مرگ، روحش در بدن شریری دیگر می‌رود این طور نیست بلکه خود این ذات آدمی که حریص و بخیل است، صورتش حیوان است نه اینکه در بدن حیوان می‌رود، صورتش بدترین شکلهاست که قرآن می‌فرماید: «گنهکاران به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند²»، فردای قیامت معلوم می‌شود چکاره است.

... - (1) تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ. . . ، (حشر/۱۹) .

- (2) يُعْرِفَ الْمَجْرُمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ، (الرحمن/۴۱) .

هفته گذشته سؤالهای متعددی در یادداشتهایی که به دست من دادند، کرده‌اند از آن جمله: «روز قیامت در چه سنی برانگیخته می‌شویم؟ و آیا به همین شکل که هستیم محشور می‌شویم یا با اشکال مختلف؟ و دیگر آنکه:

آیا عدالت است گناهی که در جوانی کرده‌ایم این بدن عقوبتش را در حال پیری بچشد؟.»

اما پاسخ قسمت اول از این سؤال:

مؤمنین، جوان به بهشت می‌روند

هر چند اصل قیامت از روی دلیل عقل ثابت است، اما کیفیت و خصوصیات آن را کسی نمی‌داند و هیچکس به آن آگاه نیست، جز از طریق وحی و آنچه در روایات اهل بیت علیهم السلام رسیده باشد. در این زمینه روایاتی وارد شده که بهشتیان، جوان محشور می‌شوند، مردها در سن ۳۲ سالگی و زنها ۱۶ سالگی و در همین سن هم می‌مانند، در بهشت پیری نیست، آنجا عالم دیگری است که با این عالم قابل قیاس نیست.

ضمناً سنین ۳۲ و ۱۶ سالگی اشاره به کمال بهجت و سرور است، کمال جوانی و قدرت که هیچ نوع فتور و سستی در آن راه ندارد، در این سنین است.

اما پاسخ قسمت دوم از این سؤال که به چه شکلی وارد محشر می‌شویم؟ این را نیز باید از طریق وحی و روایات ائمه علیهم السلام آگاه گردید.

بر صورت‌هایی مانند سیرتها محشور می‌شوند

در «تفسیر قمی» در ضمن تفسیر آیه شریفه: «در صور دمیده می‌شود پس شما گروه گروه می‌آید^۱». «روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسند

- (1) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا، (نبا/ ۱۸).

که این آیه راجع به کفار است یا مسلمین؟ حضرت می‌فرماید :

«راجع به مسلمین است که ده صف وارد محشر می‌شوند، برخی به صورت میمون و بعضی خنزیر و گروهی وارونه؛ پاره‌ای کور و گروهی زبانشان را می‌جوند و از آن چرک جاری است و¹ . . گروهی نیز محشور می‌شوند در حالی که صورتهایشان چون ماه در شب چهارده، نورافشانی می‌نمایند مانند ملک می‌باشند و بر فراز اجتماع محشر، در حرکتند . »

درباره زندهای بهشتی می‌فرماید: «جمال زن بهشتی نسبت به جمال حورالعین؛ مانند جمال حور است نسبت به زنان دیگر² . »

خلاصه هرکس بر طبق سریره‌اش محشور می‌شود تا باطنش چطور باشد، اگر خوی «ملک» پیدا کرد، فردای قیامت جمالی برتر از ملائکه دارد و اگر درنده‌ای شد و خوی خشم و شهوترانی را در خودش پرورش داد، مصداق همان روایت مشهور است که می‌فرماید :

«مردمان به صورتهایی وارد محشر می‌شوند که بوزینه‌ها و خوکها نسبت به آنان زیبایند از منظره خودشان به قدری وحشت دارند که آرزو می‌کنند زودتر آنان را در گودال جهنم جا دهند تا مردم آنان را در این منظره نبینند. چقدر ناراحت هستند که دوزخ آسایشگاه نسبی برای آنان است³ . »

بلی کسی که خوی در زندگی داشته باشد، چنین است، سگ با دندان می‌گزد اما او با زبان و قلم می‌درد و نیش می‌زند، باکی ندارد که با زبان و نوشته‌اش

- (1) متن عربی و ترجمه و شرح فارسی روایت، در کتاب شریف «معاد» از حضرت آیت الله شهید دستغیب، نوشته شده، به آنجا مراجعه شود .

- (2) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹۹ .

- « (3) یحشر بعض الناس علی صور یحسن عندها القردة و الخنازیر » ، (علم الیقین، ج ۲، ص ۹۰۱) .

آبروی کسی را بریزد و یا دلی را به درد آورد. خلاصه در قیامت، شکل هر کسی مانند باطنش و ملکاتش می‌باشد تا سربره‌اش چه باشد، اگر باطنش انسان باشد در بهترین شکلها و اگر حیوان باشد در بدترین صورتها محشور می‌گردد .

اما پاسخ قسمت سوم از این سؤال که پرسیدند: «گناهانی که در جوانی کرده‌ایم آیا عدالت است در حال پیری عقوبت آن را تحمل کنیم؟ .!»

اگر عرض مرا دقت کرده باشید، پاسخ این سؤال نیز روشن شده است .

گوشت و پوست، آلت فعل نفس است. «من» گناه می‌کنم و «من» باید معذب باشم، روح و ذات، مرتکب گناه شده و بدن، تنها وسیله و آلت بوده است، لذا در «من» جوانی و پیری، فرقی نمی‌کند هر چند صدساله باشد، در بیست سالگی، من، من است و گناه بیست سالگی و پنجاه سالگی و هفتاد سالگی همه‌اش گناه من است و تکلیف خداوندی هم بر روی گوشت و پوست نیست بلکه بر ذات آدمی است که اراده می‌کند و با اراده کردنش می‌جنبید، منتها با این بدن .

عقاب آخرتی غیر از عقوبت دنیوی است

از جمله معارف راجع به معاد این است که انسان بداند که عقاب عالم آخرت مانند عقاب در دنیا نیست؛ مثلاً کسی را می‌آورند و در زندان می‌اندازند، ناخن‌هایش را مثل زمان طاغوت می‌کشند؛ آنجا وضع دیگری است، نمی‌شود با عقوبتهای دنیوی مقایسه کرد. بحث تجسم اعمال را نمی‌خواهم عنوان کنم. و همچنین آنشی که از خود شخص زبانه می‌کشد **لو** خلاصه هر چه خواهیم جهنم و عذابهای آن را در ذهن خود تصور کنیم، از عهده آن برنخواهیم آمد، همین اندازه به طور سربسته باید بدانیم که آنجا مثل اینجا نیست و کیفیت و خصوصیات آن هم از ضروریات مذهب نیست که دانستن و اعتقاد به آن لازم باشد .

- (1) فَأَتَقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجَارَةُ، (بقره/۲۴) .

خلاصه پاسخ این شد که عقوبت برای روح است و بدن مرتباً تحلیل می‌رود، بدنی که سلولهایش عوض می‌شود، بدل ما يتحلل می‌رسد، بدن امسال غیر از بدن سال گذشته است و خلاصه عقوبت، ربطی به بدن ندارد علاوه بر اینکه بدن هم باقی نمی‌ماند .

تکامل در آخرت

سؤال دیگری که کرده‌اند این است که آیا در آن دنیا تکامل هست یا نه؟ آیا کسی که می‌میرد یا شهید می‌شود از اعمال اهل دنیا با خیر است یا نه؟ پاسخ قسمت اول: هرکس هر چه می‌شود در دنیا می‌شود این قانون کلی الهی است، مرگ که آمد پرونده اعمال بسته می‌شود. عبارتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»⁴ «آدمی تا روی خاک است، برایش زمان کشت است، پس از مرگ، هنگام برداشت می‌باشد نه کشت .

هر چه اینجا کرده، آنجا برمی‌دارد، اگر مراد از تکامل یعنی کسی که کشت نکرده چیزی به او بدهند، اینکه درست نیست، البته باب فضل و کرم و شفاعت به جای خود، ولی صحبت این است که: توقع داشته باشد نماز نخوانده، ثواب نماز به او بدهند، صدقه‌ای که نداده، ثوابش را انتظار داشته باشد، احسان نکرده، پاداش احسان را مطالبه کند. هر چه کردی باید پاداش همان را از خدا بخواهی .

اگر رحم داشتی توقع رحمت داشته باش

اینانی که می‌گویند خدایا! به ما رحم کن، جا دارد به آنان گفته شود آیا خودت رحم می‌کنی؟ رحم خوب است یا بد؟ اگر خوب است چرا خودت رحم

- (1) عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۶۶ .

نمی‌کنی؟ هر چیزی که آدمی نمونه‌ای از آن در خودش باشد- از صفات کمالی- توقع داشته باشد که خدا هم با او همان گونه معامله کند .

آنانی که می‌گویند: «الهی العفو؛ از ما درگذر و ما را پاک کن» باید از او پرسید خودت در عمرت از چند نفر درگذشتی؟! بسیاری هستند وقتی با دیگری دعوا دارند اگر به آنان بگویی بگذر، عفو کن، اعتنا نمی‌کنند آنگاه توقع عفو از خدا و خلق دارند .

در قرآن مجید می‌فرماید: «از یکدیگر درگذرید آیا دوست نمی‌دارید خدا از شما درگذرد¹» می‌بینی طرف پول ندارد در مطالبه طلبت پافشاری نکن .

رفتار حضرت سجاد (ع) با زیردستان

در کتاب اقبال «سید بن طاووس» دارد که وقتی عید فطر می‌شد، حضرت سجاد علیه السلام غلامان و کنیزان خود را جمع می‌فرمود و آنگاه کارهای خلافی که در ظرف يك سال هر کدامشان انجام داده بودند و حضرت آنها را یادداشت فرموده بود، یادآور می‌شد و سپس می‌فرمود :

«امروز روز عید است، همه شما را عفو و آزاد نمودم، شما هم بگویید خدایا! علی بن حسین از ما درگذشت، تو هم از خطاهای او درگذر و او ما را آزاد نمود، تو هم او را از آتش دوزخ آزاد فرما .»

حقیقت کجا، موهومات و خیالات و ادعاهای واهی ما کجا! آنچه از خدا می‌خواهی باید در خودت نمونه‌ای از آن باشد، «ارحم الراحمین» و «فی موضع العفو و الرحمه» خداوند در محل عفو و رحمت، ارحم الراحمین است، حالا تو در موضع عفو هستی یا انتقام؟ اگر در موضع انتقام هستی، پس چرا توقع عفو داری؟

... - (1) وَ لِيُعْفُوا وَ لِيُصْفَحُوا أَلَّا تُجْبُونَ أَنْ يُعْفَرَ اللَّهُ لَكُمْ. . . (نور/ ۲۲) .

اگر مراد از تکامل، یعنی کشت نکرده چیزی به انسان بدهند، این طور نیست و توقعش هم بی‌جاست .

اما اگر مراد از تکامل، کمال آدمی از جهت بهجتها، سرورها و شهودهاست، بلی، قطعاً چنین است يك عمر نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علاقه داشت، پس از مرگ، تکامل می‌یابد؛ یعنی ساعت مرگ که جمال محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را می‌بیند، از معرفت به شهود می‌رسد و آنچه دانسته بود در می‌یابد .

پس بعد از تکامل در ادراکات، بهجتها و سرورها وجود دارد .

انقلاب اسلامی، مقدمه ظهور حضرت مهدی (عج)

سؤال دیگری هست که در زمینه بحث ما نیست، ولی پاسخش به نظرم سودمند است، لذا آن را عنوان می‌کنم .

وقتی امام زمان (عج) ظهور می‌فرماید، دنیا پر از ظلم و جور است و حضرت آن را پر از عدل و داد می‌فرماید با اینکه می‌گوییم جمهوری اسلامی مقدمه‌ای است برای ظهور امام زمان (عج) آیا میان این دو منافاتی وجود ندارد؟

پاسخ: این مغالطه‌ای است که القا کرده‌اند و قبلاً هم از افرادی شنیده‌ام .

امام زمان-عجل الله تعالی فرجه الشریف-که می‌آید، طبق روایات متعددی :

«زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد¹ .»

پس اگر جمهوری اسلامی آن طوری که سزاوار است درست پیاده شود، عدل را می‌گستراند لذا ظهور حضرت به تأخیر می‌افتد، پس باید کاری کنیم و بگذاریم دنیا خرابتر بشود تا امام زمان-عجل الله تعالی فرجه الشریف-زودتر ظهور بفرماید ! !

« - (1) یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما (بعد ما) ملئت جوراً و ظلماً» (اصول کافی ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷) .

این اشخاص معنای روایت را بد فهمیده‌اند و ندانسته تطبیق نموده‌اند، پیغمبران و امامان هرگز برخلاف مجاری خلقت حرکت نمی‌کنند «جبر» در کار نیست، هیچ پیغمبر و امامی مأمور به اعمال زور و جبر تکوینی نیست؛ یعنی پیغمبر بیاید و اختیار را از بشر بگیرد و مردم بدون اختیار ایمان بیاورند و نماز خوان بشوند، اینکه غلط است؛ چون ایمان و عبادت این طوری که به زور باشد، ارزش ندارد .

در قرآن مجید می‌فرماید: «و اگر پروردگار تو می‌خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی ایمان می‌آوردند»، اولی بنا نیست چنین باشد، چهار پایان همیشه در حال رکوع و مار و مور، همیشه در حال سجودند، اما از بشر این طور می‌خواهد که با اختیار خودش برای عظمت خداوند خم شود و به سجده بیفتد، ظالم باید اختیار داشته باشد تا اگر ظلم کرد بشود او را عقوبت کرد و به او بگویند می‌توانستی ظلم نکنی و کردی، اگر اختیار از بشر گرفته شود کجا شقاوت و سعادت او آشکار می‌گردد، ظهور کمالات در انسان به سبب اختیار است .

امام زمان-عجل الله تعالی فرجه الشریف-که زمین را پر از عدل و داد می‌فرماید، نه اینکه اختیار مردم را از آنان می‌گیرد و به زور همه را مؤمن و عادل می‌کند، یا مثلاً با توپ و تفنگ عدل را برقرار می‌کند، این اسلحه‌ها برای شکست دادن دولتها و تسلط بر افراد است، اما اصلاح اجتماع که با اسلحه نمی‌شود، همه دیدیم حکومت ننگین پهلوی سقوط کرد اما آیا همه ملت هم اصلاح شد؟ عدل و داد بر پا شد؟ امام زمان-عجل الله تعالی فرجه الشریف-با قدرت هم بیاید و قدرتها را از بین ببرد، ولی با این کار که بسط عدل نمی‌شود .

بسط عدل، يك دفعه نمی‌شود بلکه به تدریج حاصل می‌شود و ابتدایش از

- (1) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً، (یونس/۹۹) .

وقتی است که بشر آمادگی قبول عدل را پیدا کند و ملتها از خود حرکتی نشان دهند .

امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی حضرت مهدی-عجل الله تعالی فرجه الشریف- ظاهر شود دست رحمت بر سر بندگان خدا کشیده می‌شود و رشد عقلی پیدا می‌کنند¹ .»

انقلاب اسلامی ایران بلا شك مقدمه ظهور حضرت مهدی-عجل الله تعالی فرجه الشریف-است. خیال نکنید امام (عج) وقتی می‌آید که همه ظالم باشند و به زور يك دفعه همه را عادل می‌کند، بلکه مردم رشد عقلی پیدا می‌کنند و می‌فهمند که راه پیغمبران را نباید رها کنند. دیدید در مدت کوتاهی همه فهمیدند که رژیم پهلوی باطل است و عامل ترویج شهوات و اسباب لهو و لعب و قمار و چپاولگری ملت می‌باشد لذا همه، کلمه واحده شدند و با رهبری واحد، انقلاب را پیش بردند، امیدواریم تفرقه‌هایی که شیاطین انداخته‌اند نیز برطرف گردد و روز به روز رشد عقلی ملتها بیشتر گردد .

تجربه مشروطه نباید تکرار شود

اگر ملت امروز، پنجاه سال قبل بود، طولی نمی‌کشید که پس از زمان کوتاهی، حکومت طاغوت برمی‌گشت، همان طوری که در اوایل مشروطه برگشت، مشروطه خواهان دیکتاتوری را ساقط کردند ولی چون ملت رشد و آگاهی کافی نداشت، دیکتاتوری به نحو بدتری با حکومت رضاخانی برگشت و کرد آنچه کرد و شد آنچه شد .

- (1) عن ابی جعفر علیه السلام قال: «اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به احلامهم» ، (اصول کافی، کتاب العقل، ص ۲۵، حدیث ۲۱ .)

اما اکنون گروه‌های منحرف، به روحانیت جسارت می‌کنند و کمبودها را به روحانیت نسبت می‌دهند، ولی می‌بینیم فقط در افراد اندکی که هنوز بی‌خبرند اثر می‌کند و در توده ملت، تأثیر نمی‌گذارد. با يك نطق امام امت، همه خنثی می‌شود با روشنگری امام، کید شیاطین فاش می‌گردد با يك جمله که می‌فرماید: «و هرکس برای ملت نافع‌تر است، بیشتر مورد حمله واقع می‌گردد و ایادی آمریکا بیشتر او را مورد شتم و اهانت قرار می‌دهند؛ زیرا مزاحم هدف‌های آنان است و مانع چپاولگری ابرقدرت‌هاست و حقه‌هایشان را برملا می‌سازد.»

امام زمان و گسترش عدالت

پس معنای ظهور امام زمان-عجل الله تعالی فرجه الشریف-و بسط عدل نه این است که مثلاً شب همه جا ظلم است صبح که حضرت ظاهر شد همه جا پر از عدل می‌شود، بلکه خود مردم به اختیار، عدل را می‌پذیرند.

بلی قلدرها و طاغوت‌هایی که ملتها را مستضعف کرده‌اند و آنان را که چون خار سر راهند از میان برمی‌دارند. پس تا مردم، آماده پذیرفتن عدل نشده باشند، هنگام ظهور امام زمان-عجل الله تعالی فرجه الشریف-نشده است هر چند عادل‌ترین افراد در رأس حکومت قرار بگیرد، تا خود مردم رشد عقلی پیدا نکنند، نمی‌شود بسط عدل داد. در معاشرت افراد در خانه، کوچه، بازار و خیابان نسبت به زن و فرزند، شوهر، پدر و مادر، رفیق و بیگانه بالآخره عدل در افراد وقتی قابل پیاده شدن است که هر فردی عادل شود و این معنا جز به رشد عقلی فرد فرد مردم، میسر نخواهد بود.

شکر خدای را که طلوعه رشد عقلی در کشور ما پیدا شده است و زمینه‌اش هم در کشورهای همجوار مسلمان آماده شده، رشدی که در ملت مسلمان ایران

پیدا شده، موجب ترس ابر قدرتها گردیده است، می‌ترسند به کشورهای دیگر نیز سرایت کند و دست آنان را از جهانخواری، کوتاه نماید .

در میان خود ملت آمریکا نیز هستند افرادی که زمینه رشد در آنان پیدا شده و فهمیده‌اند که به راه کج می‌روند، انحرافات، فسادها، خلاف عدلها را که در دولتها و ملتهاست درک کرده و کمی آماده پذیرفتن عدل شده‌اند، لذا کم‌کم زمینه ظهور حضرت مهدی-عجل الله تعالی فرجه الشریف-در سراسر جهان ان شاء الله پیدا می‌شود .

**جلسه چهارم :
کیفیت تکوین و خلقت انسان**

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ۱ .

هفته گذشته عرض شد خدای تعالی امر می‌فرماید که آدمی در مبدأ تکوین خودش، دقت کند، باید تأمل نماید در این معنا که در قطره آبی که همه از آن منتفردند، این دستگاه عظیم بدن مشتمل است بر کارخانه‌های متعدد و استخوانهای اصلی و فرعی. در خود کف دست می‌گویند ۳۴ استخوان است که اگر آنها نباشند، شخص به زحمت می‌افتد، هر انگشتی دارای سه بند است، برای مشت پر کردن، چیز برداشتن، باز کردن و بستن .

انسان باید دقت کند و ببیند که این دستگاه عظیم بدنش سرتاسر، حکمت است. يك عضو بدون فایده آفریده نشده است، يك رگ زیادی، يك استخوانی که نفعی نداشته باشد، یافت نمی‌شود، اگر کسی خیال کند که عضوی بی‌فایده است، باید در فهم خودش خدشه کند .

تقریباً سی یا چهل سال قبل، اطبا می‌گفتند در بدن، يك عضو زیادی هست و نامش را «زایدۀ اعور» می‌گفتند تکه روده‌ای کوچک به اندازه سه بند انگشت است که اعور می‌گویند یعنی ماده غذا وقتی وارد آن می‌شود، راه گذشتن ندارد و باید برگردد و بر اثر اینکه بر نمی‌گردد، آنجا متعفن می‌گردد و بیماری ایجاد می‌گردد، لذا مرسوم شده بود، افراد سالم می‌رفتند و این زایدۀ را جراحی می‌کردند .

اما با پیشرفت علم طب، متوجه اشتباه سابقین شدند و فهمیدند که این روده زیادی نیست و دارای خاصیت و وظیفه مهمی است. هرگاه روده‌ها مبتلا به تعفن گردد، این به اصطلاح زایدۀ، شیپور خطر است. احساس درد می‌کند و شخص مریض خودش را به طبیب می‌رساند و اگر اعور نبود، روده‌ها مبتلا می‌گردید و انسان وقتی خبردار می‌شد که دیگر فایده‌ای نداشت .

چرا احساس درد، رحمت است؟

خود این درد برای انسان نعمت است، خدای تعالی آن را در بدن قرار داده که با حس درد در مقام علاج برآید، اگر عضوی فاسد شود و آدمی دردش را احساس نکند، دنبال دوا نیز نمی‌رود و بدن را به فساد می‌کشاند .

همین سرطان که می‌گویند خطرناک است چون ابتدا انسان حس درد نمی‌کند لذا دنبال دوا نیز نمی‌رود، وقتی درد را می‌فهمد که دیگر علاجش دشوار است و بدن را از بین می‌برد .

غرض از این بیان این است که آدمی در آفرینش خودش باید دقت کند به قول «شیخ الرئیس» : «هرکس علم هیئت و تشریح را نداند در خداشناسی مردانه نیست .»

و بعضی این جمله را به حضرت رضا علیه السلام نسبت داده‌اند: «من لم يعرف

الهيئة و التشریح فهو عنین فی معرفة الله» که در خدانشناسی ضعیف و ناقص است، هر چه انسان در علم تشریح و شناسایی حکمت‌های اعضای بدن خود، اندیشه کند، به علم و قدرت بی‌نهایت آفریدگارش، بیشتر پی می‌برد، يك چنین ساختمان‌ی آیا می‌شود سازنده‌اش علم تشریح نداند، تصادف شده باشد و یا به قول مادیها انتخاب طبیعت باشد؟

انتخاب طبیعت تناقضی آشکار

«انتخاب» یعنی چه؟ یعنی کسی که صاحب فهم و شعور است. بهترینش را برمی‌گزیند، انتخاب کننده باید شعور، علم و ادراک داشته باشد تا آنچه بهتر است، برگزیند. اگر طبیعت شعور ندارد پس انتخاب یعنی چه؟ آیا در نطفه شعور هست تا صورت بدن و تشکیلات آن را مرتب کند و هر چیزی را به جای خودش قرار دهد .

این مژگان چشمانتان را دقت کنید و این موهای ریز که اطراف پلک چشم را گرفته است، ببینید مژگانهای فوق، مقداری رو به بالا برآمدگی دارد. و مژگانهای زیر متمایل به پایین هستند، آن وقت در جفت شدنش بالا و پایین کنار هم جفت می‌گردند .

اگر این تمایل و انحنا را نداشتند و طرز قرار گرفتنشان کاملاً محاذی هم بود کنار هم جفت نمی‌شدند بلکه مژه‌ها روی هم قرار می‌گرفتند و لابلای آنها منافذی پیدا می‌شد و از گرد و غبار و چیزهایی که نباید به چشم برسد، مصون نبود. می‌بینید که خداوند از يك مژه و طرز قرار گرفتن آن، غفلت نکرده است، مراعات آسایش بشر و حفظ چشم و این عضو مهم و فعال را فرموده است .

میلیونها سلول برای هر عضو بدن

در «علم تشریح» از سابق تا کنون و از این به بعد، تحقیقات فراوان شده و می‌شود و کتابهای بسیاری تدوین گردیده و می‌گردد و هنوز قایلند که حکمت‌های بسیاری راجع به اعضای بدن بر ما مخفی می‌باشد و ممکن است بعداً آشکار گردد، همان‌طوری‌که خیلی از چیزها را ما فهمیدیم در حالی که دیگران پی نبرده بودند .

«قوة سامعه» ، گوش دارای سه میلیون ذرات (سلول) است که اگر مقداری از آن نباشد، قوة سامعه کار نمی‌کند. یکی از بستگان ما که قوة شنیدن نداشت، تحت معاینات دقیق طبی قرار گرفت و این طور اظهار نظر کردند که از سه میلیون جزء گوش، تقریباً شانزده هزار جزء را ندارد لذا قوة سامعه‌اش را از دست داده است .

واقعا حیرت‌آور است فُلَيْتَنْظُرُ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ¹ فکری در اصل آفرینش خود بکن و ببین خداوند چه کرده است .

«الحکیم و العلیم» از «اسماء الله» است، حکمت مطلق و علم کامل را در افعال خدا ملاحظه کن و قدرت بی‌نهایت را که در این بدن ظاهر کرده، ملاحظه نما .

«شیخ الرئیس» جمله جالبی دارد که می‌گوید: «مردم، آهن‌ربا را که می‌بینند متقالی آهن را جذب و بلند می‌کند، تعجب می‌نمایند لیکن تعجب نمی‌کنند از اینکه نفس ناطقه خودشان، بدن به این سنگینی را بلند می‌کند و به راحتی حرکت می‌دهد² . «همین بدن را وقتی که مرد چند نفر به زحمت حمل

- (1) طارق/ ۵ .

« - (2) الناس يتعجبون من جذب المغناطيس مثقالا من الحديد و لم يتعجبوا من جذب النفس الناطقة الحيوانية هذا الهيكل العظيم . »

می‌کنند. این چه قدرتی است که به مجرد اراده، حرکت می‌کند. این قدرت از کجاست؟ خدا چه قدرتی به نفس داده است؟!

خضوع در برابر احسانهای خداوند

این رشته فکر را باید دنبال کنیم. در تشریح بدن، زیاد مطالعه کنید، تفکر کنید، آن وقت بگویید . . . : **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**¹.
در عین حالی که آدمی این چیزها را می‌فهمد، عقل می‌گوید باید در برابر چنین آفریدگار دانا و توانایی خاضع باشیم .

بزرگان گفته‌اند و درست هم گفته‌اند: «الانسان عبید الاحسان؛ آدمی برده نیکی است» ، اگر کسی به او احسان کرد، به حسب فطرتش او را دوست می‌دارد و در وجدانش برای او خاضع می‌گردد. اگر کسی این معنا را متوجه شود که غرق در احسان خداوندی است و جز نعمت خدا چیزی نیست، چقدر برای حق خاضع می‌گردد .

پیش از زوال نعمت، آن را بشناسیم

چند سال قبل، گوشه‌ایم چرک کرده بود و چند روز چیزی نمی‌شنیدم، به ناچار نزد دکتر گوش رفتم، آن را پاک نمود، پس از آنکه شنشش کرد، نخستین صدایی را که شنیدم، شادی فوق العاده‌ای به من دست داد، گفتم خدایا! چه نعمتی بزرگ به من داده بودی و من التفات نداشتم. بدبختی آدمی در این است که تا نعمتی از او گرفته نشود، قدرش را نمی‌داند، امیدوارم شما منتظر نباشید نعمت را از شما بگیرند تا نعمت‌شناس شوید .

نعمت «زبان» که اگر نطق گرفته شود، معلوم می‌شود چه نعمتی است،

- (1 مؤمنون/۱۴) .

چقدر باید با آن یاد خدا کنی، «الله اکبر» بگویی، تا آخر عمر خدا را فراموش نکنی، کفور نباشی، کار این بشر به جایی می‌رسد که گاهی منکر خدا می‌شود، مانند چهار پایان از نعمتهای خدا بهره می‌برد، بدون اینکه نعمت‌شناس باشد¹.

خدایی که این همه نعمتهای داخلی و خارجی، مادی و معنوی عنایت فرموده، زمین و آسمان و کرات را مسخر بشر کرده است، نباید سپاسگزارش باشد؟ همین شکر تو را به مقامات و کمالات می‌رساند.

شنیده می‌شود که بعضیها می‌گویند: «خداوند به عبادت یا شکر ما نیاز ندارد»، این درست است اما تو نیاز داری و برای خودت هست: «(انسان) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است²». «یعنی عملش به خودش باز می‌گردد خواه خوب باشد یا بد. اگر شاکر شد، در جهات انسانی افتاد، از ملائکه برتر می‌شود، خداوند سپاسگزار است، جزای نیک می‌دهد. و اگر نکردی، بر علیه خودت است و آخرش خدا می‌داند از کجا سر درآوری. امید است خداوند همه را یاری فرماید تا به منزل مقصود که لقاء الله است، برساند.

... - (1) الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ، (محمد/۱۲).

... - (2) لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ. . . ، (بقره/۲۸۶).

جلسه پنجم :

حکمت الهی در سرتاسر بدن

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ * إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ^۱ .

راه آشنایی با مبدأ و معاد

«مبدأ و معاد» دو اصل اعتقادی اسلام است، بر انسان واجب است که مبدأ و خدای خود و بعد معاد و بازگشت خویش را بشناسد .

در آیات فوق، تدبیر در نطفه و ابتدای تکوین انسان، مبرهن و روشن می‌گردد. «فلینظر» انسان باید بنگرد از چه آفریده شده تا هم خدای خود و هم بازگشت خویش را بشناسد که از قطره آبی، چه ساختمان عجیبی تشکیل شده است که سرتاسر، حکمت و مصلحت است به قدری که یک رگ، بدون حکمت و یک استخوان زیادی، آفریده نشده است، آنچه لازمه این ساختمان است، خداوند در آن قرار داده است، لذا انسان می‌فهمد که آفریننده این بدن،

قدرتش بی‌نهایت است و حدّ ندارد، به قدری تواناست که از يك قطرهٔ آبی در ظلمات ثلاث، چنین ساختمان عظیمی آفریده که هزاران سال علما در تشریح و کیفیت آفرینش و خواص آن تحقیق دارند و اعتراف می‌کنند که هنوز بسیاری از آنها را نفهمیده‌اند .

مادهٔ بی‌شعور نمی‌تواند چیزی بیافریند

دیگر آنکه انسان پی به دانایی بی‌حد آفریننده می‌برد، «آیا آن کس که آفریده، نمی‌داند؟¹» آیا کسی که ذره‌ای از ذرات آفریده‌اش بدون حکمت و مصلحت نیست، علم نداشته؟ کمونیستها که منکر خدا و عالم اعلا هستند، می‌گویند: هر چه هست تکامل ماده است، دربارهٔ حکمتهایی که سرتاسر عالم را فرا گرفته، چه می‌گویند؟ آیا می‌شود سازنده‌اش حکیم نباشد؟ خودتان که می‌گویید ماده شعور ندارد، آن وقت با این انتخاب احسن، چگونه جور می‌آید؟ این تناقض است، از يك طرف به بی‌شعوری طبیعت و ماده قایلید و از سوی دیگر می‌گویید انتخاب اصلح احسن، «انتخاب» ، فعل اختیاری است و دلیل بر این است که شعور دارد لذا انتخاب می‌کند . برای تسکین خاطر خودشان و انکار مبدأ و معاد چیزهایی می‌بافند، در حالی که هیچگونه علمی به این گفتارشان ندارند² .

اشکالی عمده به فرضیهٔ داروین

«داروین» ، اصل انسان را از میمون دانسته و می‌گوید طبیعت به تدریج آن را کامل نموده، دمش را انداخته، آن را از حال خمیدگی، مستقیم نموده و

- (1) لَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ . . . ، (ملک/۱۴) .

... - (2) مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ، (جاثیه/۲۴) .

پشمش را ساقط کرده و . . . خوب اگر این است پس دیگر نباید در دنیا میمونی باشد، چطور شد که يك میمون آدم شد و بقیه نشدند؟ اگر بنای طبیعت بر تکامل است، خوب چه فرقی است میان این میمونی که تکامل یافته و سایر میمونهایی که تکامل نیافته و انسان نشده است؟ آیا فقط يك میمون در عالم تکامل یافته و میمونهای دیگر تکامل نیافته‌اند؟

معلوم است که نمی‌خواهند تسلیم حق شوند و ادراک واقعیات کنند و حقایق را دریابند؛ برای اینکه قید «دین» به گردنشان نیاید، منکر بدیهیات می‌شوند .

فهم انسان زاینده ماده نیست

آدمی شعور دارد یا نه؟ هر انسانی می‌فهمد که شعور دارد، آیا سازنده تو شعور نداشته است؟ هر بشری از نطفه به وجود آمده آیا ماده به او شعور داده؟ ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟ خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی نطفه و ماده به تو شعور داده؟ آیا کسی می‌تواند چنین ادعایی بکند؟ چاره‌ای ندارد جز اینکه بگوید مبدئی که عین علم و حیات است به من شعور داده است همان طوری که خود بدن که حادث است نخست نبوده و سپس بوجود آمده، شعور و ادراک نیز حادث است، شعور هم، دهنده و عطا کننده دارد. این فهم و ادراک از کجا آمده است؟ آیا می‌شود نسبت به ماده داد و گفت تکامل ماده و انتخاب احسن طبیعت است؟ آیا عقلت این حرف را می‌پسندد؟ ادراکی که بشر دارد می‌تواند کهکشانشها و فلکیات را دریابد و احاطه به خیلی از جهات هستی پیدا کند که خود برهانی بر تجرد روح است .

احاطه علمی، نشانه تجرد روح است

جسم، هیچ وقت بر مثل خودش محیط نخواهد شد، این آدمی چیست که می‌تواند به تمام عالم احاطه پیدا کند، آیا این بدن می‌تواند محیط شود؟ چه نیرویی است که بواطن مواد و خواص آنها و کیفیت حرکت آنها را ادراک می‌کند؟ این ادراکات، بزرگترین شاهدهی است بر تجرد روح، این برگ درخت از برگهای دیگر، بی‌اطلاع است، در بدن، این انگشت از انگشت دیگر، بی‌اطلاع است، ذرات بدن بر یکدیگر احاطه ندارند، معلوم می‌شود آدمی غیر از این بدن است. در ما قدرتی است که از سر تا پا را فراگرفته و به همه اجزای بدن احاطه دارد، بلکه احاطه به همه جا دارد، البته بالقوه، آیا کسی می‌تواند علم خود را انکار بکند؟ این علم مادی است یعنی ماده به تو داده، یا آن کس که تو را آفریده است؟ ادراک، بزرگترین دلیل بر این است که انسان مادی نیست و روح آدمی مجرد است که به غیب و ماورای طبیعت نیز راه پیدا می‌کند البته اگر مانع را برطرف کند.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

بنابراین، باید از التفات به اصل آفرینش خود، پی به علم و قدرت بی‌نهایت خداوند، آفریننده خود و دیگران برد که روح و علم و سایر چیزها از شعاع علم اوست، پس خداوند قادر، می‌تواند دوباره همین بدن را بیافریند.

بدن در آخرت آثار مادی ندارد

البته بدن در قیامت با این بدن فعلی، تفاوتی دارد از جمله آنکه در بهشت فضولات و کثافتاتی که لازمه بدن مادی است وجود ندارد، بول و غایط و

مو و ناخن نیست، فضولات وجود ندارد، از آن جمله خستگی در اثر کار و فعالیت که در این بدن است در آنجا نیست، بیماری ندارد، بدن، همین بدن است لیکن تشکیل و ترکیب‌بندی آن طوری است که این آثار ترکیب مادی را ندارد و ما هر چه بخواهیم آن طور تصور کنیم فعلاً برایمان میسر نیست؛ چون این آثار لازمه جدا شدن بدن مادی است و غیر آن را نمی‌توانیم تصور کنیم.

طبق آن تشبیهی که کرده‌اند، وقتی بچه در شکم مادر است، هر چه بخواهند به او تفهیم کنند که بیرون شکم مادر، عالم وسیعی است که دارای میوه‌ها و خوراکیها، گیاهها و حیوانات و غیره می‌باشد، باز برایش امکان ندارد بتواند آن را درک کند. وضع آدمی هم در شکم عالم طبیعت نسبت به عالم فوق طبیعت، چنین است، هر چه بخواهند به او بگویند عالم پس از مرگ چه توسعه‌ای دارد و چه دستگاهی است! نمی‌تواند بفهمد.

چونکه بگذشتی از این بالا و پست گلبنی بینی در آن صحرا که هست

زیر هر برگ گلی خوش‌اختری زیر هر اختر جهان دیگری

همان طوری که قرآن می‌فرماید: «هیچ کس نمی‌داند چه پادشاهای مهمی که مایه‌ی روشنی چشمه‌است برای آنها نهفته شده، این پادشاه کارهایی است که انجام می‌دادند»^۱.

اینجا درباره‌ی رابطه‌ی آیات با معاد باید صحبت شود.

منکرین هیچگونه برهانی ندارند

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ کسانی که منکر معادند، تنها استبعاد محض است، هیچگونه برهانی بر نبودن معاد ندارد، صرف اشکال تراشی است. چنانکه

- (1) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، (سجده/۱۷).

نسبت به مبدأ تعالی چنین است (تنها نمی‌دانم، چطور و چگونه استخوان پوسیده دوباره زنده می‌شود، از کجا و این مشکل است) دلیل بر نبودن معاد نیست .

بزرگترین برهان برای معاد: إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ¹ است. کسی که از قطره‌ای نطفه این دستگاه عظیم را ایجاد کرده، از مشت خاکی نیز می‌تواند، بلکه به فرموده قرآن مجید: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ؛ «بر او آسانتر است» رجوع آسانتر از ایجاد نخستین است. در آیه دیگری، نکته لطیف‌تر بیان می‌فرماید :

«آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم² .»

«طنطاوی» مفسر مصری می‌نویسد: «تا قرن اخیر، نکته لطیف این آیه را نمی‌فهمیدند و از جمله اعجازهای قرآن است، متوجه نبودند که بند انگشت و دارای خطوط ویژه است، ۴/۵ میلیارد بشر فعلی، هرکس بند انگشتش با دیگران متفاوت است، لذا از مدت‌ها قبل، ضرب انگشت به جای امضا مرسوم شد و سپس «اداره انگشت نگاری» برای کشف جرم و تشخیص مجرمین، معین گردید .

اختلاف چهره‌ها و حنجره‌ها

در يك وجب صورت نیز می‌بینید دو نفر وجود ندارد که از هر جهت یکی باشند، حتی دوقلوها هم ما به الامتیاز دارند. یا حنجره و صداها را می‌بینید یکی نیست، از طرز صدا، طرف شناخته می‌شود و گرنه با اشتباه شدن افراد، نظام عالم به هم می‌خورد، چه مظلومی که به جای ظالم گرفته و توبیخ می‌شدند و چه کلاهبرداریها که می‌شد! و خلاصه نمی‌شد زندگی اجتماعی برقرار گردد، لذا می‌بینید خالق حکیم، چگونه مراعات این جهات را در آفرینش کرده است .

- (1طارق/۸) .

- (2بلی قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بِنَاتِهِ، (قیامت/۴) .)

این سرای نخستین را می‌بینید که قدرتش چه می‌کند، چرا یادآور عالم بعد نمی‌شوید^۱ که ظهور قدرتش اتم و اکمل و اشرف است؟ عالمی که وسیعتر، بهتر و پایدارتر است^۲.

مبدأ و معاد، ضروری، بدیهی و مطابق با حکم عقل و وجدان است.

احترام به گور مرده‌ها نشانه قبول معاد است

در حالات «استالین» پس از مرگش نوشته‌اند، وقتی که در برخی از مسایل مشکله درمی‌ماند و با مشورت هم حل نمی‌شد، بر سر قبر لنین می‌رفت و قدری می‌ماند تا مشککش حل گردد، همین شخص مادی، وجدانش گواهی می‌دهد که مرده، نابود نشده و گرنه چرا بر سر قبرش می‌رود و از او مدد می‌طلبد؟ چرا دیگر قبر سرباز گمنام درست می‌کنند و ادای احترام می‌نمایند؟ چون وجدانش می‌گوید خدا دارد، معاد دارد، حیات پس از مرگ دارد، اگر هم وحی نبود، این معنای فطری بشر است.

مشکل اینجاست که چرا این معنای واضح و بدیهی را بیشتر افراد بشر، انکار می‌کنند؟!

پاسخ این مشکل را آیه‌ای در سوره قیامت برای ما مشخص فرموده: «این بشر می‌خواهد در شهوات فرو رود^۳»، لذا هر حقی را نادیده می‌گیرد، می‌خواهد ریاست بکند، لازم‌هاش این است که مسؤولیت را نادیده بگیرد و گرنه، اگر خودش را بنده مسؤول و مقهور بداند، نفس کشیدنش را به دست خدا بداند، آیا دیگر من-من می‌کند؟ خودبینی و خدابینی با هم تضاد دارند و جمع نمی‌شوند.

- (1) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ، (واقعہ/۶۲).

- (2) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ، (اعلیٰ/۱۷).

- (3) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، (قیامت/۵).

اگر کسی خودش را بنده عاجز خداوند دانست، ممکن نیست خودخواه، ریاست‌طلب و بخواهد بر دیگران مسلط باشد، لذا چون اراده فجور و شهوات دارد، حق را و لو ظاهر و آشکار هم که باشد پایمال می‌کند .

هارون و مأمون، امامان را می‌شناختند

گویند از مأمون پرسیدند: چگونه به حضرت رضا علیه السلام علاقه‌مند شدی؟ گفت از پدرم این معنا را گرفتم؛ وقتی با پدرم وارد مدینه شدیم، بزرگان به دیدار پدرم آمدند، روزی آقای نحیفی وارد شد، دیدم پدرم پیش رفت و او را در برگرفت و بالای دست خود نشانید، با کمال ادب با او سخن می‌گفت و . . . شب از پدرم پرسیدم این شخص چه کسی بود که آن‌گونه در برابرش خاضع شدی؟ گفت: او موسی بن جعفر علیه السلام بود. پرسیدم «موسی بن جعفر» کیست؟ گفت :

آن کس که بر من و بر تو امام است. گفتم پس تو بر حق نیستی؟ گفت: نه، خلافت حق اوست .

«مأمون» گوید: جسورانه به پدرم گفتم اگر چنین است پس چرا نسبت به او خیال زندان و تبعید داری؟ گفت: «الملك عقیم» ، یعنی سلطنت حتی فرزند هم نمی‌شناسد، اگر مزاحمش بود، او را می‌کشد و یا چشم پسرش را درمی‌آورد همان‌طور که این حکایت درباره بعضی از شاهان مثل «نادر» نقل شده است .

غرض آنکه بشر این قدر پست می‌شود که هر حقی هر چند مانند آفتاب روشن باشد، کنار می‌زند؛ چون علو می‌خواهد، برتری می‌خواهد لذا باید گفت :

«فریاد از ریاست .»

دنیادوستی ریشه گناهان

فراموش نمی‌کنیم هنگامی که در سال گذشته امام امت، حکم ریاست

جمهوری را می‌خواست تنفیذ فرماید تا رئیس جمهور بتواند قانونا و شرعا عهده‌دار این مقام گردد، فرمود: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ دوستی دنیا ریشه هر گناهی است.»^۱

این اعلان خطر است برای همه، چنین است دوستی دنیا، بلایی به سر بشر می‌آورد که حاضر است هر حقی را پایمال کند و هر مزاحمی را می‌خواهد از پیش پا بردارد، این خودخواهی، خودپسندی و خودپرستی، خطرناک است، پس معلوم شد چرا بسیاری از مردم، حق را با این روشنی، انکار می‌کنند.

آیا منافقین امام را نشناخته‌اند؟

هم اکنون هر آدم با انصافی نسبت به امام امت چه احساسی دارد، جز احساس خیرخواهی مردم و خدمت به خلق، چه دارد؟ غمخوار مستضعفین می‌باشد و مکرر امتحان خودش را داده است، حالا این گروه‌ها این معنا را نفهمیده‌اند؟ آیا می‌شود چنین احتمال داد؟ یقینا خوب هم فهمیده‌اند اما حق به این آشکاری و چنین رهبری را رها کرده و به چه افرادی روی آورده و می‌آورند؟ زیرا از هوای خود صرف‌نظر نمی‌کنند.

- (1بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸، ح ۵ .

جلسه ششم :

معنای انقلاب فرهنگی

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ¹.

چندی قبل از طرف امام امت، موضوع «انقلاب فرهنگی» عنوان شد و مدتی هم در رسانه‌های گروهی و مطبوعات، مورد بحث و تفسیر قرار گرفت، چون مراد امام برای برخی درست روشن نشده، بنده پیش از عنوان بحثهای اخلاق، این مطلب را روشن می‌نمایم.

منظور از انقلاب فرهنگی نه این است که درسهای متداول در دانشگاهها و مدارس، از قبیل فیزیک و شیمی، مهندسی و طب و غیره متوقف گردد و دیگر کسی دنبال تحصیل این علوم نرود، یا طلاب علوم دینی، فقه و اصول نخوانند بلکه برنامه‌های تحصیلی باید کاملاً برقرار و کامل‌تر و بهتر تحصیل شود، ما نیاز زیادی به افراد متخصص داریم، چه در جهات دینی و چه در جهات دنیوی، منتها چیزی که هست این است که باید «آموزش و پرورش اسلامی» در

« - (1) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می‌گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است» ، (جمعه/۲ .)

دبیرستانها و دانشگاهها رایج گردد-همان تعلیم و تربیت انسانی-هم در مدارس قدیم و جدید، اگر منحصر به این دانشها و از تهذیب نفس بی بهره بود، بهترین تعبیرات درباره آن، فرمایش قرآن مجید است که می فرماید . . . : كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا . . .
مانند الاغی است که بار کتابها را برمی دارد؛ چون باطنش آدم نشده، به همان حال حیوانی باقی مانده، منتها اطلاعاتی به دست آورده است و در حافظه اش معلومات تفسیر یا فقه یا طب و غیره هست، اما در ذات و حقیقتش چیزی جز جهت حیوانیت نیست، اگر به همین حال بمیرد، همان حیوان بلکه بدتر است و همین حالا هم زیانش برای اجتماع زیاد است همان طوری که گذشت و دیگر تکرار نمی کنیم .

تهذیب، دانستن و عمل کردن

یادآوری این مقدمه برای تذکر این مهم بود که همراه با آموزش، باید «پرورش و تهذیب» هم باشد، خویهای حیوانی را بفهمند و از آن بپرهیزند و خویهای انسانی را نیز بدانند و به آن عمل کنند، همراه دانش، عمل هم باشد، تهذیب هم باشد، راه فرار از صفات حیوانی و آراسته شدن به ملکات انسانی را دریابد، آنگاه آن را بر روی خودش پیاده کند نه اینکه به دانش تنها اکتفا نماید .
شرارت سگ نه به اعتبار دست و پا و دندانش می باشد بلکه آن خوی درندگی است که در نهاد او می باشد. در انسان نیز چنین خوی و صفاتی موجود است همان طوری که خوی انسانی و ملکی نیز هست، هم می تواند خودش را مانند سگ و گرگی بسازد و هم می تواند به صورت ملائکه درآورد .

ملکه و خوی يك دفعه پيدا نمی شود

این مطلب را نیز یادآوری نمایم که خوی یعنی ملکه چیزی نیست که

يك دفعه پیدا شود بلکه با تکرار افعال و اقوال پدید می‌آید. کسی که گفتار و کردارش مطابق حیوان شد پس از مدتی حیوانی از کار درمی‌آید. به زبان ساده‌تر: اگر درندگی را با زبان و دست و پا شروع کرد و به دیگران آزار و ستم رسانید، این گفتار ناشایست در باطنش اثر می‌گذارد و پس از مدتی او را چون سگی درمی‌آورد. گفتیم که آدمی غیر این گوشت و پوست است، حقیقتش که نفس ناطقه باشد با خوبیها مختلف شکل می‌گیرد اگر هم افعال و اقوالش را با میزان شرع، تطبیق داد، با گذشت مدتی انسان می‌شود .

بدون زحمت، کسی به مقام آدمیت نمی‌رسد، اگر کسی چنین پندارد که بدون ریاضت می‌تواند ملکات زشت و حیوانی را از خودش بزدايد و به ملکات رحمانی آراسته گردد، خیال خامی بیش نیست. سنت خداوند و دستگاه آفرینش انسانی بر این قرار گرفته که انسان به اختیار خودش باشد، سبب حیوان شدن و آدم شدن به دست خودش باشد، جهات حیوانی را به تدریج کم نماید و سعی کند اعضا و جوارحش در جهات انسانیت بیفتند تا ذات و حقیقتش نوری شود که مصدر خیرات باشد و نیکیها از او تراوش نماید و مورد برکات گردد و مردمان از او بهره‌مند شوند .

علی (ع) هم ریاضت می‌کشد

به این جمله از خطبه‌ی همام نهج البلاغه مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام دقت کنید که حضرت می‌فرماید: «پرهیزگاران کسانی هستند که از آنان خیر امید داشته و شرّ ایشان باز داشته شده است»¹ .

مردمان به خیر امیدوار و از شرشان در امانند. کسی که ریاضت کشید و

« - (1) الخیر منه مأمول و الشرّ منه مأمون» ، (نهج البلاغه، خطبه‌ی همام .)

انسان شد، نشانه‌اش این است که دیگر زبانی از او به مردم نمی‌رسد، مردم از دستش راحتند بلکه امید هر خیری نیز از او دارند .

کسی گمان نکند به سادگی و با عبادت‌های ظاهری، از نماز و روزه و حج که برخی هم بدون مغز باشد به جایی می‌رسد؛ یعنی آدم می‌شود، چیزی که آدم می‌کند این است که جهات حیوانیت را تقویت نکند، زبان را کنترل کند، اگر زبان رها باشد، آخرش حیوان دزنده‌ای می‌شود .

جمله دیگری در این زمینه از امیر المؤمنین علیه السلام عرض کنم **لَمِیْ فَرَمَیْدُ :**

«من نفسم را ریاضت می‌دهم، آن را ادب می‌کنم و حفظ می‌کنم تا فردای قیامت در امان به محشر وارد شوم» . شما هم که شیعه علی علیه السلام هستید، باید همان روش را دنبال کنید تا به راستی شیعه یعنی پیرو باشید .

امروز یکی از خوبیهای حیوانی را عنوان می‌کنم تا آن را خوب بشناسیم و بعد در مقام عمل از آن پرهیز کنیم و در مقابلش به خوی انسانی بپردازیم .

خشم از خوبیهای حیوانی

«خشم» از جهت حیوانیتی که انسان دارد، امری است طبیعی و آن از احساس ناملایم از دیگری، یا چیزی در انسان یا حیوان پیدا می‌شود، وقتی با مانعی در مقصدش برخورد می‌کند یا خلاف میلی مشاهده می‌نماید، ناراحت می‌شود، دشنامی از دیگری شنید یا ستمی به او رفت، حس انتقامی در شخص پیدا می‌شود و خورش به جوش می‌آید لذا برخی اوقات رنگش به سرخی می‌گراید و حرکت خون در چهره‌اش آشکار می‌شود آن وقت نفسش تحریک می‌شود که انتقام بگیرد. حس انتقامجویی در او پیدا می‌شود، لذا نخست به

« - (1) و انما هی نفسی اروضها بالتقوی لتأتی امنة یوم الخوف الأكبر» ، (نهج البلاغه، نامه ۴۵ .)

زیبانش خلاف حقیقت می‌گوید، فحش و ناسزا می‌دهد و قذف می‌کند، یا با دست و پا، کارهایی انجام می‌دهد. در آن حال نمی‌فهمد چه می‌کند. حال حیوانی است که ملاحظه حق نمی‌کند و ممکن است به هر باطلی دست بزند؛ درست مثل حیوان، وقتی در خشم فرومی‌رود، جز انتقام، چیزی نمی‌داند، گاهی پیراهن خودش را پاره می‌کند یا چون دسترسی به دیگری پیدا نمی‌کند، خودش را می‌زند.

وقتی هم که خشم شدید شد و نتوانست مطابق میلش انتقام بگیرد، گاهی به جوش آمدن خون، او را مبتلا به سکنه می‌کند. می‌شناسیم بعضی از افراد را که در حال خشم سکنه کردند و مردند یا فلج شدند. شخص نمازخوان است اما نماز تنها، او را آدم نمی‌کند، باید کف نفس کند تا جهت حیوانیش تقویت نشود، گرگ درنده نشود، سگ و گرگ، گوشت و پوست را پاره می‌کنند؛ اما آدمی در حال خشم، آبروی طرف را می‌ریزد که بالاتر از ستمهای ظاهری است.

راه گریز از خشم

اگر کسی خواهان دوری از این خوی حیوانی است، باید در قدم اول بنا بگذارد که هنگام خشم جلو خودش را بگیرد، در ابتدا نگهداشتن خود از خشم‌ورزی خیلی آسان است، ولی اگر خودداری نکردید و ادامه دادید، کار به جایی می‌رسد که دیگر جلوگیری آن مشکل بلکه محال می‌گردد. شما اکنون جوان هستید، در اول تکلیف هستید، هنوز حیوانیت در شما تحقق پیدا نکرده است، می‌توانید جلو خودتان را به آسانی بگیرید. اگر بر فرض کسی به شما دشنام داد، می‌توانید از پاسخ خودداری کنید، با مقداری تمرین برایتان آسان می‌گردد.

مالك اشتر و جوان بی‌ادب

شنیده‌اید که «مالك اشتر» سپهسالار لشکر علی علیه السلام بود؛ حضرت امیر علیه السلام

درباره اش می‌فرماید: «همان‌طور که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، مالک هم با من بود». از حیث مقام ظاهری بزرگ قبیله «کنده» و فرمانده کل لشکر بود.

روزی در بازار کوفه می‌رفت در حالی که لباس مندرس و کوتاهی در برداشت؛ یکی از جوانان گستاخ که او را نمی‌شناخت، خواست مالک را دست بیندازد لذا او را مسخره کرد و ریگی به طرف او پرتاب نمود.

مالک بدون اینکه به او تعرض نماید رد شد و رفت. به جوان گفتند:

شناختی او کی بود؟ گفت: نه گفتند: او «مالک اشتر» بود. جوان خیلی ترسید و ناراحت شد، دنبال مالک رفت و سراغش را گرفت، گفتند وارد این مسجد شده است. جوان هم به مسجد آمد اما دید مالک نماز می‌خواند. از نماز که فارغ شد؛ جوان روی دست و پای مالک افتاد و گفت من شما را نشناختم؛ جسارت کردم، مرا ببخشید.

فرمود: «من همان وقت تو را عفو کردم، اکنون به مسجد آمده‌ام تا نماز گزارم و برایت دعا کنم که خدا نیز تو را عفو نماید.»

«مالک»، شیعه علی علیه السلام است، آیا به ما هم می‌شود شیعه گفت؟ چه چیز ما به شیعه علی علیه السلام می‌ماند؟ وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ کسانی که خشم خود را فرو می‌نشانند، غیظ خود را فرو می‌خورند، نه اینکه وقتی به او کلوخی پرتاب شود برگردد به او سنگی بزند، بلکه باید وقتی به لغو برخورد کرد نسبت به آن، بی‌اعتنا و بزرگوار بگذرد².

آیا کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است

آنچه در ضرب المثل عامیانه است که جواب فحش، فحش است، یا

- (1) آل عمران/ ۱۳۴ .

- (2) إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، (فرقان/ ۷۲) .

«کلوخ انداز را پاداش سنگ است» به هیچ وجه صحیح نیست. پاسخ درندگی، درندگی نیست، اگر تو هم فحش دادی، مثل او می‌شوی؛ پس فرق آدم و حیوان چیست؟ او به مقتضای حیوانیتش فحش داد، تو هم به مقتضای انسانیت خودداری کن تا اینکه او را ادب نمایی .

در کتاب معراج السعاده مرحوم «نراقی» گوید: اگر کسی به دیگری فحش داد، حق ندارد در مقام پاسخ، او نیز فحش دهد وگرنه مصداق این کلام خواهد شد که: «المتسابان فی النار؛ دو نفری که یکدیگر را سب کردند و دشنام دادند، هر دو در آتشند .»

هر دو فحش‌دهنده، جهنمی هستند هر چند: «البادی منهما اظلم^۱؛ کسی که شروع کرده، ستمگرتر است»، ولی طرف هم که پاسخش را می‌دهد، ستمگر می‌باشد، فحش ناشی از جهت خشم و حیوانیت است؛ از هر طرف که باشد .

آنگاه می‌فرماید: «یا در برابر فحش سکوت باشد یا اگر می‌خواهد پاسخ دهد، باید خیلی مواظب باشد دروغ و تهمت و قذف نباشد. و اگر بخواهی کلمه‌ای بگویی که از این آفات محفوظ باشد، بگو «ای جاهل!» چون عین واقع است، هم پاسخ داده‌ای و هم دروغ نگفته‌ای و درندگی هم نکرده‌ای، کیست که جاهل نباشد؟ .»!

بردباری در برابر خشم، خوی انسانی است

اگر انسان بنا بگذارد در برابر ناملايمات، خشم حیوانی را به کار نبرد بلکه جهت انسانیش را به کار برد سعادت‌مند است زیرا انسان از انس است. حلم و بردباری، کار انسان است، حیوان از حلم خبر ندارد، چه می‌فهمد که حلم چیست. آیا من و تو آن را می‌فهمیم؟ اگر تنها خشم داشته باشیم با حیوان چه

- (1کافی، ج ۲، ص ۳۲۲، باب السفه .

فرقی داریم؟ اما اگر حلم ورزیدیم، صفت انسانیت را به کار بردیم، می‌خواهیم راه آدمیت و نجات از خوبیهای حیوانی را پیاده کنیم .

گفتم که بدون رنج و زحمت نمی‌شود به خلقهای انسانی برسیم. آدمی بر سر دوراهی است، می‌تواند حیوانی شود و یا انسانی گردد. جبر نیست، خدای تعالی اختیار را برای بشر خواسته است، زبان داده، اختیار هم داده، هم می‌تواند فحش دهد، فتنه بپا کند، درندگی کند، هم می‌تواند به این زبان، اصلاحی دهد و آتشی را خاموش کند .

«حلم» یعنی خودداری و بردباری در برابر ناملایمات؛ هر ناملایمی که دید یا شنید، خودش را بگیرد، زبان و دست و پایش را نگهدارد و اگر از سرچشمه و ابتدا خودش را بگیرد. نزاع می‌خواهد و طرف هم در بیشتر مواقع شرمنده می‌گردد و شاید هم عذر بخواهد .

پاسخ جالب محقق طوسی به شخص جاهل

در حالات علامه محقق بزرگوار «خواجه نصیر الدین طوسی» نوشته‌اند که يك نفر جاهل در نامه‌ای خطاب «سگ» به ایشان کرد. «محقق» در پاسخش نوشت :

«شما مرا سگ دانسته‌اید، هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می‌ماند، نفهمیدم، من دو پا هستم و سگ چهار پا، او دندان تیزی دارد که استخوان را خورد و نرم می‌کند، اما دندانهای من از کار هم افتاده است، سگ پشم دارد ولی من ندارم، او چنگال دارد، من ندارم» . و خلاصه با این حلم و مدارا کردنش، طرف هم رام شد .

اگر بر فرض، ایشان برمی‌گشت و به او می‌گفت سگ خودت هستی، پدرت هست، مادرت هست، طرف هم که آرام نمی‌نشست، دنبال می‌کرد و کار خیلی بدتر می‌شد :

سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به بیل

منشأ نزاع چیست؟

در این زمینه داستانی شیرین نقل می‌کنند، برای تنوع در کلام و شاهد عرض، بد نیست. گویند يك نفر «كفّاش» به بداخلاقی و نزاع کردن مشهور بود. یکی از افراد بیکار صبح زود به در مغازه‌اش آمد، پس از سلام و احوالپرسی، گفت: خواهشی از شما دارم و آن این است که به من بفرمایید چطور نزاع می‌شود؟ منشأ دعوا چیست؟

«كفّاش» گفت: آخر اول صبح این چه سوالی است که می‌کنی، شوخی داری؟ گفت: نه؛ جدی است باید حتماً به من بگویی چطور دعوا می‌شود.

كفّاش برگشت و گفت: مرد حسابی، شاید عقلت را گم کرده‌ای، من چه می‌دانم چطور نزاع می‌شود؟ گفت: تا برایم شرح ندهی تو را رها نمی‌کنم.

كفّاش گفت: خجالت بکش ای انسان بیکار که مردم را از کار کردن باز می‌داری، بگذار به کارم برسم، خلاصه معطلتان نکنم، کشمکش لفظی کار را به دعوی رسمی کشانید و كفّاش با مشتۀ كفّاشی بر سر طرف کوبید و او را خونین کرد.

مرد بیکار گفت: کافی است فهمیدم چطور دعوا می‌شود، یکی چیزی می‌گوید، دیگری هم کوتاه نمی‌آید و هی دنبال می‌کند، سرانجام، کار به دعوا می‌کشد.

اولش چیزی نیست یا خیلی مختصر است، لیکن با تعقیب کردن، با فحش و ناسزا تا برسد به کتک‌کاری یا خدای نکرده چاقوکشی و چماق‌داری.

«دابه مرتاضه» یعنی حیوانی که صاحبش او را تمرین داده که از حدود چراگاه خارج نشود. همه باید نفس خود را ریاضت بدهند، بر هر فردی لازم است نفس خودش را وادارد که عادت کند از حدود الهی بیرون نشود، از مرز انسانیت که بیرون رفت، حیوانی بیش نیست، البته زحمت دارد ولی تا مدتی، اما

بعد آسان می‌شود بلکه از کظم غیظ و فرو بردن خشم، شاد می‌گردد و کیف می‌کند. سخت می‌نماید ولی با تصمیم آسان می‌شود .

در روایتی رسیده است که به یکی از پیغمبران ملکوت بعضی از امور را نشان دادند؛ به این ترتیب که به او گفتند: فردا که به صحرا می‌روی، نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری، دومین را باید پنهان کنی تا پنج چیز که شاهد من همان نخستین آن است و تکرار می‌کنم صورت ملکوتی است نه ملکی، صورت مثالی است نه خارجی .

نخستین چیزی که مشاهده کرد، کوه بزرگی بود، تعجب کرد و گفت چگونه می‌شود کوه را خورد، بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم تا هر اندازه که بتوانم انجام می‌دهم، شدن یا نشدنش با من نیست، با این تصمیم قدم پیش گذاشت، هر گامی که برمی‌داشت، کوه کوچکتر می‌شد تا وقتی نزدیکش رسید، دید به اندازه لقمه کوچکی گردید، آن را برگرفت و در دهان گذاشت، دید از عسل شیرین‌تر و گواراتر است .

این ملکوت را که نشانش دادند بعدا به او فهماندند که این ملکوت غیظ است، نخست برای انسان تحمل کردنش سخت است، مثل کوه می‌ماند که بخواهد آن را بخورد، خودداری کردن از انتقام راستی که سخت است، آدمی فحش بخورد ولی پاسخ ندهد! اما با تصمیم بر حلم و به عمل آوردنش، می‌بیند آسان گردید بلکه لذتبخش نیز می‌گردد .

در یکی از کتابهای ادبی، حکایتی بسیار آموزنده و جالب نقل کرده که برای تنبه یادآوری می‌شود .

من سزاوار صدمه بیشتر هستم

بزرگی از کوچهای می‌گذشت و از پشت بام خانه‌ای، مقداری خاکروبه بر

سرش ریختند، سر بلند کرد و گفت: خداوندا تو را سپاس می‌گویم که سر پر گناهم، سزاوار سنگ است ولی تو به جایش بر آن خاک نرم ریختی! در حالات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم همه خوانده یا شنیده‌اید که مکرر خاکستر بر سرش می‌ریختند، گاهی استخوان به قلم پایش می‌زدند که از پایش خون می‌آمد، شکنجه شتر و محتوای آن را بر سر و روی او می‌ریختند اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دعایشان می‌کرد:

«اللهم اهد قومی فآتهم لا یعلمون¹؛ خدایا! قوم مرا هدایت فرما اینها نمی‌دانند». عذرشان را نیز از خداوند می‌خواهد که عذاب برایشان نفرستد. اینان نادانند.

روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باید مورد اقتدای همه ما قرار بگیرد مخصوصاً آقایان اهل علم باید در برابر ناملاماتی که از اجتماع می‌بینند تحمل داشته باشند و بدانند که این وضع، باقی نمی‌ماند، مردم روشن می‌شوند.

عرایض را به حدیث شریفی که در اصول کافی است به مناسبت خشم و خودداری از آن که مورد بحث بود، ختم می‌نمایم.

جلوگیری از خونریزی در خودداری از خشم‌ورزی

یکی از رؤسای قبایل عرب از بادیه‌نشینان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، هنگامی که می‌خواست خداحافظی کند عرض کرد: یا رسول الله دستور و نصیحتی به من بفرمایید که از آن بهره‌مند گردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود:

«لا تغضب؛ خشم نکن». عرض کرد: چشم! اطاعت می‌کنم.

دید هنگام مراجعت نزدیک‌های قبایله‌اش، وضع غیر عادی است، عده‌ای منتظر ورودش هستند، نزدیک شد و پرسید چه خبر است؟ گفتند: بین ما و قبایله دیگر خونی ریخته شده منتظر تو هستیم تا با آنان بجنگیم.

- (1) بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۱.

ابتدا حمیت قومیت عربی و جاهلیت او را گرفت و مسلح شد و همراه قبیله‌اش حرکت کرد، وقتی با قبیله دیگر مقابل شدند، فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به یادش آمد که فرموده بود: «خشم نکن» فوراً اسلحه را انداخت و با لباس عادی رو به قبیله مخاصم آمد، آنان وقتی دیدند رئیس قبیله بدون اسلحه و متواضع می‌آید، دست به اسلحه نبردند و منتظر ماندند که چه می‌گوید و چه می‌خواهد .

نزدیک شد و نام سرانشان را برد و به نرمی به آنان گفت: این نزاع برای چیست؟ اگر می‌خواهید به جای کشته شما کسی را بکشید که با کشته شدن دیگری زنده نمی‌شود، بیایید خونبها بگیرید و به علاوه آن، هر چه بخواهید من می‌دهم، اگر هم اصرار دارید چون از شما کسی کشته شده، حتماً يك نفر از ما را بکشید، من حاضرم خودم را در اختیار شما قرار دهم، مرا به جای مقتول بکشید و دست از فتنه و فساد که درگیریهای مداوم در پی دارد، بردارید .

قبیله مقابل وقتی از او چنین وضع بی‌سابقه‌ای را دیدند، از راه انسانیت در آمدند و گفتند نه، ما هم در می‌گذریم و اصلاً خونبها هم نمی‌خواهیم و با صلح و صفا، قضیه خاتمه یافت .

آن وقت راز فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام خداحافظیش معلوم شد که فرمود :

«غضب نکن، به برکت این کظم غیظ، چه خونها که محفوظ ماند و چه فتنه‌ها که خوابید¹ .»

- (1) قال رجل للنبي صلى الله عليه و آله و سلم يا رسول الله! علمني قال صلى الله عليه و آله و سلم اذهب و لا تغضب. فقال الرجل قد اكتفيت بذلك فمضى الى اهله فاذا بين قومه حرب قد قاموا صفوفاً و لبسوا السلاح فلما رأى ذلك لبس سلاحه ثم قام معهم ثم ذكر قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا تغضب فرمى السلاح ثم جاء يمشى الى القوم الذين هم عدو قومه فقال يا هؤلاء ما كانت لكم جراحة او قتل او ضرب ليس فيه اثر فعلى في مالي انا او فيكموه فقال القوم فما كان فهو لكم نحن اولى بذلك منكم قال فاصطالح القوم و ذهب الغضب؛ (سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۲۰ .)

جلسه هفتم :
خشم رحمانی و شیطانی

بحث ما در موضوع «خشم» بود، ممکن است خشم، انسان را به تباهی بکشد و در نتیجه صورت ملکوتیش، حیوان درنده‌ای بشود مطابق آنچه رفتار کرده است، قرآن مجید می‌فرماید: «به درستی که بدترین جنبنده‌ها نزد خداوند، کران گنگی هستند که بی‌شعورند^۱ .»

آدمی از هر درنده‌ای بدتر می‌شود، اگر راه خشم حیوانی را طی کند، عاقبتش چنین است. امروز این حقیقت را باید روشن کنیم که چه قسم خشم، راه حیوانی است و چه قسم آن، انسانی است که اگر آدمی راه و روشش را طبق خشم حیوانی قرار داد، آخرش درنده‌ای در عالم ملکوت می‌شود و اگر راه و روشش را طبق خشم انسانی قرار داد، انسان کامل، مصدر خیرات و مورد برکات می‌شود .

خشم حالتی است در انسان که در برخورد با ناملازمات برایش پیش می‌آید؛ خوی از باطن به ظاهر توجه می‌کند، تهییج می‌شود که با آن مانع و ناملازم گلاویز شود و اگر دسترسی نداشت سعی می‌کند در آینده انتقام بگیرد .

- (1) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ، (انفال/ ۲۲) .

وجود خشم در انسان ضروری است

البته آدمی بدون اینکه خشم داشته باشد نمی‌تواند زندگی کند ولی به شرطی که آن را در راه صحیح به کار بیندازد. وجود خشم در انسان لازم است تا در راه انسانیت آن را به کار ببرد، آدمی بدون شهوت و غضب نمی‌تواند زندگی کند، باید شهوت در او باشد تا به دنبال خوراک و ازدواج برود. اگر خشم نداشته باشد، با وجود موانع چگونه به حیات خویش ادامه می‌دهد؟

اما اگر این خشم را در راه حیوانی و هوا و هوس به کار برد آنگاه موجب سقوطش از عالم انسانیت می‌گردد. حال ببینیم خشم انسانی چیست و حیوانی کدام است؟

خشم حیوانی از لحاظ کم و کیف

خشم حیوانی آنجاست که عقل و شرع آن را مجاز نمی‌داند، هر جا که به حکم عقل و شرع، خشم در آنجا بی‌مورد باشد، از لحاظ کیفیت و چگونگی انتقام نیز هر جا برخلاف میزان عقل و شرع باشد آن نیز خشم حیوانی و ناپسند است، باید خشم را در راه صحیح به کار برد و آن در این است که هر جا مانع پیشرفت و کمال بود، خشم کند و هرکسی که خواست به تو ستم کند، باید خشم کنی یعنی جلو ستم او را بگیری، نه جایی که اصلاً خشمش بی‌مورد باشد. ناچار با ذکر مثال، مطلب را روشن می‌کنیم.

اگر از طرف شخصی بدون قصد و عمد، صدمه‌ای به شما رسید و شما به زحمت افتادید، اگر بر او خشم کنید و به او دشنام دهید و گلاویز شوید، بخواهید انتقام بگیرید، این خشم حیوانی و بی‌مورد است، او که عمداً این کار را نکرده و در این کار قصدی نداشته است، عمد و سهو را حیوان درک نمی‌کند،

همین قدر که برخلاف میلش واقع گردد درصدد انتقام برمی آید، اما انسان است که درك می‌کند آیا طرف، قصد صدمه زدن به من را داشته یا نه؟

رفتار حضرت سجاد (ع) در برابر غلامی که فرزند آن بزرگوار را کشت

در جلد ۱۱ بحار الأنوار مروی است که حضرت سجاد علیه السلام در منزل میهمان داشتند و خادم حضرت سیخ داغ کیاب را آورد و ناگهان اتفاقی رخ داد و سیخ داغ کیاب بر سر بچه کوچک حضرت افتاد و خلاصه باعث مرگ او شد، فوراً غلام هوشیار، آیه شریفه را خواند . . . وَ الْكَاطِمِينَ أَلْمِيزَةَ؛ «کسانی که خشم خود را فرو می‌برند» امام علیه السلام فرمود: «خشم خود را فرو بردم» غلام بقیه آیه را خواند: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ «و کسانی که از مردمان درمی‌گذرند . . .»

فرمود: «از تو درگذشتم و عفو کردم» . سپس دنباله آیه را خواند :

. . . وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۱؛ «و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد . . .»

فرمود: «تو را آزاد کردم . . .»

برخلاف میل نفس عمل کن، اینجا جای عفو است نه خشم؛ چون عمدا نکرده و قصد سوئی نداشته است .

گاهی بچه در خانه طرفی را ندانسته می‌شکند، پدر یا مادر از دست او خشمگین می‌شوند و گاهی مفصل بچه را می‌زنند، این کار غلط است، کار بچه، بازی است او که نمی‌خواست طرف را بشکند .

اینها نمونه‌هایی برای مطلب بود، هر کجا که طرف غرضی نداشت، خشم کردن در برابرش بی‌مورد است. بسیاری از موارد خشم کردن مردم، بی‌مورد است. برخی از مردم هستند که با شنیدن شایعه‌ای درباره کسی خشم می‌کنند و .

حالت بغض و کینه‌ای نسبت به طرف پیدا می‌کنند در حالی که بسیاری از این شایعه‌ها بدون اساس بوده و هست .

خلاف توقع موجب خشم بیجا می‌شود

منشأ بسیاری دیگر از خشمهای ناپسند، خلاف توقعهایی است که با آن مواجه می‌شویم. برای مثال عرض می‌کنم: فلان شخص توقع دارد که از رفیقش هزار تومان وام بگیرد، وقتی از او مطالبه می‌کند، پاسخ رد می‌شنود عصبانی شده و خشمگین می‌گردد، بغض او را در دل می‌گیرد؛ اینجاست که انسان خطرناک می‌شود .

در روایتی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، حضرت به شیعیانش سفارش می‌فرماید که تا می‌توانند از کسی حاجتی نطلبند، علتش هم معلوم است .

وقتی از طرف چیزی خواست و به او نداد، ناراحت می‌شود و حالت انفعال نفسی آن خشم، و بعد خدای نکرده بغض و کینه است. در حالی که وظیفه این است که اگر طرف به شما چیزی نداد، حمل بر صحت کنید، ممکن است نداشته باشد، شاید خودش نیاز داشته، اصلاً مگر من طلبکارش بودم؛ حق واجب بر او داشته‌ام؟ خلاصه توقع خودش را کم نماید. شاید به من اطمینان نداشته که مالش را به من بسپارد .

ورع، ایمان را قوی و طمع را ضعیف می‌کند

از امام سجاد علیه السلام می‌پرسند: چه چیز ایمان را قوی و چه چیز ایمان را ضعیف می‌کند؟ حضرت می‌فرماید: «ورع، ایمان را قوی و طمع، ایمان را ضعیف می‌سازد»^۱ .

- (1) عن ابان بن سوید عن الصادق علیه السلام قال قلت ما الذی یثبت الأیمان فی قلب العبد؟ قال الذی یثبت فیهِ الورع و الذی یخرجه منه الطمع (سفینة البحار، ج ۲، ص ۹۳) .

آدمی پیش خودش انتظار دارد که فلان شخص باید کار مرا اصلاح کند، باید به من قرض دهد، رفع دهد، رفع نیاز مرا بنماید و نظایرش .

از همان اول انسان موحد باید مشکل‌گشا و کارساز را خدا بداند و بس. و اسباب را تا مقداری که خداوند اراده‌اش تعلق بگیرد مؤثر بداند. اگر خدا نخواهد، از هیچ سببی کاری بر نمی‌آید. «موحد» کسی است که تمام خیرات را از خدا بداند «بیده الخیر» ، مخلوق را مجاری خیر خدا بداند، اگر کسی نزد مخلوقی برود و همه نظرش به او باشد که کارش را اصلاح کند، خود این حال، شرک است. من اگر مسلمان و موحدم باید حالم این طور باشد: «خدایا! من به امید تو نزد این شخص می‌روم، اگر برای من مقدر فرموده باشی، به دست او این کار حل شود .»

توقع را کم کنید تا خشمناک نشوید

نشانه‌اش که راستی حالش چنین می‌باشد و موحد است این است که اگر کارش انجام نشد، گله ندارد، ناراحت نیست، می‌گوید: خدا نخواست، صلاح نبود و اگر کارش انجام شد، شکر خدا می‌کند و می‌گوید: پروردگار! لطف فرمودی، کارم را به دست فلان شخص حل نمودی. البته منافاتی ندارد که از او هم سپاسگزاری کند؛ زیرا کسی که از مخلوق سپاسگزاری ننماید، از خالق نیز سپاسگزاری ننموده است⁴.

همان‌طور که عرض شد، اینان مجاری لطف و خیر خداوند هستند، لذا به عنوان سببی که خدا برای اصلاح کارها فراهم فرموده، تشکر از آنان نیز لازم است نه به عنوان مستقل که خودش را کار کن به حساب بیاورد و مشرک شود .

« - (1من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» ، (سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۰۹ .)

آدم وقتی از خلق، توقع داشت و برآورده نشد، خشم می‌کند، بغض و کینه پیدا می‌کند. از همان اول باید متوجه باشد که کار به دست او نبوده و نیست. اگر خدا می‌خواست یعنی صلاحش بود، به دست این و آن حل می‌شد، لذا با التفات به این معنا، هرگز خشم بیجا به افراد پیدا نمی‌کند چون توقعش را از آنها برداشته است .

خشم در برابر ستمگر و گناه آشکار

در برابر ستمگر، باید خشم کرد؛ مثلاً همین صدام ملعون که به حریم مسلمین تجاوز کرده است، اگر جنایتی جز قتل مرحوم آیت الله صدر و خواهرش نداشت، کافی بود که همهٔ مسلمین بر او خشمناک باشند تا چه رسد به اینکه دستش به خون هزاران مسلمان ایرانی و عراقی آلوده است .

همچنین متجاهرین به فسق، کسانی که آشکارا گناه می‌کنند؛ مخالفت امر خدا می‌نمایند .

خشم در برابر ظلم و گناه باید مقدارش نیز مناسب آن ظلم و گناه باشد .

بعضی از گناهان از برخی دیگر شدیدتر و خشم در برابر آن نیز باید بیشتر باشد و انتقام از آن نیز به همین نسبت متفاوت است؛ مثلاً پیدا بودن موی زن و کسی که جام شراب را آشکارا سر می‌کشد، با کسی که مظلومی را می‌کشد، یکنواخت نیست و به ترتیب، یکی از دیگری شدیدتر است .

در مقام انتقام هم مثلاً کسی به شما سیلی زد، نمی‌توانی بیش از آن حد به او بزنی. یا مثلاً يك فحش شنیدی، دو تا فحش هم به او بدهی. اگر او قذف کرد، نسبت ناشایست ناموسی به شما داد، شما حق ندارید برگردید او یا بستگانش را قذف کنید¹ .

البته در هر حال بهتر است و «در عفو لذتی است که در انتقام نیست .»

- (1) برای توضیح بیشتر به «بحث قذف گناهان کبیره» مراجعه شود .

تلافی اگر بیشتر شد تلافی دارد

اگر آدم در مقام تلافی و انتقام از حد تجاوز کرد، مسؤولیت شرعی دارد .

در قذف باید حد بخورد و در صدمه بدنی باید دیه بپردازد. اگر طرف سیلی زد به قسمی که جایش سرخ شده، شما در مقام انتقام طوری زدی که جایش سیاه شد؛ باید طبق وظیفه‌ای که در کتاب دیات فقه ذکر شده، طلا به طرف بپردازید .

حیوان است که در کارهایش نظم و التزام نیست. خشم حیوانی است که تا از طرف ناملایمی دید، هرگونه انتقامی که از او برخاسته است دریغ نمی‌دارد، چه بسا مانند گرگ درنده‌ای حتی طرف را نیز بکشد .

پس اصل خشم خوب است لیکن باید در محل خودش و به مقدار لازم به کار رود. در برابر گناه و ستم باشد و انتقام هم به مقدار خودش. در قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید: «هر کس به شما تجاوز کرد؛ به همان اندازه می‌توانید به او تجاوز نمایید و نه بیشتر»^۱ «پس اول باید مورد اعتدا (ظلم و تجاوز) معلوم باشد و سپس «مثل» را رعایت کرد لذا در صفات مؤمنین در قرآن مجید می‌فرماید: وَ الْكَاطِمِينَ أَلْغَيْطُ؛ «کسانی که خشم خود را فرو می‌برند» که متأسفانه برخی از مردم این آیه را اصلاً به کار نمی‌برند .

آخرت برای کسانی است که برتری نخواهند

«ابن فهد حلی» لطیفه‌ای فرموده: دو نفری که در حال خشم هستند اگر می‌خواهی بدانی مؤمن به خدا هستند یا نه، به یکی از آنان بگو بیا برای خدا درگذر، اعتنائی نمی‌کند اما سکه یا اسکناسی در کنار دستش بگذار و بگو این را بگیر و آرام باش، می‌بینی آرام می‌گیرد !!

... (1) فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ، (بقره/۱۹۴) .

آری، اکثر مردم مصداق آیه شریفه‌اند که: «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»؛ «به زمین و زندگی مادی چسبیده‌اند و به آخرت مایل نیستند.»
به فرموده شیخ بهائی: اهل علم باید این آیه را از یاد نبرند: «این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که برتری را در زمین نخواهند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است»¹.

دنیا نزد او مهم نباشد، کسی که ریاست دنیا نزد او مهم است، کجا به این مقامات می‌رسد، بلکه نکته مهم در آیه شریفه، جمله: «لَا يُرِيدُونَ» می‌باشد، فرموده «لا یعلون» کسانی که در زمین برتری نجویند؛ بلکه فعل قلبی اراده را به کار برده و فرموده است: «لا یریدون؛ اصلاً برتری را نخواهند.»

در سرش علو در زمین را نخواهد، برتری و شهرت را نخواهد؛ زیرا کسی که برتری و مقام را خواستار شد، معلوم می‌شود جاهل است و هنوز حقیقت دنیا را در نیافته و به حقانیت و پایداری آخرت پی نبرده، بدیهی است کسی که جاهل باشد، از مقامات اخروی نیز بی‌بهره است؛ زیرا: «آیا یکسانند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند»² «آری اهل علم «اولوا الالباب» هستند، صاحبان خرد می‌باشند، آنانند که در هر حال به یاد خدایند فتا کسی اهل خرد نشود، دنیا نزد او از آخرت مهمتر نباشد چه انتظاری از او دارید؟! هرکس هستی او به اندازه ادراکش می‌باشد؛ حد وجودی هر شخصی دانش اوست، کسی که از حد حیوانیت تجاوز نکرده است چگونه به جوار رب العالمین می‌رسد؟

- (1) تِلْكَ الدُّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُنْتَفِعِينَ، (قصص/۸۳) .

... (2) هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. . . (زمر/۹) .

- (3) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ. . . (آل عمران/۱۹۱) .

علاقه به آخرت، هنگام خشم و شهوت معلوم می‌شود

اینکه می‌فرمایند خشم‌تان را منتظم کنید، به خشم حیوانی نيفتيد، چون بی‌بندوباری، آدمی را آخرش حیوانی (در عالم ملکوت) می‌سازد .

هرکس آخرت نزد او مهم است، در خشم و شهوتش آشکار می‌شود، چنانکه کسی که بی‌اعتنا به آخرت است، بی‌بندوباریش نیز در هنگام خشم و شهوت ظاهر می‌شود و تمام فکرش تحصیل آبروی دنیا و مقام است، اما نسبت به امر آخرت چون نزدش مهم نیست، اعتنایی ندارد. وقت حرص و آز و شهوت مرد کو؟

ضمناً ناگفته نماند که قصاص و همچنین اجرای حدود باید در محکمه حاکم و به حکم او باشد وگرنه هر جومرج لازم می‌آید، لذا جایز نیست افراد پیش خود از کسی که به آنان ستم روا داشته است تلافی نمایند بلکه باید به حاکم شرع و دادگاه اسلامی مراجعه نمایند و به حکم حاکم، حق خود را بگیرند .

جلسه هشتم :

شهوة، منشأ تداوم نسل بشر

شهوة و غضب دو قوه‌ای است که خداوند به قدرت قاهره‌اش تکویناً در انسان قرار داده است و دوام حیات آدمی بسته به این دو نیروست؛ چون شهوت برای جلب منفعت و غضب برای دفع مضرت است. اگر قوه شهوت نباشد، شخص دنبال آنچه بدن به آن نیازمند است تا دوام بیاورد، نمی‌رود و اگر شهوت شکم نباشد، میل به خوراک در انسان نباشد، این قدر زحمت نمی‌کشد و تدارک آذوقه نمی‌نماید، وقتی هم که خوراک به بدن نرساند، بدن از بین می‌رود. پس به برکت شهوت شکم، رنج تدارک آذوقه را تحمل می‌نماید، و اگر شهوت شکم نباشد، بدن در نتیجه نرسیدن آذوقه، به تحلیل رفته و از بین می‌رود.

شهوة جنسی نیز لازمه بقای نسل است، اگر غریزه جنسی نباشد آدم هیچ وقت زیر بار ازدواج نمی‌رود؛ زیرا زندگی زناشویی ناراحتیها و زحمتهایی در پی دارد، لذا باید داعی قوی در کار باشد و آن فشار شهوت جنسی است که دوام نسل بشر به آن است، پس اصل شهوت، لازمه بقا و حیات مادی انسان است.

پیشرفت معنوی نیز در خشم و شهوت است

نسبت به «غضب» نیز همین است، اگر خشم در انسان نباشد و در برابر تجاوز به مال یا جان و یا ناموس، بی تفاوت باشد، نظام زندگی اجتماعی به هم می‌خورد، هر که خواست هر چه نسبت به او مرتکب شود، مالش را نگه نمی‌دارد، آبرویش را مواظبت نمی‌نماید، جلو سختی‌هایی که متوجهش می‌شود، نمی‌گیرد، پس اصل خشم نیز لازم است تا جلو زیان‌هایی که به او رو می‌آورد بگیرد.

لیکن این شهوت و غضبی که لازمه زندگی آدمی است به قسمی که جهت معنوی و اخرویش نیز به این دو قوه مربوط می‌شود، دینداریش نیز به این دو قوه بسته است، باید حد وسط را در آن ملاحظه کرد و از افراط و تفریط پرهیز نمود که هر دو غلط است.

تشخیص حد وسط نیز به عقل و شرع است البته عقل و وجدان شخصی که به حد رشد و تمیز رسیده است و شرع مقدس اسلام نیز حد وسط مواقع شهوت و غضب را دستور و راهنمایی فرموده است.

افراط و تفریط در خشم و شهوت، مهلك است

اگر آدمی در حد افراط شهوت و غضب افتاد یا در راه تفریط، از هر بهیماه‌ای پست‌تر می‌گردد.

حد وسط آن دو نیز «صراط مستقیم» است^۱ صراط قیامت هم برای هر فردی بسته به وضعیتش در این عالم است، کسی که از حد وسط گذر کرد و در

- (1) وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ . . . ، (انعام/۱۵۳).

افراط و تفریط سقوط کرد، فردای قیامت نیز از صراط، سقوط خواهد کرد، فسادها و زحمتهایی هم که در همین دنیا برای آدمی پیش می‌آید، بیشتر تقصیر خودش هست که مبتلا به افراط و تفریطها شده است¹.

حد وسط در خوردن، زیاده روی نکردن است

نسبت به شهوت شکم، حد وسط را اگر رعایت کند مزاجش سالم و گرفتاریش کم می‌شود و آن این است که به مقدار کفایت از لحاظ کم و کیف بخورد، دستور قرآن مجید در این زمینه این است که: «بخورید و بیاشامید ولی زیاده‌روی ننمایید² .»

از امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز دستوری به این مضمون رسیده است که تا گرسنه نشدی، چیزی نخور و تا هنوز میل به خوراک خوردن داری، از خوردن دست بکش، اگر انسان وقتی سیر است، خوراک بخورد مبتلا به سوء هاضمه می‌گردد، اکل بر شعب در بعضی مواقع خطرناک نیز می‌باشد. این حال افراط، تفریطش هم به این است که مدتی اعتصاب غذا کند، روزه ۲۴ ساعته بگیرد، این تفریط است، لذا امر شده کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، شب چیزی بخورد، لذا سحری خوردن مرسوم شده است .

بهترین تعبیّرات در این زمینه شعر سعدی است :

نه چندان بخور کز دهانت برآید
نه چندان که از ضعف جاننت برآید
نه این قدر نخورد که ضعف بر او چیره شود، قوای بدن رو به تحلیل برود و به حال مرگ بیفتد، نه این قدر بخورد که به سوء هاضمه و بسیاری امراض دیگر

- (1) وَ مَا أَصْلَابُكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ، (شوری/۳۰) .

... - (2) وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا. . . ، (اعراف/۳۱) .

مبتلا گردد که فرموده‌اند: «معهده، خانه هر دردی است»، این از لحاظ کمیت و اما از لحاظ کیفیت .

سفره رنگین و بیماریهای گوناگون

انسان باید هیچ وقت طالب اسراف‌گری و مقید به انواع ماکولات نباشد و به آنچه برایش پیش می‌آید خوش باشد و بداند هر چه انسان به الوان مختلف خوراک مقید باشد، زیانش برایش بیشتر است. به خیالش با خوردن انواع خوراکیها قوت می‌گیرد ولی برعکس است. انواع شیرینیها و چربیهای که مصرف می‌کند، بیشتر در معرض بیماریهای قند و غیره می‌باشد .

اگر کسی خودش را به ترقه و تنوع در خوراکیهای مختلف مقید کرد، ناچار می‌شود تا به زحمت پول زیاد درآورد، لذا ممکن است به هر خیانتی و جنابتی روی آورد تا خواسته شکمش را برآورد. اما وقتی به آنچه برایش پیش آمده، دلخوش باشد، خواهان زندگی مرفه و سفره رنگین نباشد، قانع است و در برابر خواسته‌های نفسش مقاومت می‌کند و لذا به هیچ خیانت و جنابتی آلوده نمی‌شود .

نظیر جناب «ابو ذر» که همه شنیده‌اید چگونه در برابر تطمیع‌های معاویه و کیسه‌های زر او مقاومت نمود و به همان نان جو که داشت قانع بود .

راستی «عز من قنع؛ کسی که قانع است، گرامی و عزیز است». دیگر بی‌اعتنا به حلال و حرام نیست. بیشتر کسانی که کم فروشی یا گرانفروشی می‌کنند، از طمع و حرص سرچشمه می‌گیرند .

پس افراط و تفریط در شهوت شکم به این است که از حد معمول و لازم برای اداره بدن تجاوز نماید و حد وسط آن به این است که به مقدار لازم برای بدن کما و کیفا صرف نماید .

در شهوت جنسی نیز حد وسط رعایت شود

در شهوت دیگر که «شهوت جنسی و غریزه تماس با جنس مخالف است» نیز باید حد وسط را رعایت نمود نه اینکه اصلاً ازدواج نکند که این بسیار ناپسند و در شرع مقدس، از آن نهی شده است. از قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که :

«ازدواج، سنت و روش پسندیده من است، پس کسی که از سنت من رویگردان باشد از من نیست¹ .»

ترك کلی ازدواج، تفریط است و خدا قوه شهوت جنسی را در انسان قرار داده تا آن را در تولید نسل به کار اندازد، در این باره نیز روایت شریفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که: «نکاح کنید و تولید مثل نمایید پس زیاد شوید، و من فردای قیامت به زیادی شما در میان سایر امتها افتخار می‌کنم²»، تکثیر نسل مطلوب است .

افراط، آن هم غلط است. کسانی که از عهده اداره يك زن ناتوانند، با تجدید فراش، خود و دیگران را به زحمت می‌اندازند، یا از لحاظ عمل جنسی، افراط در آن نیز موجب بیماریهای مختلف و ضعف فوق العاده می‌گردد و موجب کوتاهی عمر می‌شود .

حد وسط در زناشویی، نسبی است

پس باید حد وسط در دفع شهوت جنسی را رعایت نمود به اینکه مطابق

« - (1) النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی» ، (بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰ .)

« - (2) تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الأمم یوم القیمة و لو بالسقط» ، (بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰ .)

دستور شرع که طبق طبیعت و غریزه انسانی است ازدواج نماید و در عمل زناشویی بر حسب وضع مزاج و توانایی جسمیش، دفع شهوت نماید. منظورم این است که مزاجها و نیروهای افراد، یکنواخت نیست و حد وسط در مواقع نسبت به افراد مختلف، فرق می‌کند. برای برخی، هفته‌ای یکبار، برای برخی دیگر، دو بار یا دو هفته‌ای یکبار، حد وسط به حساب می‌آید.

تشکیل خانواده و برکات معنوی آن

از این گذشته، تشکیل خانواده برای تربیت روحی انسان، ضروری است و انسان با تحمل زحمت همسررداری و بچه‌داری، تکامل می‌یابد. همان‌طور که اشاره کردم دستور شرع، طبق طبیعت و غریزه است. کسانی که راه افراط و تفریط را می‌پیمایند، علاوه بر اینکه از دستور شرع، سرپیچی نموده‌اند، خود را مبتلا به ناملایمات روحی و بدنی نموده و از برکات زندگی خانوادگی و تکامل معنوی که خداوند در این امر قرار داده است، محروم نموده‌اند.

نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید

خشم نیز در برابر افراط و تفریط حد وسطی دارد. حد وسط خشم نیز لازم و ضروری است، زیرا کمال انسانی در آن است. هرگاه مال یا ناموس یا آبرو یا جان انسان مورد تهدید قرار گرفت، باید بی‌تفاوت نباشد. خشم صحیح اینجاست، مال حلالی که از راه صحیح به دست آورده‌ای، تا بتوانی نباید بگذاری آن را از تو بگیرند.

قرآن مجید می‌فرماید: «نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید^۱». «نه به کسی، بی‌جا سیلی بزن، نه بگذار بی‌جا به تو سیلی بزنند.

... - (1) لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ، (بقره/۲۷۹).

جمله‌ای از «انجیل» نقل می‌کنند که من به هیچ وجه باور نمی‌کنم این وحی آسمانی باشد و شکی نیست که تورات و انجیل‌های فعلی، تحریف شده و در آن دست برده‌اند و ساختگی است. از قول عیسی علیه السلام نقل کرده‌اند که: «اگر کسی به طرف راست صورت تو سیلی زد، طرف چپت را بگیر تا به آن نیز بزندی.!!»!

این برخلاف قسط و حتی طبیعت انسانی است. نه بکشد و نه بگذارد او را بکشند. نه بزندی و نه بگذارد او را بزندی، نه بی‌جا جنگ کند و نه جنگ را بپذیرد به این معنا که بگذارد هرگونه تجاوزی به او بنمایند مانند این جنگ تحمیلی که صدام ملعون بر ملت مسلمان ایران به دستور ارباب آمریکائیش تحمیل کرده است، در برابرش ساکت بودن، خلاف دستور شرع و طبع بشری است. ما جنگ را شروع نکردیم بلکه به ما تحمیل کردند. صلح تحمیلی را نیز نمی‌پذیریم بلکه به دستور شرع مقدس «با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید^۱». «رفتار می‌نماییم نه اینکه تسلیم جنگ شویم هرچه بر سرمان بزندی، هرچه سرزمینمان، شهرهایمان را بگیرند، هم‌کیشان و هموطنانمان را آواره نمایند، تسلیم باشیم و دفاع نکنیم، بلکه اینجا جای خشم است، همان حد وسطی که عرض کردم هست.

انسانهای بی‌تفاوت مرده‌اند

اگر کسی بی‌تفاوت باشد و بگوید: خوب، آمدند که آمدند، بردند که بردند، کشتند که کشتند، چنین افرادی مشمول فرمایش مولا امیر المؤمنین علیه السلام هستند که می‌فرماید: «کسی که در برابر منکر، حرکتی نکند، جلو منکر را نگیرد و اگر نمی‌تواند لااقل به دلش خشمگین نباشد، او مرده زندگان است^۲». «کسی که در ایران باشد و در برابر «صدام» خشمگین نباشد، نمی‌شود او را انسان و

- (1) وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا. . . ، (بقره/۱۹۰).

- (2) نهج البلاغه صبحی صالح، کلمات قصار، ۳۷۴.

زنده نامید، لاقلاً باید بر این ملعون خشمگین باشد، اگر نمی‌تواند به جبهه جنگ و خط مقدم برود، لاقلاً از کمکهای پشت جبهه خودداری ننماید .

این گروه‌هایی که در برابر تجاوز بعث عراق، موضع دوستانه و در برابر ملت ستمدیده ایران، موضع خصمانه گرفته‌اند معلوم هستند آنانی که دم از خلق می‌زنند و خود را فدایی یا مجاهد آنان می‌خوانند، چگونه از پشت، به خلق خنجر می‌زنند و به شعار دادن اکتفا و عملاً منافع آمریکا را تأمین می‌نمایند .

افراط و تفریط در خشم را قبلاً عرض کردم، «تفریطش» ، بی‌تفاوتی نسبت به تجاوز به مال، جان، ناموس و آبروست، «افراطش» نیز به زیاده‌روی در به کار بردن آن، یا بی‌جا به کار بردنش می‌باشد، جایی که موردش نباشد یا جایی که موردش هست، زاید از حدش خشم کردن، از این دو مورد (خشم بی‌مورد و خشم زاید بر حدش) باید پرهیز کرد و مثالهایی برای این دو را در هفته قبل عرض کردم که فراموش نشود. مخصوصاً یادآور شدم که از موجبات خشم بی‌جا باید پرهیز کرد که یکی از آنها توقعهای بی‌مورد است، از دیگران انتظار دارد با او به بهترین نحو معامله و رفتار نمایند، وقتی هم که مطابق خواسته‌اش واقع نمی‌شود، خشمگین می‌گردد؛ مثلاً توقع دارد وقتی وارد محفلی شد، همه جلوس برخیزند و احترامش کنند، وقتی یکی دو نفر بلند نشدند، خشمگین می‌شود؛ و گاه کینه آنان را به دل می‌گیرد، از همان اول این چه توقعی است که داری؟

پیغمبر (ص) توقع احترام نداشت

توقع احترام از خلق غلط است و نباید در شخص باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخستین شخص عالم وجود، با آن عظمت، آن هم در برابر امتش، وقتی وارد مجلس شد، همه به احترام ورودش برخاستند. حضرت فرمود: من راضی نیستم .

یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم توقع احترام ندارد، خودش را از دیگران برتر نمی‌داند .

البته وظیفه امت، احترام اوست، نهایت تجلیل از مقام شامخ اوست، اما ایشان می‌خواهد بفهماند که توقع احترام از دیگران داشتن و امتیازی برای خود نسبت به سایرین قایل بودن، صحیح نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خودش را از امتش برتر نمی‌داند بلکه خدمتگزار آنان می‌داند و از آنان پاداشی نمی‌خواهد، از طرف خدا خدمتگزار است، لذا پاداشش نیز بر خداست ^۲ . احترام و دوستی بستگانش نیز که به آن امر شده، برای خود مسلمین است و به نفع خود آنان است.

پیروی روحانیین از روش پیامبر (ص)

لذا آقایان روحانیین محترم و طلاب عزیز نیز باید روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دنبال کنند، به گفته یکی از بزرگان که می‌فرمود: «اهل علم باید وقتی از منزل بیرون می‌روند انتظار داشته باشند به آنان سنگ بزنند، اهانت کنند، وقتی ادبیت نشدند، سپاسگزار باشند نه اینکه توقع سلام و احترام و دست‌بوسی داشته باشند .»

شما پیرو پیغمبری هستید که در حالاتش مکرر خوانده و شنیده‌اید چقدر اهانتها و شکنجه‌ها دید، چقدر به پایش استخوان و سنگ زدند، شکمبه شتر و خاکستر بر سر و رویش می‌ریختند، حالا من و شما بگوییم من عالم هستم، سید هستم حتما باید به من احترام کنند و اگر نکردند، ناراحت یا خشمگین گردم. نوع قهرها و کینه‌توزیها از همین‌جا ناشی می‌شود که امور بر طبق خواسته نفسانی انسان واقع نگردیده است .

... - (1) قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا . . . ، (شوری/۲۳) .

- (2) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْا لَكُمْ . . . ، (سبأ/۴۷) .

روش پیغمبر و انمه در توقع نداشتن

شما نباید توقع داشته باشید که مردم خدمتگزار شما باشند بلکه خودتان را خدمتگزار مردم بدانید و هیچگونه امتیازی نخواهید، همان روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام را دنبال کنید .

مروی است که در یکی از غزوات، وقتی اصحاب میخواستند طعام تدارك نمایند، گوسفندی کشتند و هرکس دنبال کاری رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم دنبال جمع آوری چوب و هیزم رفت، عرض کردند: ما خدمتگزار شما هستیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شما گوشه‌ای استراحت بفرمایید ما خودمان هیزم جمع می‌کنیم، مضمون روایت شریف این است که فرمود: «من از خدای خود خجالت می‌کشم که خودم را بر شما امتیاز بدهم .»

حضرت سجاد علیه السلام وقتی می‌خواست برای حج یا عمره برود با قافله‌ای می‌رفت که اهل مدینه نباشد، قبلا تحقیق می‌فرمود که اهل قافله او را نشناسند، آنگاه همراهشان می‌رفت و خودش را با آنان یکی قرار می‌داد که هیچگونه امتیازی برایش قایل نشوند. در یکی از این سفرها شخصی حضرت را شناخت و عرض کرد: ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چرا خودتان را معرفی نمی‌فرمایید که به شما خدمت کنند. حضرت او را از معرفی کردن خودش منع فرمود .

حضرت رضا (ع) و مرد ناشناس در حمام

در کتاب «محبّة البیضاء» در حالات حضرت رضا علیه السلام نقل نموده است در خراسان هنگامی که ولیعهدی تحمیلی هم داشت، در حمام وارد شد شخصی قبلا آمده بود و حضرت را نمی‌شناخت، گفت: ای مرد! آیا پشت مرا کیسه می‌کشی؟ حضرت فرمود: آری، آنگاه کیسه را گرفت و به پشت آن شخص

کشید. حمایه وارد شد تا خواست به آن شخص اعتراض کند، حضرت به او اشاره فرمود که ساکت باشد و آقا را معرفی ننماید.

توقع سلام و احترام نداشته باشیم

غرض این است که مخصوصاً اهل علم باید توقعات خودشان را کم کنند، نخواهند که مردم خدمتگزارشان باشند، توقع کوچکی کردن از دیگران نداشته باشند. (البته وظیفه مردم به جای خود. آنان باید احترام کنند، تشویق کنند، اما صحبت این است که ما نباید انتظار داشته باشیم به ما احترام کنند و اگر احترام نکردند، خشمگین شویم ناراضی گردیم.) مثلاً نباید توقع سلام داشته باشیم؛ بلکه روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که ابتدا سلام می‌کرد، ترک نکنیم. همان‌طور که یکی از آنها ابتدا به سلام کردن است به کوچک و بزرگ، نشستن بر روی خاک و هم ردیف سوار کردن شخص پیاده دومی و سومی آن است. »

پس امروز مواردی از خشم بیجا را مورد بحث قرار دادیم. خشمهای بی‌مورد مثل خشم در برابر امور غیر اختیاری که از اشخاص سر می‌زند و غرضی در کار نیست. و مورد دیگر، خشم در برابر خلاف توقعهایی است که انسان دارد.

جلسه نهم :

لزوم اطاعت شهوت و غضب از قوه عقل

گفتیم که خدای تعالی به حکمت بالغه‌اش در انسان دو قوه «شهوت و غضب» قرار داده است که اگر این دو قوه تابع نیروی سوم که «عقل» است، بشوند؛ سعادت آدمی حاصل می‌شود، حیات طیبیه دنیوی و حیات ابدی و اخرویش تأمین می‌گردد. عقل اگر حاکم شد به اینکه افراط و تفریط در هر يك از این دو قوه را ترك کند و حد وسط آن را که حکم عقل در محدوده شرع و با راهنمایی پیغمبران است بگیرد، به کمال انسانی می‌رسد وگرنه در هر يك از راه افراط و تفریط، تباهی و سقوط است و از عالم انسانیت به عالم منحط حیوانیت منتهی می‌گردد و به تعبیر قرآن مجید «بل هم اضل» از حیوانات نیز پست‌تر می‌گردد .

بهره‌های مادی و معنوی از خوراکیها

در تعیین افراط و تفریط به طور اجمال در شهوت شکم، تفریطش به این است که بکلی مواد غذایی به بدنش نرساند، از طبیعتی که خداوند برایش آفریده است، اصلاً بهره نبرد. اگر عوض آنچه از بدن تحلیل می‌رود، چیزی به بدن

نرسید، بدن از بین می‌رود بلکه باید استفاده صوری و معنوی بکند. استفاده صوری و مادی آن به این است که از این خوراکیهای پاک و حلال استفاده ببرد و بدنش را تقویت کند و هم بهره معنوی ببرد. چون در این خوراکیها نرّه‌ای از جمال الهی پخش شده است. تمام این شیرینیهایی که در این نباتات است، قطره‌ای است از خزینهاش^۱. آدمی باید این میوه شیرین را میل کند و متوجه میوه‌ساز شود. چه قدرت و حکمتی دارد که از این آب و خاک این‌گونه میوه‌های گوناگون بیرون می‌آورد در حالی که با یک آب سیراب می‌شوند^۲. شکر خدا را کند؛ محبت به خدا بیشتر پیدا کند و از لذایذی که خدا برایش قرار داده بهره ببرد، از ذایقه‌ای که خدا در او قرار داده استفاده ببرد، بچشد و شکر خدا را بکند. پس اگر کسی از این لذایذ بهره نبرد، خودش را محروم ساخته، هم از استفاده صوری و هم معنوی.

شکم‌پرستی و خوردن با غفلت

«افراط» در شهوت شکم یعنی شکم‌پرستی و پرخوری و دنبال رفاه محض بودن، بدون اینکه غرض از خوردن خوراک را بفهمد، مانند حیوانات، شکم را پر کند^۳ و خالی کند، جز این مقصودی نداشته باشد. افراط در کمیت یعنی از حدش زیاد بخورد. و افراط در کیفیت یعنی از خوراکیهای گوناگون بدون ملاحظه نفع و ضرر بدن و روح و از همه مهمتر با غفلت خوردن است.

با یاد خدا خوردن و حق‌شناسی منعم

انسان بر سر سفره باید متوجه منعم باشد. در اسلام دستور داده شده

- (1) وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ. . . ، (حجر/۲۱).

... - (2) يُسْقَى بِمَاءٍ وَاجِدٍ. . . ، (رعد/۴).

- (3) وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ. . . ، (محمد/۱۲).

هر لقمه‌ای که برمی‌دارید «بسم الله» بگویید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید^۱. مرحوم «سید بن طاووس-علیه الرحمه-» به این آیه در هر نوع خوراکی عمل می‌کرد هر چند مورد وجوبش در فقه در باب ذبح است، حیوانی را که می‌خواهند سر ببرند، حتما باید نام خدا را بر آن ببرند، «بسم الله» بگویند و اگر عمدا ترک کنند، مردار و حرام می‌شود. سید-علیه الرحمه- در هر خوراکی چنین بود. مثلا شیری که از پستان حیوان می‌دوشیدند اگر با نام خدا شروع نمی‌کردند و یا نانی که در تنور می‌انداختند با نام خدا نمی‌پختند، «سید» از آن نمی‌خورد.

بنده حق شناس آن است که با یاد منعمش بخورد و نه تنها در مسأله خوردن بلکه هر نعمتی را که بهره‌مند می‌شود از نعمت‌دهنده‌اش غافل نباشد.

اعتدال در ازدواج و خشم

نسبت به شهوت جنسی نیز گفتیم که تفریط آن به این است که اصلا ازدواج نکند، این برخلاف طبیعت و آفرینش انسان است. زن و مرد برای استیناس به یکدیگر و تشکیل خانواده و بقای نسل می‌باشند. افراطش نیز اگر زاید بر حد لازم شد، مضر است.

در مسأله مورد بحث که «خشم» است و مشروحا عرض شد، تفریطش بی‌تفاوت بودن انسان است در برابر تجاوزاتی که به او می‌شود هیچ اعتنایی نداشته باشد، تجاوز به مال، جان و آبرو یا ناموس، چنین شخصی وقتی هم گناه و منکری می‌بیند بی‌اعتناست در برابر ظلم ظالم نسبت به مظلوم، ستم‌دیده را کمک نمی‌کند و از ستمگر در جلوگیری از ستمش، بی‌تفاوت است.

- (1) وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ . . . ، (انعام/ ۱۲۱) .

عابدی که به زمین فرو رفت

مروی است که عابدی سرگرم نماز بود، دو کودک، خروسی را گرفته و بالهایش را می‌کنند و اذیتش می‌کردند، عابد آن قدر نمازش را طول داد که بالآخره بچه‌ها خروس را کشتند، عابد به خاطر فریادری نکردن از خروس به زمین فرو رفت .

افراط در خشم که بحث ما در آن است و خیلی هم برای عموم لازم است به چیست؟ افراط در خشم موجب تباهی دنیا و آخرت شخص است لذا باید همگان آن را بدانیم و در مقام عمل آنچه دانستیم به نحو احسن پیاده کنیم .

پیغمبر (ص) هرگز خشم شخصی نداشت

افراط در خشم به حسب مورد و کیفیت است. اما افراط در «مورد» آن است که آدمی خشم بیجا کند در جایی که عقل و شرع اجازه خشم نمی‌دهد، در مجلس قبل گفتم مثل اینکه در برابر امور غیر اختیاری، خشمگین شود، خلاف عقل و شرع است، همچنین در مورد خلاف توقعهایی که واقع می‌شود، اصلاً چرا توقع داشته باشی که وقتی برخلاف میلت واقع می‌شود، عصبانی شوی؟

در حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین رسیده است ^۱هیچ وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خشم نفسانی نداشت و برای جهات شخصی خودش اگر خلاف میلی می‌دید، خشمگین نمی‌شد، همیشه خشمش الهی بود، برای خدا بود و در برابر کفر، فساد و گناه خشمگین می‌شد نه خلاف میلهای شخصی خودش .

« - (1) یغضب لربه و لا یغضب لنفسه » ؛ (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷ .)

معامله علی (ع) با دشنام‌دهنده و عمرو بن عبد ود

روش امامان ما علیهم السّلام نیز چنین بوده است، این شعر مشهور که منسوب به امیر المؤمنین علی علیه السّلام است شنیده‌اید :

و لقد امرَ علی اللّئیم یسبّنی فمضیت ثمة قلت لا یعیننی

«بر شخص پستی گذشتم که مرا دشنام می‌داد، من رد شدم و گفتم مرا اراده نکرده (و با من نبوده) است .»

همه شنیده‌اید که در جنگ با «عمرو بن عبد ود» آب دهان به صورت مبارکش انداخت، حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه مقداری حرکت کرد و بعد سرش را جدا کرد، پس از آنکه از حضرت، علتش را پرسیدند فرمود :

«ترسیدم اگر همان وقت سرش را ببرم روی خشم نفسانی باشد که باطل است، اگر کافری را می‌کشم باید برای خدا بکشم .»

پیغامی از يك شهید

يك ماه قبل، جنازه شهیدی را به شیراز آوردند، برادرش عازم جبهه جنگ شد، در شبی که فردایش برادرش می‌خواست حرکت کند، برادر شهیدش را در خواب می‌بیند و می‌گوید فردا که می‌خواهی به جبهه بروی به قصد انتقام نرو .

مطلب چقدر دقیق است! از این پیغام شهید استفاده می‌شود که اولاً شهدا زنده‌اند، همان خبر قرآنی که: «شهدا زندگانند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند»،^۱ دیگر آنکه احاطه دارند، جریانات این عالم را می‌فهمند و آگاهند .

... - (1) أحياءٌ عند ربّهم يُرزقون، (آل عمران/ ۱۶۹) .

یکی دیگر از شهداء، شب پس از دفنش، برادرش او را در خواب می‌بیند و به شهید می‌گوید: خوب، تو که مرده‌ای، می‌گویی: نه، من نمرده‌ام. برادر می‌گوید: خودمان امروز تو را دفن کردیم، شهید پاسخ می‌دهد بلکه شما مرده‌اید نه من، شما اشتباه می‌کنید، ما زنده‌ایم .

این عین واقع است، سفارشی که به برادرش کرد مبنی بر اینکه فردا به قصد انتقام نرو، چون اگر به این قصد برود که بعضی‌ها برادرش را کشته‌اند، پس من هم بروم چند نفر از آنان را بکشم، برای خدا نرفته بلکه باید برای خدا بروم برای دفاع از اسلام و مسلمین بروم، نه برای انتقام گرفتن .

باید مؤمن . . . أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ¹ . . . باشد یعنی به جهت کفر کافران با آنان سخت و ناراحت باشد نه به جهت اینکه به من صدمه‌ای زدند، این خشم نفسانی است نه رحمانی .

حمیت، قومیت و گروه‌گرایی

از موارد خشمهای بیجا، حمیت جاهلیت است، حمیت از حمایت است، از روی غرض نفسانی خشم کند و به ناحق کمک نماید، به اعتبار جهتی که به او مربوط می‌شود؛ مثلاً یکی از بستگانش مرتکب خلافی شده است، آن وقت به خاطر اینکه وابسته اوست به او کمک کند و حال آنکه باید در این حال نیز کمک مظلوم کند نه کمک ظالم، هر چند فرزندش باشد .

کسانی که گروه‌گرایی می‌کنند، کسی که از گروهشان باشد از او حمایت می‌کنند هر چند ستمگر باشد! می‌گویند چون این شخص از گروه ماست، باید آزاد باشد هر چند جاسوس است، اگر همین جاسوس از گروه دیگری بود،

اعدام او را خواستار می‌شدند اما حالا چون از خودشان است، او را صاحب حق و کارش را مطابق قانون می‌دانند .

عربیت شعار جاهلیت تا به امروز

در سوره فتح، حمیت جاهلیت را کار کافران از خدا بی‌خبر می‌داند .

این همان قومیتی است که صدام ملعون آن را عنوان می‌کرد و مرتب می‌گفت: عربیت، قوم عرب و دفاع از عرب، حال آنکه در همین ادعایش هم کاملاً دروغش آشکار گردید. چقدر از همین اعراب را کشت، آواره و بی‌خانمان کرد. برادران عرب ما را در خوزستان شهید و زخمی کرد. اگر راست می‌گفت باز سخنش غلط بود تا چه رسد به اینکه دروغ هم می‌گفت و می‌گوید .

کمک کردن به ناحق به اعتبار اینکه مربوط و وابسته به شخص است، قوم و خویش، هم‌محلّی، هم‌شهری، هم‌قبیله‌ای، در برابر کسی که به او ستم شده است، حمیت جاهلان و موجب هلاکت است .

عرب به واسطه حمیت هلاک می‌شود

در روایتی مشهور از رسول خداست که می‌فرماید: شش گروه به واسطه شش چیز هلاک می‌شوند. «و العرب بالعصبیة» از آن جمله است که مورد شاهد و بحث ماست. می‌فرماید: عرب به واسطه تعصب داشتنش هلاک می‌شود¹. اگر يك نفر از بستگانش جنایتی کرد، چون وابسته اوست، به او کمک می‌کند. این خوی ناپسند در عرب پیش از اسلام بوده و هنوز هم در بسیاری از آنان که مؤدب به آداب اسلام نشده‌اند، وجود دارد .

- (1) خصال شیخ صدوق، (مترجم) ، ج ۱، ص ۲۸۹ .

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که: «هرکس هموزن دانه‌ای خردل، عصبیت در دلش باشد، با اعراب جاهلیت محشور می‌گردد»^۱. «چون این هم مثل آنان است.

صدامی‌ها و بعثی‌ها که به عنوان عرب بودن، حمله می‌کنند مصداق قطعی این روایتند.

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام است: «هرکس تعصب کند یا کسی برایش تعصب نماید و او راضی باشد، ایمان از او برکنار می‌گردد»^۲. «مثلاً کار خلافی از کسی سر زده، دیگران بخواهند از روی تعصب به او کمک کنند و حق طرف را پایمال نمایند، دیگران که بی‌جا برایش تعصب می‌ورزند، اهل هلاکتند. خود این شخص هم که به این کار ایشان خشنود است، از ایمان بی‌بهره می‌گردد. و راستی که خطرناک است.

گروه‌گرایی خلاف شرع مقدّس است

همچنین از حضرت سجاد علیه السلام رسیده است تعصبی که دارنده آن گنهکار می‌باشد، این است که شخص بدیهای قوم خودش را از خوبیهای قوم دیگر بهتر بداند^۳. یعنی به خاطر اینکه از قبیله یا فامیل اوست، خوب است هر چند آلودگیهای فراوانی داشته باشد.

« - (1) من كان في قلبه مثل حبة خردل من عصبية بعثه الله يوم القيمة مع اعراب الجاهلية » ، (سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۹۹).

« - (2) من تعصب او تعصب له فقد خلع ربة الايمان من عنقه » ، (سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۹۹).

« - (3) العصبية ياثم عليها صاحبها ان يرى الرجل شرار قومه خيرا من خيار قوم آخرين » ، (سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۹۹).

هم اکنون گروههایی که داریم، وضعیتشان چنین است، هرکس جزء دسته آنان باشد، چون با آنان است خوب است و از او دفاع می‌کنند و همان جمله «گروه‌گرایی» است که بارها عرض کرده‌ام برخلاف رویه شرع مقدس اسلام است .

تمایز دوست داشتن ارحام با تعصب

ضمناً این نکته را نیز یادآور شوم که آدمی باید بستگانش را دوست بدارد .

این يك غریزه طبیعی است که خداوند در نهاد افراد قرار داده است. همچنین رفقایش را نیز باید دوست بدارد و به ارحامش و رفقایش کمک کند، لیکن آنچه ناپسند است و باید از آن پرهیز کرد این است که به خاطر قوم و خویشی و رفاقت، بستگان یا رفقایش را بر ستم کردن یاری نماید. همان‌طوری‌که مضمون روایت شریفه است¹ باید قوم و خویش و رفیق را کمک کند اما نه در ستم و ناحق. باید در ظلم، برایش رحم و بیگانه فرقی نکند بلکه همیشه انصاف را رعایت نماید .

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «از لشکریان حق، انصاف و ضد آن حمیت و تعصب جاهلانه است². «اگر ستمی از فرزندش سرزد، باید کمک مظلوم کند هر چند بر علیه پسرش و یا خودش باشد همان‌طوری‌که قرآن مجید در این زمینه سفارش فرموده است :

«بر پادارندگان دادگری و گواهان بر حق باشید هر چند بر زیان خودتان باشد³. »

« - (1) هو ان یحیی قومه او عشیرته او اصحابه فی الظلم و الباطل او یلج فی مذهب باطل او ملة باطلة لکونه دینه او دین آبائه او عشیرته . . . » ، (سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۹۹ .)

« - (2) و من جنود الحق الأنصاف و ضده الحمیة . »

... (3) کُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ . . . ، (نساء/ ۱۳۵ .)

مثلا رفیق یا از بستگان شما دعوایی دارد و با اینکه می‌دانید حق با طرف اوست، بیایید و به نفع رفیق یا وابسته خود گواهی دهید، این خلاف انصاف و شرع است. اگر می‌دانید که حق با طرف است، باید به نفع او گواهی دهید هر چند به ضرر رفیق یا قوم و خویش یا حتی خودتان باشد .

نه تنها در محکمه و قضاوت و شهادت، بلکه در هر موردی که پیش بیاید، انسان نباید به خاطر جهات نفسانی از حق و واقع صرف‌نظر کند .

اهمیت دادن به خدمات دولت اسلامی

برای نمونه عرض کنم: در ظرف مدت کمی که از عمر دولت اسلامی می‌گذرد، چه خدمات گرانبهایی که شده و با این همه ناملایمات و مزاحمات از قبیل «محاصره اقتصادی» و مخصوصاً «جنگ تحمیلی» و عوارض نابسامان آن از قبیل: آواره‌های جنگی و جبران کمبودها در هر زمینه، مع الوصف با تلاش شبانه‌روزی مسئولین امر، مثل اینکه خبری نشده و زندگی عادی جریان دارد .

آن وقت این گروه‌های منحرف و ضد انقلاب، از چپ و راست می‌تازند و مثل اینکه مسئولین هیچ کاری نکرده‌اند و همه خدمات را نادیده گرفته و عیب‌هایی می‌تراشند. با عنوان کردن انحصار طلبی، ارتجاع و این قبیل عناوین و اتهامات، می‌خواهند هر طور شده دولت و روحانیت مبارز را از صحنه به دور کنند و مملکت را تحویل آمریکا یا شوروی بدهند .

من خوب آگاهی دارم که بسیاری از مسئولین جز چند ساعتی، بقیه شبانه روز، سرگرم فعالیت و خدمت به مردم هستند بدون اینکه حقوق گزافی داشته باشند. درآمد يك نفر کاسب معمولی، از حقوق ماهیانه وزرای فعلی شاید بیشتر باشد، بجای تشکر و قدردانی از این افراد دلسوز و خدمتگزار، می‌آیند دولت

اسلامی را تضعیف می‌نمایند. این است همان تعصب جاهلانه که حق را محو و پایمال می‌کند .

انصاف، مقابل حمیت جاهلیت است

در روایت شریف آمده است که: «سید الاعمال ثلاثة» و در روایت دیگری آمده: «هیچ کس مکلف نشده است شدیدتر از سه تکلیف :

اول انصاف¹ . . .» .

بشر اگر اهل انصاف نباشد حیوانی است که حق را هر جا دید، نادیده می‌گیرد؛ مثلاً يك نفر آدم درستی است که خلاف میل تو از او سر زده است، همه حقها را نادیده پنداری و همین يك اشتباه یا خلاف به نظر خودت را بگیری، در حالی که اگر از دسته یا گروه خودت بود و کاری جالب از او سر می‌زد، با بوق و کرنا آن را به مراتب بزرگتر می‌کردی و اگر دروغ هم بود آن را به گروه خودت می‌چسباندی .

پس هر فردی از ما، بین خود و خدا چنین بنا بگذاریم که حق را نادیده نگیریم هر چند از طرف دشمنان ما باشد همان‌طوری که از خود یا بستگانمان اگر بود، نادیده نمی‌گرفتیم .

پس ضد حمیت جاهلیت، انصاف است که شخص باید حق را دنبال کند و در برابر ستم و تجاوز، از هر کس که باشد خشمگین شود و در این زمینه، شخصیت خود و نفسانیت را کنار بگذارد .

- (1) عن الصادق عليه السلام قال: «سید الأعمال ثلاثة: انصاف الناس من نفسك حتى لا ترضى بشيء الا رضيت لهم مثله و مواساتك الأخ فی المال و ذکر الله علی كل حال. . .» ، (سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۹۴) .

جلسه دهم :

رعایت اعتدال در هنگام خشم

خلاصه بحث ما درباره خشم این شد که خشم در انسان صفت طبیعی است که آن را خداوند قرار داده است، عدل در آن لازم و پسندیده و افراط و تفریط آن ناپسند و مذموم است. عدل در خشم، خشم در برابر باطل و منکر است اما خشم ناروا خشمهایی است بی مورد، خشمهای زاید بر حد [گفته شده] کما و کیفا .

اما به حسب کم و مورد؛ مثلا خشم در برابر امور غیر اختیاری و توقعهایی که انجام می‌گیرد و از آن جمله خشم نسبت به محسود است، معمولا نسبت به همکار و رقیب که مورد حسد است، هر وقت مال یا مقام یا نعمتی به طرف برسد، شخص خشمناک می‌شود که بسیار ناپسند است و آرزو می‌کند آن مقام و نعمت از او گرفته شود. امروز صحبت ما راجع به خشم زاید بر حد است .

خشم به زبان و دست و قلب باید محدود باشد

در جاهایی هم که خشم صحیح و بامورد است اگر زاید بر حد شد آن هم

ناپسند می‌گردد. در برابر باطل و منکر نیز باید خشم محدود باشد به زبان، دست و قلب. درست است که باید خشمگین شد ولی تا چه اندازه؟ برای هر کدام از خشم در مرحله زبان، دست و قلب با ذکر مثالهایی مطلب روشن می‌گردد.

خشم زاید از حد نسبت به زبان: اگر کسی به شما ناسزایی گفت لازمه غیرت مؤمن این است که خشم کند اگر چنانچه بتواند خشم خود را بگیرد و سکوت کند، کمالی است برای او نزد خدای تعالی و مصداق آیه شریفه *وَ الْكَاطِمِينَ أَلْعِظُ* می‌شود یعنی از جمله کسانی که خداوند به فرو بردن خشم خودشان، آنان را می‌ستاید.

بدی را به نیکی پاسخ دادن

اگر انسان توانست باید علاوه بر اینکه به کسی بدی نگوید، او را نصیحت هم بکند، با زبان نیک و اخلاق پسندیده و روی گشاده به جهت خیرخواهی؛ مثلاً بگوید شما شخص محترم و مورد نظر مردم هستید حیف است که شخصیت خودتان را پایین بیاورید، شاید التفات نداشتید.

اگر به زبان خوش با او برخورد نماید یعنی: «بدی را به نیکی پاسخ بدهد» مصداق آیه شریفه می‌شود که می‌فرماید: «بدی و نیکی یکسان نیست (یعنی پرواضح است که نیکی بهتر از بدی است و این مطلب را همه درک می‌کنند، حال که چنین است پس:)) به آنچه بهتر است پاسخ بده، در این هنگام بین تو و آن کس که دشمنی است مثل این است که او دوست و خویشاوند تو است¹ .»

اگر مسلمان توانست در برابر بدی، خوبی بگوید و در برابر بدرفتاری،

- (1) وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا أَلْسِنَةٌ إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ، (فصلت/۳۴) .

خوش رفتاری نماید مثلاً شما حاجتی داشتید، روا نکرد ولی به شما برای حاجتی روی آورد، اجابت کردید، در برابر بدی اگر کسی بتواند خوبی کند، دشمنی و کینه از میان می‌رود و مانند دوست بلکه خویشاوند می‌گردد .

البته کار همه کس نیست بلکه کسانی که مرتبه عالی‌ای از ایمان داشته باشند و بهره کافی از ملکات پسندیده برده باشند، همان طوری که در آیه بعدش می‌فرماید: «به این معنا نمی‌رسد مگر کسانی که بردبار باشند و کسانی که صاحب بهره بزرگ (از ایمان و اخلاق پسندیده) باشند»^۱ .

راستی هم مشکل است و صبر می‌خواهد و پا روی میل نفس گذاشتن می‌خواهد .

با دفع به احسن، طرف خجل می‌شود

اگر کسی مذمت شما را کرده، شما خوبیش را گفتید، دفع به احسن به خود شخص بر می‌گردد .

اگر لذت ترك لذت بدانی دگر لذت نفس، لذت نخوانی
اگر آدمی فحشی شنید، عوضش خوبی کرد اول سخت است ولی بعد خوشحال می‌شود. بسیاری از مردم برای اینکه دلشان خنک شود يك فحش را ده برابر پاسخ می‌دهند در حالی که نه تنها دل خنکی نمی‌آورد بلکه عصبانیت و ناراحتی و به دنبالش کینه و دشمنی را می‌افزاید .

اگر راه صحیحش را می‌خواهید بدانید همین راهنمایی آیه شریفه است .

راستی کسی که خشم خود را فرو خورد بلکه مردانگی کرد و دفع به احسن نمود، در برابر ناسزایی که شنید، به طرف، نیکی گفت، آرام می‌شود، دلش

- (1) مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ، (فصلت/ ۳۵) .

خَنك می‌گردد طرف را خجل و شرم‌زده می‌کند و پشیمان می‌شود که چرا به شما چنین گفته است .

تلافی به مثل در محدوده شرع

در برابر ناسزایی که انسان می‌شنود باید یکی از این سه کار را انجام بدهد :

اول اینکه عفو کرده و اصلا سکوت اختیار نماید. دوم اینکه: دفع به احسن کند که این از اولی بهتر است یعنی به نیکی پاسخ دهد. اگر نمی‌تواند راه سوم را بگیرد و آن تلافی به مثل است البته در محدوده شرع مقدس؛ مثلا منحصر را راجع به دشنام و ناسزا به شخص خودش می‌تواند آن را به طرف برگرداند؛ مثلا اگر طرف گفت احمق! می‌تواند برگردد و بگوید احمق خودت هستی. اما نسبت به پدر و مادر یا برادرش، این حق را ندارد که به پدر و مادر یا برادر طرف برگردد و ناسزا بگوید .

قرآن مجید می‌فرماید: «کسی که به شما تجاوز کرد پس به او تجاوز کنید به مقداری که به شما ستم روا داشته است»¹ . «نه بیشتر، اگر دوتا فحش دادی در برابر يك فحش، این تجاوز است .

در برابر «قذف» هیچ تلافی نیست؛ یعنی اگر کسی به طرف نسبت زنا یا لواط داد یا به یکی از بستگانش، نمی‌شود طرف هم برگردد و به او نسبت آن‌چنانی را بدهد و یا به یکی از بستگانش، بلکه می‌تواند در محکمه حاکم شرع از او دادخواهی نماید تا پس از اثبات قذف، مطابق دستور شرع، قاذف حد بخورد² .

لذا خطر اینجاست که در حال خشم کنترل زبان از دست برود و بیش از

... - (1) فَمَنْ إَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا إَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ . . . ، (بقره/۱۹۴) .

- (2) شرح بیشتر در کتاب گناهان کبیره (بحث قذف) ، ج ۱ ، ص ۲۳۲ آمده است .

آنچه سزاوار است و بگوید و مسؤولیت الهی پیدا کند؛ در عین حال می‌شود ناسزایی در برابرش گفت که قذف و دروغ و تهمت نباشد و از میزان بیرون نرود .

زبان به آسانی می‌جنبد و برای خودش خرمنها آتش تدارک می‌بیند و چیزی هم جلوش را نمی‌گیرد مگر خوف از خدا .

بنابراین، وقتی تجاوز زبانی شد طرف باید عفو کند یا دفع به احسن کند یا اگر می‌خواهد تلافی کند چیزی بگوید که برایش مسؤولیت ایجاد نکند مثلاً در برابر قذف او بگوید ای جاهل! ای نافهم!

وقار و آرامش در برابر حمیت جاهلیت

اینجا به آیه‌ای از سوره فتح اشاره می‌کنیم: «هنگامی که کافران در دل‌هایشان عصبیت؛ آن هم عصبیت جاهلانه پروراندند (که نگذاشتند در عهدنامه صلح حدیبیه کلمه بسم الله و رسول الله بنویسند و مؤمنان را بر سر حمیت و غیرت ایمانی آوردند) پس خداوند وقار و اطمینان خاطر بر رسول خود و بر مؤمنان فرو فرستاد و آنان را با کلمه (اخلاص و مقام) تقوا همراه فرمود که آنان سزاوارتر (از دیگران) به این مقام بوده و اهلیت آن را داشتند و خداوند به هر چیزی بسیار داناست^۱.»

مشرکین و کفار که خشمهای شیطانی و حیوانی داشتند، تعصبهای جاهلانه و حمیت که قبلاً گفتیم در عرب بیشتر از دیگران بوده و مطابق روایت ذکر شده موجب هلاکت آنان می‌شود، حمایت از باطل و ملی‌گرایی، قومیت و آن نخوت و غروری که در آنان است موجب حمایت از شعار باطل قومیتشان می‌شود .

- (1) إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا، (فتح/ ۲۶) .

می‌فرماید کفار تعصب جاهلیت در دلشان جایگزین بود، خداوند هم در برابر آنان به پیغمبرش و هر کس که تابع پیغمبر بود، سکینه و اطمینان می‌دهد که در برابر آنان، وقار و اطمینان را از دست ندهند، آنان هم خشم بیجا نکنند و موجب فساد بیشتر نشوند. ملازم و همراه با پرهیزگاری باشند به واسطه خشم بیجا در برابر کفار، آنان نیز به حرام نیفتند با تجاوز از حد از جاده تقوا بیرون نروند .

صلحنامه حدیبیه پیغمبر (ص) با مشرکین

شأن نزول آیه در واقعه صلح حدیبیه است به شرحی که در تواریخ اسلامی ذکر شده و از بحث ما خارج است، وقتی بنا شد صلحنامه بنویسند از طرف مشرکین قریش، «سهیل بن عمرو» به عنوان نماینده مسؤول امضا و بستن پیمان گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متن قرار داد و صلح را انشاء می‌فرمود و امیر المؤمنین علیه السلام نیز می‌نوشت .

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم» . امیر المؤمنین علیه السلام نیز نوشت. سهیل گفت: «ما رحمان و رحیم را نمی‌شناسیم و از پدرانمان هم چنین چیزی به ما نرسیده است» . برخی از مسلمانان در مقام اعتراض برآمدند که خیر، حتما باید این جمله نوشته شود .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوب! چه بنویسیم؟ سهیل گفت آنچه تا کنون مرسوم ما بوده و آن «بسمك اللهم» بوده است یعنی: «به نام تو ای خداوند» ، حضرت فرمود: ای علی! آن را پاک کن و بنویس: «بسمك اللهم» ، اینها چیز مهمی نیست که به واسطه آن درگیری واقع شود و اصل صلح-که فعلا به صلاح اسلام و مسلمین است-به هم بخورد، به جای این کلمه، کلمه دیگر چه ضرری دارد، مقصود این است که به نام خدا شروع شود حالا به هر تعبیری که می‌خواهد باشد، آنان حمیت شیطانی دارند لذا خدا به مسلمین سکون رحمانی داد تا تحمل نمایند .

محمد (ص) در هر حال پیغمبر است

سپس فرمود: بنویس قرار داد میان محمد رسول الله (فرستاده خدا) و سهیل بن عمرو، اما همین که نوشت، سهیل گفت اگر ما تو را پیغمبر و فرستاده خدا می‌دانستیم که با تو جنگ نمی‌کردیم. اصحاب ناراحت شدند و نزدیک بود که درگیری شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بسیار خوب! آن را محو کن علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله چگونه عنوان شما «رسول خدا بودن» را محو کنم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست خود کلمه «رسول الله» را پاک نمود.

پیغمبر، رسول خدا هست چه بنویسند یا ننویسند، حالا چه اصراری است که بر سر این موضوع درگیری واقع شود و برنامه صلح به هم بخورد.

روحانیون، خدمتگزاران ملت هستند

ضمناً گروه‌هایی که این روزها سر و کله‌شان پیدا شده و جرأت اظهار وجود پیدا کرده‌اند و از آزادی که به برکت جمهوری اسلامی و خون شهدا نصیبشان شده، سوء استفاده نموده و به روحانیتی که علمدار انقلاب و مظهر اسلام است، جسارت می‌کنند، عملاً به افراد روحانی توهین می‌کنند تا درگیری ایجاد نمایند.

به آنان می‌گویم علما با این ملت چه کردند؟ با شما چه کردند؟ چه جنایت یا خیانتی مرتکب شده‌اند که همه تقصیرات را بر دوش آنان می‌گذارید؟ وضع قبل از انقلاب و بعد از انقلاب آنان چه فرقی کرده است، کدام مقام و کدام ریاست را خواسته‌اند؟ چند نفری هم که قبول مسؤلیت نموده‌اند و به راستی باید از آنان سپاسگزار بود. شب و روز جان می‌کنند و از انقلاب اسلامی دفاع می‌نمایند و در معرض این همه بدگویی و دشنام و در برابر هیچ نفع مادی،

مقاومت می‌نمایند. به این افراد فریب‌خورده باید با زبان استدلال فهمانید که روحانیون، خدمتگزار ملت‌اند نه ریاست‌طلب و یا انحصارطلب.

به مطلب خودمان برگردیم؛ در برابر حمیت جاهلیت کفار و مشرکین، سکینه و وقار لازم است که خداوند آن را بر پیغمبرش و مؤمنین فرو فرستاد و آنان را با پرهیزگاری همراه نمود.

آرامش را از کف ندهید

مؤمن آن است که «کلمة التقوی» جزء جاننش، جزء رگ و پوستش شده است، مؤمن همیشه خدا را حاضر و ناظر می‌بیند. خودداری دارد، زبانش و چشمش در اختیارش هست و از روی هوای نفس خشم نمی‌کند، اگر خشم هم بکند برای خدا خشم می‌کند. اگر انسان در برابر اهانت به شخص، خشم کند حمیت جاهلیت است.

سهیل بن عمرو، به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اهانت کرد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خشم‌ورزی خودداری نمود، این سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است. در برابر خشمهای باطل، نباید سکون را از دست داد و باید همیشه ملازم تقوا بود و نباید در برابر هیچ باطلی، خشم شیطانی و نفسانی داشت. در برخورد با افرادی که دارای حمیت جاهلیت‌اند باید با وقار و سکون بود همان‌طوری‌که قرآن مجید در صفات مؤمنین و بندگان رحمان، بیان فرموده است: «هنگامی که نادانان با آنان کشمکش می‌نمایند، سلام می‌گویند»^۱. «سلام» از سلم است یعنی ما درگیری نداریم، ما مثل شما نادان نیستیم که در برابر يك ناسزای جاهل، چندین ناسزا بگوییم. مسلمان آن است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند^۲.

... (1) إِذَا حَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، (فرقان/۶۳).

« - (2) المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده » ، (کافی، ج ۲، ص ۲۳۴).

تجاوز از حد خشم در اعضا

مرتبه دیگر از تجاوز از حد در خشم، تجاوز نسبت به اعضاست اگر کسی به شما سیلی زد اینجا نیز یا باید عفو کنید که به تعبیر قرآن مجید بهتر است ^۱نگو اگر عفو کردم جرأت می‌کند که به دیگران نیز تجاوز کند، بسیار پیش آمده است انسان از جنایتکاری درگذشته، شخص جانی شرمنده شده و توبه کرده و کارهایش را اصلاح نموده است. اگر زورش به نفسش برسد و شخص جانی را ببخشد بهتر است تا اینکه انتقام بگیرد؛ زیرا در تلافی کردن باید کاملاً رعایت تساوی بشود که بسیار مشکل است لذا عفو به پرهیزگاری نزدیکتر است .

ستم ابتدایی را تحمل نکنید

ضمناً این جمله را نیز یادآور شوم اینکه قرآن مجید می‌فرماید :

لَا تَطْلُمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ²؛ یعنی: «ستم نکنید و زیر بار ستم نیز نروید» ، راجع به ستم ابتدایی است؛ یعنی اگر کسی خواست شما را بزند، کسی نگفته خودت را بگیر تا بزند بلکه حق نداری چنین کنی و یا کسی خواست شما را بکشد، نباید بایستی تا بیاید و راحت شما را بکشد، در این صورت به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام چنین شخصی قاتل خودش هست³؛ چون از خودش دفاع نکرده با اینکه می‌توانست مانع کشته شدن خود گردد .

می‌گویند اگر کسی تو را زد و به تو ستم کرد آن وقت به جای تلافی، از او درگذری بهتر است؛ در عفو لذتی است که در انتقام نیست .

... - (1) وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى. . . ، (بقره/۲۳۷) .

- (2) بقره/۲۷۹ .

« - (3) إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَمُوتُ كُلَّ مَيِّتَةٍ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ فَمَنْ قَدَرَ عَلَى حَقِّنِ دَمَهُ ثُمَّ خَلَى عَمَّنْ يَقْتُلُهُ فَهُوَ قَاتِلُ نَفْسِهِ» ، (سفينة البحار، ج ۲، ص ۴۰۷) .

در تفسیر آیه . . . وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى . . . ذکر شده که در باب قصاص اگر کسی به دیگری زخمی زد، بین سه چیز اختیار دارد یا عفو کند، یا دیه بگیرد یا قصاص نماید. قصاص باید در حضور حاکم شرع باشد؛ زیرا مقدار زخم را مشخص می‌کنند اگر سر سوزن از زخمی که خورده بیشتر شد باید انتقام بگیرد؛ یعنی حکایت قنبر غلام امیر المؤمنین علیه السلام می‌شود که يك نفر را حد زد، يك تازیانه بیشتر زد، البته از روی سهو بود نه عمد، حضرت فرمود باید قنبر يك تازیانه بخورد و از دست همان شخص يك تازیانه خورد .

چون قصاص به نحو تساوی مشکل است، عفو و گذشت به تقوا نزدیکتر است. به هر حال، اگر عفو کند بهتر است وگرنه دیه بگیرد و در مرحله سوم اگر خواست قصاص کند باید کاملاً تساوی را رعایت نماید که مکرراً گذشت .

پس اگر کسی يك سیلی به شما زد، شما نمی‌توانید دو تا به او بزنید و در کیفیت نیز اگر يك سیلی زد و جایش سرخ شد، شما نمی‌توانید طوری بزنید که جایش سیاه گردد و اگر شد نسبت به زایش باید دیه بپردازید .

می‌بینید چقدر خلاف از ما سر زده است از همان اول باید آدمی خودش را کنترل کند، کلمة التقوی ملکه‌اش شود، اشاره‌ای هم نسبت به تجاوز خشم در مرحله قلب کنم .

تجاوز خشم در مرحله دل

خشم زاید از حد نسبت به قلب آن است که اگر کسی نسبت به دیگری ستمی کرد، طرف حق ندارد بغض و کینه‌ای از او در دلش جا دهد و بنا بگذارد از او انتقام بگیرد و منتظر مرگش باشد، منتظر باشد تا آخر عمر به او صدمه بزند تا از ناراحتی او خوشحال گردد بلکه باید یکی از این سه کار را بکند یا عفو یا دیه و یا قصاص نماید، دیگر حق ندارد بغضش را به دل بگیرد و حسدش را در دل جا

دهد، «اضمار السوء» از گناهان است یعنی در دلش برای مسلمانی بدی را قصد داشته باشد. جا دادن خشم در دل، گناه است .
نگویید زورش به خودش نمی‌رسد، بلکه با تمرین و عمل کردن به دستورات شرع مقدس، جلو این گناهان قلبی را باید گرفت و ما
این مطالب و راه اصلاح و تمرین آن را در کتاب «قلب سلیم» نوشته‌ایم به آنجا مراجعه شود .

جلسه یازدهم :

حسد، سلامتی جسم را از بین می‌برد

بحث ما به «افراط در خشم» رسید که به حقد و حسد تعبیر می‌شود. باید مبدأ حقد و حسد را بفهمیم و خود را از آن ننگه داریم، این بیماری از سرطان نسبت به روان بدتر است. از همان اول، شخص باید خودش را از آن ننگه دارد که مبتلا به این بلای خانمان‌سوز نشود. مبدأش خشمهای بی‌مورد و زاید از حد است که نمونه‌هایی از آن ذکر شد و مثل اینکه دیگری که همکارش هست پیشرفت کند، خشمناک و ناراحت شود، رقیبش رئیس شد و او عقب ماند، خشمناک شود که چرا رقیبش پیش افتاد. این خشم سبب حقد می‌شود و ما دام العمر مبتلا به حسد می‌گردد: مرتباً آرزو می‌کند این مقام از او گرفته شود و امید سقوطش را دارد، خودش را می‌خورد و آرزو می‌کند که نیست شود، این حالت حسد برای جسد و روان حاسد بسیار مضر است، از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که حضرت می‌فرماید: «شگفت است کسانی که حسد می‌ورزند، از سلامتی بدنهایشان چگونه غافلند¹ .»

و راستی حسد، سلامتی تن را نیز از بین می‌برد .

« - (1) العجب لغفلة الحساد عن سلامة الأجساد» ، (نهج البلاغة فیض الاسلام، کلام ۲۱۶ .)

و نیز می‌فرماید: «سلامتی بدن به واسطه کمی حسد است^۱». «یعنی از موجبات سلامتی بدن، نداشتن یا کم داشتن حسد .

سرّ طبیعی آن این است که نفس آدمی، صدها کار باید انجام دهد که يك رشته از آن اداره بدن و حفظ قوای آن است، پس اگر آدمی حالت حقد و حسد داشته باشد، حواسش در محسودش هست و نفسش به آن سرگرم و ناراحت است، لذا در سایر شؤون، کمبودی پیدا می‌کند، حتی در هضم غذا تأثیر می‌گذارد .

اثر آزادی روان در هضم غذا

شنیده‌اید و شاید تجربه هم کرده باشید هنگامی که شخصی خشمناک است، میل به خوراك ندارد و اگر خوراك هم بخورد، با بی‌میلی همراه است. یا اگر در اثنای خوردن، اوقات تلخی پیش آید، به اصطلاح بدخوراك می‌شود، خوراكش درست هضم نمی‌شود. مثلی است در میان مردم در این زمینه که می‌گویند: «خوراك برایم زهر مار شد» یعنی دیگر گوارا نبود بلکه فاسد گردید .

نفس آدمی اگر نشاط داشته باشد، کارهایش را درست انجام می‌دهد وگرنه خوراكش را نیز درست هضم نمی‌کند و بدن هم مریض می‌شود .

هرکس حسد دارد، توقع سلامتی بدنش را نیز نداشته باشد. بسیاری از بیماریها در نتیجه حسد است. هرکس سالم از حسد باشد، از این جهت بدنش نیز سالم است .

از بین رفتن ایمان به وسیله حسد

اما تأثیر حسد نسبت به روان انسان نیز باید گفت که حسد روح را نیز

« - (1صحة الجسد من قلة الحسد» ، (نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۲۴۸ .)

می‌کاهد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «حسد، ایمان را می‌خورد همان‌طور که آتش هیزم را می‌خورد^۱». «دیدهای چگونه آتش، هیزم را از بین می‌برد؟ می‌فرماید حسد هم ایمان شخص را همین‌طور از بین می‌برد تا وقتی که می‌خواهد بمیرد، مثل این است که هیچ ایمان ندارد، هر چند نماز و روزه هم انجام داده باشد زیرا حسد نمی‌گذارد ایمان باقی بماند.

در روایت شریف دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش فرمود: «بترسید از دردی که در امتهای پیشین بود و در میان شما نیز پیدا شده است، بدانید این درد از بین برنده است، نه اینکه مویتان را از بین می‌برد بلکه دینتان را نابود می‌کند»^۲.

این اعلان خطری بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر عمرش به اصحابش فرمود: امتهای پیغمبران گذشته پس از رسیدن به کمال و سعادت، چیزی که آنان را از دین بیرون کرد، حسد بود لذا به مسلمانان نیز فرمود و دیدیم که حسد در میان مسلمین پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه کرد. همان حسد بود که سبب شد هزاران نفر در جنگهای جمل و صفین کشته شدند.

با حسدورزی انقلاب را تپاه نکنید

به این مناسبت بنده هم در این انقلاب به همه مسلمین ایران، این فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را یادآوری می‌نمایم که شما مسلمانان به برکت وحدت کلمه و رهبری امام خمینی، به سعادت آزادی رسیدید و مورد شگفتی جهانیان شدید لیکن «داء الحسد» بیماری حسد در شما خصوصاً در میان اهل علم پیدا شده

« - (1) انَّ الحسد یأکل الایمان کما تأکل النَّار الحطب» ، (اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۴۱۶) .

« - (2) قد دبَّ الیکم داء الأمم من قبلکم و هو الحسد لیس بحالق الشَّعر لکنه حالق الدِّین» ، (سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۱) .

است که خطرناک است، مواظب خودتان باشید مبادا به دست خود، نعمت خدا را سلب کنید. این حسد در پیشینیان ما چه کرد؟ تاریخ اسلام را مرور کنید خوب می‌فهمید، هر چه بدبختی اجتماعی برای مسلمانان پیش آمد از حسدورزی آنان بود.

علما را حسد هلاک می‌کند

مرحوم «صاحب جواهر» در کتاب شهادت درباره صفات «شاهد» می‌فرماید باید حسد نداشته باشد، گواه در اسلام اگر حسود است، گواهی پذیرفته نیست؛ یعنی عادل نیست. به تعبیر دیگر، حسد گناه کبیره است، صاحب جواهر برای اثبات این معنا که حسد از گناهان کبیره است ضمن استدلال به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید شش طایفه‌اند که به شش چیز به دوزخ می‌روند، از آن جمله می‌فرماید:

«و العلماء بالحسد؛ دانایان و دانشمندان نیز به واسطه حسد به دوزخ می‌روند» کسانی که علوم دین را فرا گرفته‌اند اگر مهذب نشده باشند، تزکیه نکرده باشند، حسدشان آنان را جهنمی می‌کند.

نفسش نمی‌تواند بالاتر از خودش را ببیند اگر دید مردم، دیگری را بر او مقدم می‌دارند و مدح و ثنای او را می‌کنند، حسدورزیده و خود را مستحق‌تر به مدح و ثنا می‌بیند.

بهتر است که در ضمن روایت، مطلب را برسانم؛ و ضمناً اینکه گفتم حسد، علما را هلاک می‌کند نه اینکه اختصاص به طلاب و علمای فقه داشته باشد، اصلاً علم، حسد برانگیز است، چه علوم دینی چه علوم دیگر؛ مثلاً طبیب هم نسبت به طبیب‌های دیگر در خطر است بلکه هرکس در هر فنی استاد شد، خطر او را تهدید می‌کند، لذا امام امت تذکر فرموده چه از مدرسه علمیه و چه از دانشگاه اگر مهذب بیرون نیابند، خطرشان زیاد و نفعشان کمتر از ضررشان است.

قاضی حسود برای قتل امام سعایت می‌کند !

داستان «ابو لیلای قاضی» در زمان حضرت جواد علیه السلام شنیدنی است، قاضی ابو لیلا در زمان متوکل عباسی، قاضی القضاة و در رأس دستگاه قضائی خلافت به اصطلاح اسلامی آن روز بوده است. مغازه‌دار نزدیک منزل قاضی، زرقا نامی است و قاضی با این دکاندار رفاقت داشت، روزی به این زرقا رسید در حالی که سخت پریشان بود زرقا پرسید جناب قاضی چرا امروز این قدر ناراحت هستی؟ گفت اگر بدانی در محضر خلیفه چه مصیبتی بر من وارد آمد؟ دزدی را آوردند که سرقتش ثابت شده بود، در اجرای حد از من پرسید چه مقدار از دستش را باید برید، من گفتم در قرآن مجید خداوند می‌فرماید: «دست دزد را باید برید»¹. «و دست را در آیه وضو تا مرفق (آرنج) باید شست² لذا دستش را از مرفق باید برید .

خلیفه از قضاة دیگر که در مجلس حاضر بودند، پرسید و آنان گفتند از بند دست باید برید؛ چون خداوند دست را در آیه تیمم از مچ شمرده است³. خلیفه رو به امام شیعه‌ها حضرت جواد علیه السلام کرد، حضرت فرمود دیگران پاسخ را گفتند. خلیفه گفت شما هم بفرمایید حضرت مجدداً فرمود دیگران گفتند: خلیفه اصرار کرد و به ناچار حضرت فرمود: «باید انگشتان او را برید؛ چون خداوند می‌فرماید مساجد مال خداست⁴ . «و مساجد جمع مسجد، جاهایی است که در حال سجده به زمین گذاشته می‌شود، این دزد

- (1) وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا. . . ، (مائده/۳۸) .

... - (2) فَاعْسَلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ. . . ، (مائده/۶) .

... - (3) فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ. . . (مائده/۶) .

- (4) وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ. . . ، (جن/۱۸) .

وقتی می‌خواهد نماز بخواند در سجده باید هفت عضو شش به زمین برسد؛ دو کف دستش را که باید به زمین بگذارد نباید قطع شود بلکه باید تنها انگشتهایش را برید تا این را فرمود، خلیفه گفت احسن! مرحبا! و فوراً دستور داد مطابق فرموده امام علیه السلام عمل کنند و دست دزد را از انگشتهایش بریدند .

در این وقت مثل اینکه عالم را بر سر من کوبیدند، چگونه جوان ۲۵ ساله را بر من مقدم داشت؟ پریشان شدم و من تا کار خودم را نکنم رها نمی‌کنم با اینکه می‌دانم هرکس در قتل این جوان کمک کند به آتش می‌رود ولی تا او را به کشتن ندهم رها نمی‌کنم !!

زرقا گوید او را نصیحت کردم اما او نپذیرفت. روز بعد نزد خلیفه می‌رود و به طور خصوصی می‌گوید آیا فهمیدی دیروز چه کردی؟ کسی که قسمت اعظمی از مسلمانان او را امام می‌دانند، خلیفه بحق پیغمبر می‌دانند و تو را باطل می‌شمارند به جای اینکه او را محو کنی، جلوه دادی و تقویت نمودی! آنانی که می‌گفتند او بر حق است اکنون می‌گویند دیدید خود خلیفه هم فهمید و گفته او را بر دیگران مقدم داشت، این چه اشتباه سیاسی بود که کردی؟ این قدر در گوش خلیفه خواند که او راضی به قتل حضرت جواد علیه السلام کرد و بالأخره حضرت را مسموم نمود .

علم به واقعیات به خواندن تنها نیست

ببینید دانشمند چقدر در خطر است، مجتهد یا طبیب یا مکانیک یا مهندس، اینها صنعت و فن است و این خطرها را دارند .

و اما آن علمی که این قدر در قرآن و اخبار مدح شده است :

«العلماء ورثة الأنبياء¹ الفقهاء امناء الرسل²» نوری است که در دل روشن می‌شود با تهذیب نفس-آن نور ایمان و علم به واقعیات و حقایق امور- علم به فنای دنیا و بقای آخرت؛ به خواندن تنها نیست بلکه ایمان اصلش نوری است که خداوند افاضه می‌فرماید و از طرف آدمی آمادگی و زمینه آن افاضه را فراهم ساختن است .

حاسدین زیر بار ولایت فقیه نمی‌روند

تا اینجا صحبت این شد که حسد مرضی است که از سرطان ضررش در روان و نفس آدمی بیشتر است و در بدن هم مؤثر است و موجب بیماری بدن می‌شود. الآن این خطر در مسلمین هست. بعضی هستند درس خوانده‌اند، استاد شده‌اند لیکن حسد آنان را وامی‌دارد تا در گفته‌ها و نوشته‌هایشان به رقیبشان اهانت کنند، تهمت بزنند، حتی با حکومت اسلامی طرف شوند. آخر شما که این حکومت اسلامی را تضعیف می‌کنید پس چه حکومتی را می‌پسندید، حکومت بختیار و از هاری را؟! !

ولایت فقیه را نمی‌پذیرید، ولایت چه کسانی را می‌پسندید؟ چه کسی باید سرپرست مسلمین باشد، آمریکا و محمد رضا را می‌خواهید؟ ولی امر یعنی زمامدار مسلمین را چه کسی می‌پسندید؟ شرقی باشد یا غربی؟

حقیقت مطلب این است که حسد آنان را وادار می‌کند به مخالفت با جمهوری اسلامی برخیزند هر حقی را پایمال می‌کنند و نادیده می‌گیرند. الآن این حکومت از اول انقلاب تا کنون این همه خدمت و سعی در عمران و آبادی کرده است .

اخیرا جزوهای را سپاه منتشر کرده که قریب هفتاد مورد از خدمات دولت

- (1) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱ .

- (2) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵ .

اسلامی را که از اول پیروزی انقلاب تاکنون انجام داده برشمرده است، هزاران مدرسه و هزاران کیلومتر راه و چقدر بیمارستان و . . . حدود سی هزار دانشجو در جهاد سازندگی، صمیمانه خدمت می‌کنند .

آن وقت می‌بینید همین حسد آنان را وامی‌دارد تا همه این خدمات را نادیده بگیرند و اطمینان داشته باشید به جایی هم نمی‌رسند. «الحسود لا یسود» منسوب به امیر المؤمنین علی علیه السلام است که حسود سیادت پیدا نمی‌کند، به آقایی نمی‌رسد، هرکس در هر حدی هست حسدش برایش مانعی بزرگ است. حتی در بعضی روایات رسیده «بوی بهشت را هم استشمام نمی‌کند» . بهشت با آدم حسود نمی‌سازد؛ کسی که دلش پر از حسد است، چطور در بهشت به او خوش می‌گذرد، وقتی می‌بینید رقیبش دارای مقام است، بهشت برایش زندان می‌شود، دلش خوش نمی‌شود .

هم اکنون حاسدین این حکومت، شب و روز منتظر سقوط حکومتند .

وقتی می‌بینند روز به روز اساس این جمهوری اسلامی جوان، محکم‌تر می‌شود، رزمندگان عزیز در جبهه جنگ چگونه جان‌فشانی می‌کنند، نصرتهایی که خدا می‌فرماید، آتش حسدشان بیشتر می‌شود، لذا می‌بینید تا فتح تازه‌ای می‌شود فوری آنان در داخل آشوب می‌کنند .

روز نماز جمعه، روز عزای دشمن

در ایام هفته چقدر تبلیغات مسموم بر علیه روحانیت می‌کنند و خیال می‌کنند دیگر مردم از آنان زده شده‌اند، ناگاه روز جمعه صفهای فشرده و جمعیت‌های میلیونی نمازگزاران تشکیل می‌شود و راستی این نماز جمعه‌ها تیری است به چشم این حسودان بدبخت که نتیجه فعالیتشان را بر عکس مشاهده می‌کنند .

روز کارگر یازدهم اردیبهشت به راستی که چشم دشمن را کور کرد، این همه تبلیغات پوچ و توخالی به نفع کارگران عزیز و مسلمان کردند، سنگ طرفداری از زحمتکشان به سینه زدند بلکه آنان را از حکومت اسلامی دلسرد کنند؛ اما در روز کارگر دیدیم که چگونه این فتنه زحمتکش، فریب شعارهای توخالی آنان را نخوردند و با راهپیمایی سراسری به اتفاق اقشار دیگر مردم، حمایت خودشان را از جمهوری اسلامی و حکومت عدل الهی اعلام کردند .

هر چه بخواهند نقشه بکشند، کار دست خداست، تقدیرات را او معین می‌فرماید. هر چه می‌خواهید زمینه فساد بچینید، مردم روشنتر می‌شوند؛ هر چقدر آتش فتنه برمی‌افروزند، خدا آن را خاموش می‌گرداند¹ خودشان رسواتر می‌شوند. هم اکنون خیلی از گروه منافقین، روشن شده و استعفای رسمیشان را در مطبوعات منتشر می‌کنند .

... - (1) کَلِّمُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَالَهَا اللَّهُ . . . ، (مانده/۶۴) .

جلسه دوازدهم :

علم مانند مال و مقام، کبر آور است

تذکر مهمی که لازم است شما جوانان عزیز از طلاب و دانشجویان در هر رشته که هستید متوجه باشید، خطر مهمی که اگر آن را در نیابید زحمت‌هایتان هدر می‌رود و آن خطر «کبر» است. این خطر در همه طبقات است ولی بخصوص در اهل علم. هر علمی، همین معلومات ممکن است سبب کبر بشود که هلاک کننده است. همان‌طور که ابلیس هلاک شد. و در روایت رسیده که نخستین معصیتی که در زمین شد، کبر بود، آن هم توسط ابلیس. و در اثر همین کبر ساقط شد به قسمی که رجیم و ملعون گردید .

اینک معنای کبر و بعد خطرش و سپس چرا بخصوص اهل علم مبتلا هستند، توضیح داده می‌شود .

«کبر» آن است که آدمی برای خودش شأن و خصوصیتی خیال کند و استغنا و بی‌نیازی ببیند. در اثر اینکه چند اصطلاح یا تشریح یاد گرفته، یک نوع بزرگی در خودش ببیند یا مثلاً مال فراوانی نصیبش شده، خودش را بی‌نیاز ببیند. جاه و مقام پس از علم، بیشتر مورد ابتلای به کبر است، وقتی ریاستی پیدا کرد، یک نوع بزرگی در خودش می‌بیند .

فراموشی بندگی به واسطه جهل مرکب

خطر «کبر» این است که انسان را از عبودیت می‌اندازد و در جهل مرکب فرو می‌برد. جاهل آن است که واقع امر را دیگر ادراک نکند؛ فقط تخیلات خودش را دریابد نه واقعیات را. واقعیات مثلا هر موجودی در هر مرتبه‌ای که باشد از شخص اول عالم وجود حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم تا آخرین موجودات در تمام مراتب هستی، فقر ذاتی و فقر وصفی و فقر فعلی از مسلمات واقعیه اوست. هر موجودی را که تصور کنید به حسب ذات، نیازمند است، هستیش از خودش نیست، حدوثا و بقاء.

هرکس فکر کند آیا هستیش در اختیار خودش هست به حسب ذات و تحقق؟ خیر چنین نیست، بلکه بدون اینکه انسان بخواهد حیانتش دادند و بدون خواست او، حیانتش را ادامه می‌دهند، حتی اگر اسباب مرگ خودش را فراهم کند، تا خدا نخواهد نمی‌میرد. نه تنها حیانت انسان به دست خودش نیست بلکه مرگش هم به دست خودش نیست. همین سم خوردن و کشته شدنش هم به خواست خداست.

اگر خدا بخواهد با خوردن سم می‌میرد، ولی اگر نخواست، سم هم بخورد، کارگر نمی‌افتد.

به دو علت خودکشی می‌کند ولی نمی‌میرد

چندی قبل در مجله‌ای خواندم نوشته بود در نیویورک که يك نفر ساختمان چند طبقه‌ای بنا کرد و میلیونها دلار از بانکها گرفته که به تدریج با سود بپردازد. ساختمان نیمه تمام ماند و دیگر امکان تمام کردنش برایش نبود، دیگر کسی به او وام نمی‌داد. حالا مبالغه‌گرافی بدهی بر عهده‌اش آمده که روز به روز

هم به واسطه بهره‌ سرسام‌آور بر آن افزوده می‌گردد در حالی که ساختمان نیمه‌کاره مانده و کسی هم آن را اجاره نمی‌کند. بیچاره‌وار در صدد خودکشی برآمد و خواست خودش را از طبقه آخر پایین بپندازد، با خود می‌اندیشد ممکن است نمیرم پس بهتر این است که سم هم بخورم و آن وقت خودم را به پایین بپندازم که حتما یکی از این دو سبب کار خودش را بکند. سم می‌خورد و از آخرین طبقه خودش را با سر به پایین پرتاب می‌کند، هنوز چوب بست ساختمان برقرار بود، در اثنای پایین افتادن به یکی از این چوب‌بستها گیر می‌کند و به همان نحو سر به پایین که می‌آمده، هر چه سم خورده بوده از دهانش بیرون می‌آید و هیچکدام از او سبب مؤثر واقع نمی‌شود.

وقتی خدا نخواهد هر چه هم سبب ایجاد شود، مؤثر واقع نمی‌شود، شواهدش بی‌شمار است.

فقر ذاتی و وصفی و فعلی موجودات

فقر ذاتی را باید بفهمیم و این واقعیت را دریابیم که اصل هستی و حیات به دست ما نیست، نه حدوثاً، و نه بقاء و نه زوالاً.

«لا یملك لنفسه نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاة و لا نشوراً»^۱ «همان‌طوری که حیات به دست ما نیست مرگ هم به دست ما نیست. بدون اختیار ما، ما را آوردند و نگهداشتند و تربیت می‌کنند و می‌برند. فقر ذاتی به این است که همه در اصل هستی به خدا نیازمندند و تنها خدا بی‌نیاز محض است «هو الغنی» خدا غنی مطلق است و بس. غیر از خدا، همه نیازمند به خدایند به حسب وصف و فعل نیز نیازمند است، هر کاری که می‌خواهد بکند قدرت می‌خواهد، آیا خودش می‌تواند در خودش قدرت ایجاد نماید؟»

- (1) مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز عصر.

چه کارها که آسان به نظر می‌آید! ولی از عهده شخص بر نمی‌آید و چه کارها که خیلی سخت و نشدنی می‌نمود! يك مرتبه واقع گردید .

پس نگو «من این کار را می‌کنم» آیا قدرتی که باید برای انجام این کار باشد داری؟ اصل ذاتت از خودت نیست تا اوصافش که از آن جمله قدرت است باشد. «لا حول و لا قوة الا بالله» انسان هیچ وقت پا از گلیم خودش دراز نکند. آنچه مقتضای ذاتش هست، فراموش نکند. نفس نفس محتاج هست .

دانشمند نیز در دانشش به خدا نیازمند است

علم به هر اندازه هم که زیاد شود، شخص را بی‌نیاز نمی‌کند. مجتهد و دکتر و مهندس شدن، ذات انسان را از نیاز خارج نمی‌کند، تو همان نیازمند نخستین هستی؛ نیاز جزء ذات انسان است؛ تا انسان هستی نیازمندی، این معنا را باید فراموش نکرد .

جای علم هم حافظه است و حافظه را کی نگه می‌دارد تا خدا نخواهد؟ پنجاه سال قبل یکی از فضلا مطول درس می‌داد، بلایی به سرش آمد، از خواب که برخاست سوره حمد را فراموش کرده بود، حالت نسیان به او عارض شد، وقتی وارد جلسه درس شد مثل اینکه اصلا درس نخوانده، مکتب نرفته، حتی «بسم الله» را نیز فراموش کرده بود .

این معلومات را حافظه چون ضبط صوت نگه می‌دارد و از ادله تجرد نفس قوة حافظه است که نقوش نامتناهی را نمی‌شود در ماده نگه داشت .

الفبایی که در کلاس اول خوانده در حافظه مانده است، اگر این حافظه را گرفتند حتی الفبا را نیز فراموش می‌نماید. پس عالم هم اکنون هم نیازمند است حتی در علمش .

طبیعی که پسرش را اشتباه کشت

طیب هنگام طبابتش اگر حافظه‌اش نگه داشته شود، می‌تواند از آنچه خوانده بهره ببرد و نسخه بدهد، اما اگر خدا نخواهد چطور؟ در سی سال قبل یا بیشتر، طبیعی پسرش تب کرد، به خیال طیب، فرزندش مالاریا گرفته است. معالجه کرد در حالی که پسرش تب حصبه داشت و مداوایش با مالاریا منافات داشت. پس از چند روز، جوان مرد. هیچ کس از پدر مهربانتر نمی‌شود آن وقت پدر برای فرزند جوان عزیز خودش چگونه سعی می‌کند تا تشخیص صحیح بدهد و دوی درست تجویز کند اما تماش از خداست .

طبیعی متدین داشتیم به رحمت خدا رفت برای من تعریف می‌کرد: بعضی دواها را می‌دهم در حالی که صد در صد یقین دارم که مؤثر است لیکن بعد می‌بینم اثر مثبت نداشته و بعضی اوقات برخی داروها که احتمال تأثیر می‌دهد می‌بینم صد در صد مؤثر بوده است. معلوم می‌شود اثر هم از خداست. پس طیب هم مانند مجتهد نیازش به جمیع شؤنش باقی است لذا نباید علم موجب کبر شود و خودش را بی‌نیاز ببیند . . . إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفِيرٌ *أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى^۱ . . .

«انسان هر وقت خودش را بی‌نیاز دید طغیان می‌کند و سرکشی می‌نماید» ، یعنی به خیال خودش نه واقع «ان راه» این گونه تصور می‌کند که بی‌نیاز شده است. این تصور واهی باید جلوگیری شود .

دانشمند باید متواضع باشد

مجتهد یا طیب یا مهندس باید تواضعش را از دست ندهد؛ خودش را با آن عامی فرق نگذارد. همان‌طور که میلیونر نباید فرقی برای خودش با آن فقیر قایل

شود، این يك میلیون مال، تو را بی‌نیاز نکرده است چه بی‌نیازی؟ اگر سرطان گرفت، آیا مال، او را نجات می‌دهد؟ آیا پولهایی که محمد رضا به خارج فرستاد، او را نافع شد؟

ناگفته نماند که این مطلب راجع به خود شخص است یعنی آقایی که مجتهد شد، نباید به خودش بنازد و به دیگران به چشم حقارت بنگرد و توقع اکرام و احترام داشته باشد اما وظیفه دیگران است که او را گرامی دارند. صاحب هر علمی را باید گرامی داشت مخصوصاً علم دین که روایت مفصلی در این زمینه رسیده است و گرامی داشتنش او گرامی داشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است همان طوری که اهانت به عالم، اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است .

جلسه سیزدهم :

توجه به سخنان علی (ع) چاره کبر

«کبر» ، نخست باید معنای آن کبر و بعد سبب پیدایش آن و آنگاه بزرگی گناه کبر را دانست .

حقیقت کبر حالتی است که در نفس پیدا می‌شود و اثر آن این است که آدم خودش را بزرگ می‌بیند و برای خودش شأنی قایل می‌شود، واقع‌پوش می‌شود، واقعیت از ادراکش محو شده و به موهوم می‌پردازد. هر فردی به حسب واقعیت نیستی و عجز است، بدنهای همه از این خاک است و بعد هم خاک می‌شود و این نفسی هم که دارد در کمال عجز و نیاز است بزرگی برای مخلوقات (بالذات) نیست .

ادامهٔ حیات انسان، بیماری و سلامتی، ثروت و تهیدستی به دست خودش نیست .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهٔ نهج البلاغه می‌فرماید: «شما آفریده شدگانید که خداوند شما را با توانایی آفریده است و بدون اراده و خواستتان، شما را تربیت می‌کند، مدت عمر هر چه باشد، دست تربیت خداوند با تو است و شما را در حال سكرات مرگ از این عالم برده و به عالم دیگر وارد می‌کنند¹ .»

« - (1) عباد مخلوقون اقتدارا، و مربوبون اقتسارا، و مقبوضون احتضارا» ، (نهج البلاغه فیض، خطبهٔ ۸۲، ص ۱۸۶ .)

غرض عجز و نیستی و حقارت، ذات آدمی و واقعیت اوست، لذا در جمله دیگری حضرت می‌فرماید (نقل به مضمون) : «در شگفتی از کسی که کبر می‌ورزد در حالی که اولش نطفه ناپاک و آخرش لاشه مردار و در این میان حامل قاذورات است»^۱.»
زیر پوست بدن ما هم اکنون خون کثیف است و در روده‌ها و معده هم معلوم است که چیست .

با پرورش کبر، خود میزان حق می‌شود !!

بسیاری از گناهانی که از بشر سر می‌زند، به واسطه «کبر» است که اگر اصلاح نشد، سبب می‌شود که تسلیم هیچ حقی نشود، روبه‌روی حق می‌ایستد، بلکه خودش را میزان حق می‌داند «من» ، میزان حق می‌شود. هر چه مطابق رأی و راه و روش خود باشد حق می‌داند دیگر تعبد ندارد، مطیع اولیای خدا نمی‌شود، زیر بار اولی الامر نمی‌رود مثل کسانی که در برابر امیر المؤمنین علیه السلام کبر می‌ورزیند و بیعت نکرده یا پس از بیعت نافرمانی می‌کردند .
اینک ببینیم کبر به چه چیز تغذیه می‌شود، ظهور پیدا می‌کند و زیاد می‌شود .

کبر به مال در نتیجه جهل به واقعیات

عامل نخست «کبر» مال است، اثر طبیعی زیاد شدن ثروت، کبر جاهلانه است. گفتیم که اصل «کبر» از جهل است وگرنه کسی که عاقل باشد و ادراک صحیح داشته باشد، می‌فهمد که مال، چیزی در ذات آدمی نمی‌افزاید، اگر

- (۱) قال امیر المؤمنین علیه السلام: «عجبت لابن آدم اَوَّلُه نطفة و آخره جيفة و هو قائم بینهما و عاء للغائط ثم یتکبر» ، (سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۶۰ .)

میلیاردها دلار داشته باشد با کسی که هیچ ندارد فرقی ندارد. ولی وقت مال زیاد شد، نسبت به فقیر، خودش را صاحب زیادتی می‌بیند.

روایتی که عرض کرده‌ام شنیده‌اید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از ثروتمندان نشستته بود، در این هنگام فقیری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش نشست ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اعتراض کرد که چرا چنین کردی؟.

شخص ثروتمند شرمنده شد و عرض کرد با من چیزی است که مرا به کارهای ناروا و می‌دارد (نفسم مرا به کبر و می‌دارد) من از این خطایم پشیمانم و برای جبران نصف تمام داراییم را به این برادر فقیرم می‌دهم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فقیر فرمود: آیا می‌پذیری؟ عرض کرد نه؛ زیرا می‌ترسم بپذیرم و من هم مثل او به انسان فقیری، کبر بورزم.

گاهی به واسطه زیاد شدن مال، جهل هم زیاد می‌شود خیال می‌کند چیزی بر ذاتش افزوده شده و نسبت به دیگران به دیده کبر می‌نگرد.

خطر کبر برای عالم

بدتر از مال، «دانش» است. کسی که معلوماتی اندوخت مثلا از دانشگاه یا مدرسه بیرون آمد به خیال خودش این اصطلاحات را که یاد گرفته یک نوع بزرگی در او پیدا شده که به دیگران به نظر حقارت می‌نگرد، اگر نسبت به دانش دینی (فقه و اصول مثلا) چنین باشد که وضعش به مراتب بدتر است به خیال خودش «دانایان» وارثین پیغمبرانند **لراجع** به اوست، دیگران باید از او اطاعت کنند. خطر کبر در دانشجویان علوم دینی از دیگران بدتر است؛ چون کبر در دیگران در نتیجه‌های مادی اثرش آشکار می‌شود، ولی در رشته دینی،

مربوط به جاه و مقام است، تسلط بر مقام است، تسلط بر قلوب است، نفسش می‌خواهد خودش را جلوه دهد. من از فلانی داناترم به خیالش چند کلمه بیشتر خوانده با آنکه کمتر خوانده فرقی کرده است. اگر نور ایمانی در او به واسطه زیادتى دانش زیاد نشده باشد، با دیگری فرقی نکرده است بلکه آن عوام بی‌سوادی که به واسطه توجه به بی‌سوادی خودش عجز و انکساری دارد از آن دانایی که به واسطه دانشش و درس خواندنش میتلا به کبر و غرور شده به مراتب برتر است مقام مربوط به ایمان و عمل است، علم هم که این قدر اهمیت دارد، علم بالله و الیوم الآخر است، نور قلب است که خشوع می‌آورد .

من از هر کوچکی کوچکترم

هرکس را بنگرید که در علم پیشرفت کرده باشد در برابر امام علیه السلام همانند قطره است و دریا و اگر خودش هم آدم فهمیده‌ای باشد حتما اعتراف خواهد داشت. ببینید امام علیه السلام که معدن علم است تمام علوم نزد او است خودش را چه می‌بیند .

حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه صحیفه سجادیه عرض می‌کند :

و من کمترین و کوچکترین کمها و کوچکها هستم بلکه از ذره هم کمترم ^۱ امام معصوم علیه السلام می‌فرماید من از هر کوچکی در درگاه الهی کوچکترم عاجز و ذلیل .

آن وقت کسی که خود را عالم می‌داند کبر کند من از فلانی بالاتر داناترم. میزان پیش خدا باتقوا تر بودن است، کسی که دانشجوی دینی می‌شود باید از همان اول حد مخلوق، عجز و نیازش را فراموش نکند خودش را برتر از دیگران نداند، نگوید او از عوام است و من از خواص، عام و خاص یعنی چه؟ گروهی از لحاظ

« - (1) و انا بعد اقلّ الاقلّین و اذلّ الاذلیلین» ، (صحیفه سجادیه، دعای ۴۷ .)

عدد بسیار و گروهی اندک، پس آن گروه بسیار بر اندک کبر ورزند؟ آن هم به واسطه اینکه از حیث اصطلاح بر آنها زیادتی دارند؟

من در برابر شما احساس حقارت می‌کنم

بله، انسان اگر عالم واقعی شد می‌فهمد که میزان چیز دیگر است، لذا می‌گوید شاید همین مقلد من، همین مرید من فردا به بهشت برود و من بدبخت به جهنم لذا تواضعش بیشتر می‌شود و خودش را از همه روسیاه‌تر می‌بیند .

در سخنرانی امام خمینی چندی قبل در برابر جوانانی که به جبهه اعزام می‌شدند فرمود :

«من در برابر شما احساس حقارت می‌کنم .»

این جمله کشف از بیداری دل این مرد بزرگ می‌کند، شما را که با این ایمان، اخلاص و این گذشت می‌بینم من حقیرم در برابر این جانفشانی در راه خدا .

اگر این دانشها با تواضع همراه باشد خوب است وگرنه شیطان هم خیلی چیزها بلد بود ولی کبر او را بدبخت کرد. «بلعم باعور» هم دانشمند بود، ولی در برابر موسی، پیغمبر خدا ایستاد. به او گفتند موسی برای بنی اسرائیل، تو هم برای عمالقه و کبرش او را مغرور کرد و بدبخت شد. وای بر شخص روحانی که با کبر باشد، دانشجویان دانشگاه هم همین‌اند .

شیر را بچه همی ماند بدو

عامل سوم کبر جاه؛ یعنی شهوت و رفعت اجتماعی است. بعضی اوقات به نسب است، نسب موهوم مثل اینکه از فلان قبیله یا فرزند فلان الدوله است به دیگران با نظر حقارت می‌نگرد، از ازدواج با آنان خودداری می‌کند؛ چون خودش را برتر می‌داند .

بعضی اوقات کبر به سیادت است سیادت یعنی آقایی به واسطه نسبت شخص به خاتم الانبیاست. می‌بیند خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است؟ می‌فرمود من همیشه خائف‌ترین هستم. ابتدا به سلام را حتی به بچه‌ها ترک نمی‌کرد، در حالی که این آقا سید توقع سلام از همه دارد؛ چون سید است کسی که تو از او کسب شرافت سیادت کرده‌ای چنین است این قدر تواضع داشت، پس افتخار به این بزرگمرد باید همراه با آثار نسب ایشان باشد .

خطرناکترین چیزها برای دل، حب ریاست است

«کبر» به اتباع خطرش زیادتر و سقوط فسادش هم بیشتر است. اگر کسی ریاستی پیدا کرد، هرکس در حد خودش به بلایی مبتلا شده که رهایی از آن سخت است. علوی در او پیدا می‌شود که روز به روز از بیماری کبرش بیشتر می‌شود. کبر در همه هست لیکن سبب زیاد شدنش در این شخص فراهم شده بیشتر از آنچه برای دیگران است و تا ساقط نشود رهايش نمی‌کند .

در اینجا مناسب است حدیثی که در کافی است از امام صادق علیه السلام بخوانم می‌فرماید: «چیزی برای دل‌های مردمان زیان‌آورتر نیست از صدای پای افراد در پشت سرش^۱ . «یعنی خوش دارد عده‌ای پشت سرش راه بیفتند کنایه از اینکه حب ریاست دارد. و دوست دارد عده‌ای تابعش شوند، علوی پیدا می‌کند تا جایی که در برابر حق می‌ایستد. راضی نیست یکی از اتباعش به طرف دیگری برود، می‌گوید دیگران باید اطاعت مرا کنند، لذا «هرکس طالب ریاست شده هلاک شده و ملعون است»^۲ . و از رحمت خدا دور شده است. کبر به اتباع کاری به سرش می‌آورد که میزان حق، خودش می‌شود؛ مثلاً کسانی که اطرافش

« - (1) ما خفقت النعال خلف الرجال» ، (کافی، ج ۲، ص ۲۲۵ .)

« - (2) من طلب الرياسة هلك ملعون من ترأس» ، (سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۹۲ .)

هستند اگر هر عیبی هم داشته باشند مهم نیست، آن را می‌پوشاند؛ چون پیرو او هستند ولی کسانی که تابعش نیستند، اگر خیلی هم افراد خوبی باشند، بدترین هستند؛ چون با او نیستند. عیب اطرافیان و حسن دیگران را نمی‌بیند؛ چون چشم حق‌بینش پوشیده شده است.

تعصب در عالم ناهل

در «رسائل» شیخ در باب «حجیت خبر واحد» روایت مفصلی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌نماید در باب علما و فقها. امام علیه السلام نشانه عالم سوء که زیانش برای مسلمین زیاد است را بیان می‌فرماید از آن جمله از نشانه‌های «تعصب» است. هرکس پیرو او شد بزرگش می‌کند هر چند فاسق باشد و برعکس، اگر کسی با او سروکار نداشت و آدم خوبی هم بود به او اعتنایی ندارد.

هرکس در هر طبقه‌ای، ریاستی پیدا کرد، به این بلا مبتلا شده و باید کاری کند تا نجات یابد. کسی که عاقل است از ریاست فرار می‌کند تا ناچار نشود آن را بپذیرد.

قصد خدمتگزاری با ریاست‌طلبی دو تا است

البته مغالطه نشود، در اسلام حاکم لازم داریم، قاضی می‌خواهیم، استاندار و شهردار می‌خواهیم؛ مقصود این است که ریاست را نخواهد ولی اگر برایش پیش آمد بخواهد خدمتگزار باشد. نخواهد استاندار باشد بخواهد اداره کن و خدمتگزار مردمان و مسلمانان باشد، خطر درخواست و طلب خود شخص است که باید ریاست نخواهد.

حضرت داوود از زره‌فروشی نان می‌خورد

علاج کبر را باید با تواضع کرد؛ مثلا حضرت داوود پیغمبر ریاست هم پیدا

کرد، هم پیغمبر است هم حاکم. در کتاب «من لا یحضره الفقیه» است که ندا رسید: داوود! تو خوب بنده‌ای هستی ولی از بیت المال ارتزاق می‌کنی. چهل شبانه‌روز به درگاه خدا نالید تا زره‌بافی را به او یاد دادند و آهن را در دستش نرم ساختند. داوود زره می‌ساخت و از راه زره‌فروشی معیشت می‌کرد. مروی است که هر زره را به سیصد درهم می‌فروخت؛ یک‌صد درهم آن را انفاق می‌کرد و یک‌صد درهم را در بیت‌المال می‌گذاشت با یک‌صد درهم دیگر معیشت می‌نمود.

همچنین نسبت به فرزندش «سلیمان» که سلطنت بر جن و انس و طیور و وحوش را داشت، چنین رسیده که از زنبیل بافتن ارتزاق می‌کرد.

کارگری بزرگان، چاره کبر

از این قبیل روایات فهمیده می‌شود کسانی که به ریاستی می‌رسند، اگر در طرز معیشت، خود را با سایر افراد یکنواخت کنند و به تعبیر دیگر: تواضع کنند، جلو کبرشان گرفته می‌شود و دیگر به خودش نمی‌بندد که من رئیس، پشت میز نشینم؛ دیگران باید مقابلم بایستند، مرا با کارگری چکار؟

در روایتی هم امام صادق علیه السلام به محمد بن مسلم از بزرگترین یارانش، دستور فرمود کنار مسجد کوفه طبق خرما بگذارد و بفروشد. با اینکه از افراد سرشناس بود با دل و جان این دستور امام را پذیرفت چون آن را چاره دردش دانست. جلو کبر باید گرفته شود هر چند به «خرمافروشی» باشد.

با تمرین از دستور دادن بپرهیزد

از جمله راههای جلوگیری از کبر، پرهیز از دستور دادن است؛ چون لازمه فرمان دادن، بزرگی فروختن است.

در حالات مرحوم «میرزا محمد تقی شیرازی»، بعضی از موثقیین نقل

می فرمود که حتی در خانه از دستور دادن خودداری می کرد. شام بیاورید و ببرید هم نمی گفت و گاهی هم که غفلت می کردند شام میرزا را از اندرون به بیرونی خدمت ایشان بیاورند، ایشان بدون شام صبح می کرد و دستور نمی داد .

البته نمی گویم حرام است. حکم کردن حرام نیست لیکن اگر کسی می خواهد راستی «مرد» شود، جلو علو نفسش را بگیرد باید تمرین کند، ریاضت بکشد حتی به همسر و فرزندانش نیز حکم نکند .

پایان